أُمُّ الْكِتَاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله وبالله ومن الله، هذا عهد مناجات الله فإنّه (يعلم)
السرّ والعلن وحساب الموت والحيوة والدرجات وصفات نور النّبيّ
صلّى الله عليه وآله وسلّم وحالاته وعلاماته، قال جابر ابن عبد الله (هذا)
النّور من مقالات أمّ الكتاب لسراج (الامّة) امام المبين محمّد باقر
3. عليه السلام [3] ولقد جالسته (في مجالسه) التي قبض فيها دعاء
خازنيه، فقال ألا أعطيَ ديوننا به كتاب كتاب الدقائق صفاء النّور
والأنفاس هما حيوة (؟)، إنّي أنا حكيم معطيكم ممّا اعطاني (الله) فلا
يكشفه إلّا لملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو مؤمن ممتحن، يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا
جَاءَكَ ٱلْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ [LX, 10] وَعِلْمُنَا دقيقٌ عميقٌ صعبٌ
متصعّبٌ، لايحتمله إلّا ملك مقرب أو صديق أو موحّد ممتحن مطمئنّ
4. في الملكوت [4] والناسوت، وهو آية مكنونة فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ
مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ [LXXX, 13-15] وَعِلْمُهُ رفيعٌ عظيمٌ في
ٱلْعَالَمِينَ ومنه إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ [LXXV, 23] وللشّيطان قاهرة وتكشف الأسرار
الهاشميّة بقطب الأرض والله واسع بغير علم، والله العليّ العظيم.

این کتاب را اُمّ الکتاب خوانند که سرمایهٔ همه کتب است، و هر علمی که در دنیات
5. *از این کتاب برآورده اند، و این کتاب را امّ الکتاب خوانند* [5] *یعنی آنکه هر که*
این کتاب را بخواند چنان باشد که بیکبارگی بهیچ علمی حاجتمند نشود، و این کتاب را

روح الکتاب خوانند که روح همه کتابهاست و معنی همه کتابهاست و صفت بینائی
هم در این کتاب است، و این کتاب را نور الکتاب خوانند که نور آسمانها و زمینها در این
کتاب است، و این کتاب را واسع المقالات خوانند که آشکار کرده هفت مقالات الی
و این کتاب را [6] سبع المجادلات خوانند که هفت مجادلهٔ ابلیس و آدم در این کتاب 6.
است، و این کتاب را رافع الدرجات خوانند که درجه و مایهٔ مؤمنان و کافران و آن
روحها و ارواحها از این کتاب معلوم می شود، و این کتاب را بشیر البشرات خوانند که
مژده و بشارت مؤمنان و نجات و رستگاری از این کتاب یابند، و این کتاب را عشر المقالات
خوانند که صفت ده دیوانها و چگونگی ده روحها از این [7] کتاب معلوم 7.
می شود، و این کتاب را سبع الظهورات خوانند که صفت هفت دور جسمانیت و روحانیت
بمعنی و حقیقت در این کتاب است، و این کتاب را کتاب المجازات خوانند که مجازات
و مکافات کافران و مؤمنان عالم کوچک و عالم بزرگ در این کتاب گفته است،
و این کتاب را کتاب الاتمات خوانند که اصل و مایهٔ کتاب تورات و انجیل و زبور
و فرقان و هر کتابی که در این [8] جهان است همه در این کتاب باز گفته است، و این 8.
(کتاب) در شهر مکه در محلهٔ قریش و ابن هاشم در خانهٔ عبد مناف گفته است و در
خزانهٔ باقر علیه السلام بودهٔ جعفر جُعفی برآورده در کوفه آورده اند تا بروزگار هارون و
علی ابن عبد العظیم بعراق آورده اند و بروزگار وفات خویش بمؤمنان و مرسلان سپرده
است و زینهار و امانت در گردن ایشان کرده است که مؤمنان و موحدان و [9] 9.
سروران از این کتاب با هیچ معترض نداده اند و با هیچ مخلوق نگفته اند که همه مؤمنان
علم بدین روشنی برتابد که این آن علم است که از فهم و وهم ما بیرون است مگر مؤمن موحد
یا پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب نتوان پذیرفتن که دل ایشان پر از نور و حدانیت الهی
باشد، و دیگر هیچ مؤمن احتمال این علم عالم الاسرار ندارد الا عمر کوتاه کند و زندگانی
نقصان پذیرد، [10] و صفت وحدانیت باری جل جلاله از این کتاب معلوم می شود 10.
و بحقائق از صنع حق سراپردهٔ عالی و حجاب مؤمنی و صفت عرش و کرسی و لوح و قلم و حجابهای

روحهای مؤمنان و کافران و معترضان و بیچونی و بیچگونگی و هستی و نیستی و شناسکاری
ملكِ تعالیٰ جلّت عظمته و آن پنج مکان با هفت دَوْرِ الٰهی و با هفت دَوْرِ بشری
11. از این کتاب [11] معلوم می شود، و هفت مجادلهٔ ابلیس و آدم و آفرینش کلّی
از آنچه در فهم و وهم و اندیشهٔ دل نگنجد و آنکه نگنجد همه در این کتاب باز آورده است
از مقالات باقر علینا منه السّلام که هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ
مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ [III, 5]

و این کتاب را اُمّ الکتاب باقر نام نهاده است، و امّ الکتاب باقر العلم بود علینا
12. منه السّلام [12] که درگاه و هنگامی که باقر از مادر بزاد و در وجود آمد از امّ المؤمنین
آمنه همی گفت آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ [III, 5] اورا چون بُنّاب فرستادند
فرا ایزدی حکمت و علم تأییدی از وی ظهور کرد که هیچ کتابی ندیده بود، چنین روایت
کند جابر ابن عبد الله الانصاری که در آن هنگامی که باقر العلم علینا منه السّلام هنوز
13. طفلِ پنج ساله بود که اورا بُنّاب عبد الله مصباح فرستادند عبد الله چنانکه [13] عادت
معلّمان باشد آن لوحِ سیمِ صافیِ بیت و نه حروف بر لوحش نوشته بدست باقر
العلم داد و فرمود که بگو اَلف، باقر گفت الف، عبد الله گفت بگو بی، باقر گفت تا معنیِ الف را
نگوئی بی نگویم عبد الله گفت یا قرّة العیونِ مؤمنان فَقُلْ أَلِف يا باقرُ فَقَالَ أَلف
الله لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ گفت یا عبد الله خداوند است و لام بالای آن
14. محمد است و معنیِ الف روحِ محمد است، و الف سه حرف است و یک [14] نقطه و الف
و لام و فا و نقطهٔ الف محمد است و لام علی است و فا فاطمه است و نون حسن و حسین
است که آخرِ حسن و حسین نون است و در آخرِ الف نقطه است، عبد الله عجب داشت و گفت ای
روشنائیِ چشمِ مؤمنان عجب کاری ست که این نه کتاب مخلوقی است که همی گوئی در وصف
وصفتِ الف، باقر گفت که کتاب ما اهلِ بیت چنین بوده است همه دَوْر و زمانی یا عبد الله
15. الف سریر و تخت گاهِ ایزد عزّ و جلّ است [15] و ناش روح الحیوة ناطقه است بر مغزِ
مؤمنان است، و لام روحِ روشنی است و فا روح الجبروت است و نون روح الفکر است،

وروحی ست بالای الف بیکروی حجاب علی است علیہ السلام والف روح علی است ولام دو لؤلؤ لالای علی است وفا فکر روح الوحی علی است ونقطه نطق علی است وبنورانیت که فراز سنی حروف است،

پس عبدالله صباح بشگفت بماند وگفت یا ابن رسول الله والله بالله [16] العلی العظیم که این هدایت الهی است که من هرگز چنین علمی از هیچ خداوندی نشنیده ام 16.
این چه شگفتهاست که ترا بکتاب من فرستاده اند وبهیچ کتابی دیگر نه نشسته وهیچ کتابی نخوانده وهیچ ادیبی ندیده یا میوه دل مؤمنان این معنی چگونه حال است که حلال نیست که کسی علم بردمان بیاموزد وخود از آن بیخبر باشد، خواستم که الف بتو آموزم ندانستم که اکنون از تو بیاموختم یا دو دیده محمد وعلی منت بتمام کن ب و ت را [17] برخوان که رحمت بر پدر و مادرت باد، 17.

باقر گفت یا ادیبی ب باب الف است که الف محمد است وب علی ونقطه ب نطق علی است والف روح روشنی است وب روح الحیوة مغز است ونقطه نطق است، یا ادیب من بگو تا اول این حروفها کدام حرف است، عبدالله گفت الف است، باقر گفت یا عبدالله بکدام دلیل، عبدالله گفت یا دو دیده مؤمنان الا اندر این بیش نمی دانم، باقر گفت یا عبدالله این همه ادیبان [18] بنادانی کتاب می دارند ونمی دانند که اول الف است یا ب، 18.
واول این حروف ب است وآن وقت الف که ب علی است والف محمد است وبظاهر محمد پیشرو است وعلی باب محمد است واز در درسرای می توان رفتن واز علی در محمد می توان رسیدن، ومحمد وعلی هر دو یکی اند والف وب یکی اند ونقطه الف که پوشیده است نطق محمد است که پوشیده است ونقطه ب که آشکارا ست نطق علی ست که [19] بعلم 19.
نور آشکارا ست، واین کافران که از کندوی اهریمن اند شریعت محمد میدانند وبکار دارند واز شریعت علی خبر ندارند که محمد دنیا ست وعلی آخرت است، تصدیقا لقوله تعالی يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ [xxx, 6]
یا عبدالله اول این حروف نقطه است یا ب، عبدالله گفت یا دو دیده محمد این معنی را نمی دانم

20. الّا که از تو بشنوم، باقر گفت اوّلِ این حروف [20] نقطه است و این نقطه نطقِ
مؤمنان است که بنطق برخوانده است و ب روح است برمیانِ دو ابرو و الف کالبد است،
اوّل نقطه است آن وقت ب پس الف، یا عبدالله تو مرا ادبی، الف بزرگتر است یا اشتر،
عبدالله گفت من نه الف شناسم نه اشتر الّا که از تو بشنوم، باقر گفت الف روحِ
روشنی ست که الفت و برادری مؤمنان از اوست و اشتر این روح (است) که بروحانیت
21. نامش نفسِ ناطقه است، عبدالله گفت [21] یا میوهٔ دلِ مؤمنان چون است که گویند
الف بزرگتر است که اگر الف را چندان که بکشی نشاید کشیدن، باقر گفت الف این روح
است برمغز که ویرا روح الایمان خوانند و بالای روح الحیوٰة ناطقه است که ممتحن هشت روحِ
دیگر (است که) از بالای وی ایستاده اند (و) درهم پیوسته اند اندر این روح الایمان از زمین تا
آسمان، یکی روح الحِفظ است لوحِ محفوظِ ملکِ تعالی که بدین روح الایمان بازپوشیده است و [22]
22. یکی روح الفکر است قلمِ این لوح که بروح الحفظ بازپوشیده است، و یکی روح الجبروت است
که بروح الفکر بازپوشیده است، و یکی روح العلم است که بروح الجبروت بازپوشیده است،
و یکی روح العقل است که بروح العلم بازپوشیده است، و یکی روح القدس است که بروح العقل
بازپوشیده است، و یکی روح الاکبر است که روحِ کلّ است که بروح القدس بازپوشیده است،
23. و یکی روح الأعظم است که بروح الاکبر باز [23] پوشیده است، یا عبدالله همه درهم
پیوسته اند، از این جهت گویند که الف بزرگتر است،
پس عبدالله برپای خاست و دعا خواند و گفت سجده سبّوح قدّوس محمّد و
علی حقّاً حقّاً محمود المصطفٰی و آلیه السلام پس باقر العلم گفت یا عبدالله الف شخص
است و اشتر روح است، و شخص سه حرف است و چهار نقطه جمله هفت باشند، این
24. هفت روح بربالای ناطقه بازاستاده اند از هفت [24] دَوْرِ الٰهی چون قوسِ قزح
والّا این همه برافرازِ ناطقه توانند نشستن چنانکه ب بالای نقطه استاده است،
یا عبدالله نقطه بزرگتر است یا الف، عبدالله گفت ای نورِ دو دیدهٔ محمّد و علی
چنان خواهی گفتن که نقطه بزرگتر است، باقر گفت بلی که هفت آسمان و زمین در آن نقطه

می گنجد، عبد الله گفت یا میوهٔ دلِ مؤمنان این سخن بگستر، باقر گفت یا عبد الله بحقائقِ
حق نقطهٔ ب آن دیوانِ غایة الازلی ست تا گوئی [25] نقطه پنج نقطه (می شود) نقطه .25
سه حرف باشد و پنج نقطه پنج خاص الخاصِ ملکِ تعالی اند که محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین، و سه حرف سه دیوانِ سلمان و مقداد و با ذر، و نون با نقطه سه حرف است
و قاف سه حرف است و طا دو حرف است بحساب جمله هشت اند، و هفت این ملائکتان
اند بهفت رنگ و هشتم ملکِ تعالی است جلت عظمته که این پنج نقطه سمع و بصرِ ملکِ تعالی
اند و معاینهٔ جل جلاله، [26] یا عبد الله اگر شرحِ این نقطه تمامی باز گویم کار از حد و اندازه .26
درگذرد، و این یک نقطه هفت و دوازده دیوان در حجاب دارد، عبد الله گفت ای خداوندِ
من و همهٔ مؤمنان این هفت و دوازده در یک نقطه چون گنجد، باقر گفت نقطه سه حرف
است نون پنجاه و پنج باشد و قاف صد و ده باشد و ت چهار صد و چهار باشد جمله
نوزده باشد که بر هم زنی هفت و دوازده باشد، این هفت و دوازده که دو عالم را منور و روشن
می دارند، [27] و دوازده مائیم از پشتِ روحانیِ أمیر المؤمنین علی و از رحمِ فاطمه علیهما سلام .27
السلام، و هفت این ملائکتان اند که از ما خالی نیاشند نه در الهیت و نه در بشریت، مَا
دَامَاتِ ٱلسَّمَوَاتُ وَٱلْأَرْضُ [xi,109] با ما باشند، قَوْلُهُ إِنَّ فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَ
ٱلْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ [xlv,3]
پس عبد الله گفت یا خداوندِ من سخن از لب و دندانِ شکر بار تو که مرهمِ روحهاست
نظاره کردن در بهشتِ باقی در این روی توست، یا [28] میوهٔ دلِ مؤمنان این دو عالم کدام اند که .28
گفتی دو عالم از ایشان روشن است، باقر گفت یکی این عالمِ بزرگ که گفته آمد و یکی این عالمِ
کوچک که تخت و سریرگاهِ ملکِ تعالی ست شخص و هیکلِ امامانِ زمان و عالمانِ ربانی، که
نقطه سه نور اند که در هم بسته اند، نون روح الایمان است از بالای روح، و روح قاف است
از بالای نطق و نقطه ت که بر آخر است و این پنج نقطه همان پنج خاص اند، و روح [29] شنوائی .29
حسن است و روحِ بینائی حسین است و روحِ بویائی فاطمه است و روح گویائی علی است و
روحِ چاشنی گیر محمد است، و سه حرف و پنج نقطه هشت نور اند، حرفِ میانین روح است

بر مغزِ پیشانی بمعنیِ ملکِ تعالیٰ و از راستش چہار حرف اذ چشمِ راست و گوشِ راست
و بینیِ راست، و نطق علمِ نور یعنی سلمان و مقداد و با ذر و عمار، و از سوی چپ سہ حرف
30. اذ چشمِ چپ و گوشِ چپ و بینیِ چپ بمعنیِ با هُرَیره و با جُنْدَب و با کُمَیْل [30] این روح
برنگِ قمر درمیانِ این ہفت نوران بر تخت و سریرگاه نشسته، قَوْلُهُ تعالیٰ وَلِلّٰهِ
مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَكَانَ ٱللّٰهُ غَفُورًا
رَحِيمًا [xlviii,14] یا عبد الله خداوند جلّ جلاله این روح است که آسمان و زمین مُلکِ
وَی است، یعنی این نور که بر تخت و سریرگاه در خدمتِ اویند و آنکه در این دل اندگروہی
31. بیامرزد و گروہی را نیامرزد [31] و در عذاب افگند و این دوازده دوازده جوارح اند
که ہریکی بکار نگماشته و ہفت این رسولانِ ملکِ تعالیٰ اند که ہرگز نورِ ایشان از ہیکلِ مؤمنان
و از زہد، و این روح الحیوٰة ناطقهٔ ممتحنه که از قبهٔ لاجوردی در این مغزِ مؤمنان پیوسته است
و از مغز حدّی بدل پیوسته است و حدّی بدین دو لب و زبان ہر آوازی که در دنیا ست
32. دارد، و یکی روح الایمانِ موحد است که الفت و محبانی بدین [32] روح القلوب مؤمنان
و محبان روشنائی می رساند و مراعاتِ برادرانِ مؤمنان می کند از این پردهٔ حجاب رنگ
در این روح الحیوٰة ناطقه پیوسته است، و یکی روح الحفظ لوحِ محفوظِ ملکِ تعالیٰ ست، در عالمِ
کوچک که نگاه دارندهٔ علمهای ملکوتی است از بحرِ آفتاب رنگ در این روح الایمان که امینِ
ملکِ تعالیٰ ست پیوسته است، و یکی روح الفکر قلمِ این لوح که اندیشه در ملکوت الأعلی
33. کند و علمها از ناخواندهٔ [33] و ناشنیده از حجابِ ملکِ تعالیٰ دریابد از دیوانِ نقشه
رنگ در این روح الحفظ پیوسته است، و یکی روح العلم که دمِ عیسیٰ ست که مُردگان را زنده کند
از پردهٔ عقیق رنگ در این روح الفکر پیوسته است، و یکی روح العقل که داورِ ملکِ تعالیٰ ست
از دیوانِ آتش گون در این روح العلم پیوسته است، و یکی روح القدس که معاینهٔ شخصِ خداوند
34. است که از فہم و وہم و اسم و نام و نشان بیرون است از دیوانِ یاقوت رنگ [34] در این
روح العقل ظہور می کند و ہرگز در این جہانِ کوچک در قالبِ خونین و گوشتین نگنجد و نیاید
قَوْلُهُ تعالیٰ لَنْ يَنَالَ ٱللّٰهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ [xxii,38]

و این هفت روح چون قوسِ قُزَح درهم پیوسته اند از بالای مغزِ مؤمنان و عالمانِ ربانی
همچنانکه این قوسِ قُزَح سر در زمینِ عالمِ بزرگ می نهد این روحها پرده بر این مغز نهند.
کز زمین [35] عرصاتِ قیامت است، و از این سر پرگاهِ ایزدی هریک نوری در این رگ 35.
حبل الورید دارد و بدین دو روح که یکی از منزلتِ معترضان است در نیمهٔ راستِ دل در خانهٔ باد است،
و یکی از منزلتِ آن مؤمنان که در قالبِ هوائی و سمائی بودند هم در این نیمهٔ دلِ راست در خانهٔ آب پاک
است، این هر دو روح بدین نور (و) روشنائی بدین رگِ هفت شاخ بدیشان پیوسته است،
از خدای بترسند و روی بخدای [36] کنند (و) در این کوه که نام او دل است طلب 36.
نجاتِ جاودانی کنند تصدیقاً لِقَوْلِهِ تَعالیٰ: لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ
خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
یَتَفَکَّرُونَ [LIX, 21] و این هفت که همه آفرینش بدستِ ایشان است و هر هفتی که
در آسمانها و در زمینهاست در الهیت و بشریت بدلیل و برهانِ [37] ایشان است 37.
و آیت این است که خدای تعالی با مصطفیٰ در کلامِ مجید گفته که قَوْلُهُ تَعالیٰ: وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِینٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَکِینٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ
لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ [XXIII, 12-14] [38] 38.

پس عبدالله صبّاح سر و روی باقر العلم بوسید و بر پای خاست و دعا و آفرین
برخواند و گفت سبّوح قدّوس و قدّوس سبّوح محمّد و علی حقّاً حقّاً، علی و محمّد بالآئه
و نعمائه زینهار ای مؤمنان و مسلمانان، ای خداوند افشاننده و نخشاینده گواهی دهم
که خداوندِ همهٔ مؤمنانی و آفریننده زمین و آسمانی زینهار ای خداوندِ آفریننده سبّوح
قدّوس می گفت [39] و بر زمین در افتاد و چون راست باز آمد محمّد باقر را دید و محمّد 39.
مصطفیٰ را دید که نور بر قرص از رویش همی تافت و دو گیسوی نورین در بر افگنده و می گفت أَنَا
سُبْحَانَ اللهِ، یعنی منم خداوندِ پاک و پاکیزه و منزّه از همه صفت و وَصْف، عبدالله که آن بدید
دیگر بار بر زمین افتاد و چون باز راست آمد أمیر المؤمنین علی را دید که می گفت أَنَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ

40. یعنی منم آن خداوند که آسمان و زمین حمد و ثنای من می گویند وَإِنْ [40] مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ [xvii, 46]

عبدالله دیگر بار باز بر زمین افتاد و چون سر بر داشت علی را دید فاطمه را دید
که معجر سبز بر سر کشیده و لباس از سُنْدُس و اِستَبْرَق پوشیده که هزار هزار نور
و شعاع از وی می تافت و می گفت لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا اللّٰهُ یعنی که نیست بجز من خداوندی
در هیچ مقامی نه در الهیت و نه در بشریت و نه در آسمان و نه در زمین إِلَّا من فاطمة الفاطم
41. و آفریندهٔ روحهای مؤمنان منم [41] إِنِّي أَنَا الْخَالِقُ الْبَارِئُ لَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى [lix, 24]

پس عبدالله دیگر بار باز سجود شد چون باز راست آمد فاطمه را دید و حسن علی
دید که همچون ماه شب چهارده بر قرص شعاع برمی زد و می گفت أَنَا اللّٰهُ أَكْبَرُ یعنی منم خداوند
بزرگ تر از آسمانها و زمین و مهتر منم أَنَا اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى [xx, 8]
پس عبدالله چون باز راست آمد حسن را دید و حسین علی را دید که ماه (و) مشتری از لب و
42. دندان او می تافت [42] و آفتاب از دیم وی بر آفتاب عالم بزرگ غلبه می کرد و بیم آن بود
که عبدالله بسوختی، و می گفت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، یعنی از من بیرون
خداوندی نیست که عذاب کنندهٔ کافران منم، رهاننده مؤمنان منم، حسین علی منم و حسن
علی منم و فاطمهٔ زهرا منم، و علی الأعلی منم، و محمد مصطفی منم، عبدالله دیگر بار بر زمین در
افتاد چون باز راست آمد حسین علی را دید باقر العلم را دید علیهما السلام همچنانکه اول بار دید
43. بود که با ماه [43] و آفتاب گرد می بست و سخنهای چون ستارهای روشن از لب و دندان
وی ظهور می کرد،

عبدالله چون آن شگفتها را بدید از هوش برفت چون بهوش آمد گفت سبحان سبوح
قدوس محمد و علی حقاً حقاً، محمود الله المصطفی و آلیه السلسل و ابو الخطاب این است
أَنْتَ الْأَوَّلُ وَأَنْتَ الْآخِرُ أَنْتَ الظَّاهِرُ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بعد ازان
44. از پیش باقر بیرون آمد بمیان شهر مکه رفته گفت ای مردمان [44] مکه و مدینه و ای مردمان عراق

عرب و عجم، و ای مردمانِ فارس و کرمان، و ای مردمانِ بصره و کوفه، بر من گواه باشید که
خداوندِ من در آسمان و زمین نیست الّا محمّدِ باقر پسرِ علی زین العابدین، و گواهی می دهم که خداوندِ
شهر ده هزار عالم اوست، هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
پس مردم همه گروه گروه گرد آمده بودند و تفاوت در میان پدید آمد، گفتند [45] عبدالله صباح 45.
پیرانه سر ضالّ و گمراه شد، پس علی زین العابدین و پسرش باقر العلم علیهما سلام الله
بفرمودند تا عبدالله صباح را هلاک کردند و با آتش بسوزانیدند و گفتند این مرد دیوانه بوده است،
تا آن فتنه و آشوب و غوغای خلائق فرو نشست،

چون باقر العلم بخانه باز آمد آن روشنیانکه همسال و همسالِ باقر العلم بودند بر او گرد آمدند
چون جابر عبدالله انصاری و جابر جُعفی [46] و جعفر جُعفی و صعصعه ابن صَوحان همگی دعا و آفرین 46.
برخواندند و با قر گفتند یا ولیّ الزمان، عبدالله صباح حق گفت، تو او را هلاک فرمودی و با آتش
بسوزانیدی و بدانچه او گفت نه سزای آن بود که ما همه بهمین گواهی می دهیم که او داد الآنی داد
که این چه معنی است، پس باقر العلم گفت ای روشنیان پرده گرفتن از ما مخاطره عظیم
دارد که به شش هزار سالِ دَوْرِ شریعت پرده از ما برنگرفته اند و آشکارا نگفته اند تا [47]
ظهور قائم شود و این معنی آن وقت بتوان گفت که ملک تعالی بقائم ظهور کند، و چون امروز گواهی 47.
دادن هم از ناتمامی باشد، و عبدالله پرده از ما برگرفت و (هرکه) پرده از ما برگیرد
ما نیز پردهٔ او را برگیریم،

ای روشنیان و ای برادران شما می دانید که بروزگارِ خداوندِ ما امیر المؤمنین علی که بولایت
ظهور کرد و خلافتش بدو رسید مناره در شهر کوفه سجده بوی آورد و باز نتوانیست راست شود و همچنان
بماند، [48] و همه مردمان بسرّ و علانیّة گواهی دادند از یقینِ دل با قرارِ قاطع، والّا ابو الخطّاب 48.
این نور و بیان آشکارا گفت که مردمانِ عرب و عجم بر من گواه باشید که خدای نیست در شهرِ
هزار عالم الّا علی ابن ابی طالب، تا مولانا پدرِ ما بفرمود تا ابو الخطّاب را بکشتند و بسوزانیدند،
یا روشنیان اگر پدرِ ما ابو الخطّاب را نکشتی یا نسوزانیدی سخنی که نهصد و چهل سالِ دیگر بعد می باید
گفتن او نگفت، [49] پس همه آن مؤمنان عفو می خواستند و جابرِ عبدالله انصاری برپای خاست 49.

وگفت ماشاء الله کان ولم یکن الا أن یشاء، فرمان خداوند راست هرچه خواهد بکند
پس خداوند باقر به بخشود و این آیت برخواند که فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ
إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا، يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ
50. صَبِيًّا [xix, 12-13] چون باقر العلم این آیت بخواند [50] شخصی نه مرده نه زنده لَا
يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا [xx, 76] از دیوار حجره فاطمه بیرون آمد، باقر العلم بادی بروی
دمید، چون روح از لب و دندان آن طفل ماه روی ظهور کرد بخلقوم آن شخص فرو شد
و باز راست آمد و دیگر بار وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ [xiii, 10] می خواند و گواهی
برخداوندی باقر می داد بآن همه روشنیان، باقر گفت یا عبدالله چه دیدی و
51. چگونه بودی؟ عبدالله گفت ای خداوند همه خداوندان [51] و نور همه نوران خویشتن
را درخواب دیدم در بهشت باحور در قصور نشسته بودم در خیمهای نورانی و روحانی
با ولدان و غلمان (و) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ [lv, 72] و محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین را دیدم که همه اهل بهشت گواهی برخداوندی ایشان می دادند و من نیز گواهی
می دادم و می گفتم شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و ترا دیدم یا خداوند
52. من که صد هزار آفتاب و ماه ازلب [52] و دندان تو ظهور می کند، وچون ازخواب
بیدار شدم این همه هیچ ندیدم و ترا دیدم که بادی بدهان من بر دمیدی و همه اندام من
گویا گشت وگواهی می داد،

طالب ابن عبدالله برپای خاست وگفت، من نیز خویشتن را بفدای خداوند
باقر می کنم تا آنچه پدرم دیده است من نیز به بینم، واین مذهب فدائی و طالبی در شام
و شامات همه آن است که طالب نهاده است، و مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان
53. ابو [53] الخطاب نهاده اند که تن خود را بفدای فرزندان جعفر صادق اسماعیل کردند که در
دور دوائر بماند وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ،

[سؤال ۱] روایت می کند جابر ابن عبدالله انصاری که سئوال کردم از ولی الزمان خداوند
باقر العلم در معنی منارة که در شهر کوفه نماز بعلی ابن ابی طالب برده است، این چگونه حال است

که چیزی جان ندارد و سجود کند، پس باقر گفت یا جابر ظهورِ الهی بود که در ولایتِ علی بر منار
[۵۴] پیدا گشت و (آن منار) ظهورِ الهی در ولایتِ علی پذیرفت و سجود و متابعت کرد، ۵۴.
یا جابر آن روز که امیر المؤمنین علی بولایتی و خلافتی ظهور کرده بود ظهورِ علی بر همه جهانیان عرض
کردند بر آسمان و زمین و کوه و دریا و نباتات و بر هر چه بدان ماند، و بر این موکلان که نامِ ایشان
جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل است این ظهورات را عرض کردند، و هر که ظهورِ الهی
در ولایتِ علی پذیرفت از ایشان [۵۵] خیر و راحت رَست، و هر که نه پذیرفت در ایشان ۵۵.
عذاب و عقوبت رَست،

اوّل ظهورِ الهی در ولایتِ علی بر آسمانها عرض کردند، همه پذیرفتند و این همه ستارهای
روشن و رَوشن پدید آمدند با آفتاب و ماه و ملائکه(؟) پس ظهورِ الهی را در ولایتِ علی بر کوهها
عرض کردند، هر آن کوهی که قبول کرد بر آن کوه همه میش و میوهٔ گوناگون است و دواهائی که بخورِ
مردم بشایند، و از داروهای [۵۶] گوناگون و از گوهرهای قیمتی و از وحش و طیر که بمنفعتِ ۵۶.
مردم بشایند، و هر آن کوهی قبول نکرد همه کوه و کمر و خارستان و رَشت و دَرّانِ زیان کار
پس ظهورِ الهی را در ولایتِ علی بدریاها عرض کردند، هر آن دریائی که قبول کرد
همه آبهای خوش و صیدهای نافع و چیزهائی که همه سودِ مردم بُوَد چون گاوِ عنبر و گوهرهای قیمتی
در قعرِ دریا و از مروارید و صدف و لؤلؤ و هر چه مانندِ ایشان است، [۵۷] و هر آن دریائی ۵۷.
که قبول نکرد همه آبهای آن شور و تلخ و ناخوش و گندیده است و صیدهای زیان کار
چون نهنگ و مار و اژدها و آنچه بدان ماند،

پس ظهورِ الهی در ولایتِ علی بر بیابانها عرض کردند، هر چه قبول کردند همه پُر از نباتات
و گیاههای رنگارنگ و سبزهای خوش و شگوفهای فراوان، و هر بیابانی که قبول نکرد همه کویر و
شورستان است بازورِ بی منفعت،

پس ظهورِ الهی در ولایتِ علی بر سباع و بهائم [۵۸] عرض کردند، هر چه پذیرفتند ۵۸.
همه آنان اند که بخورشِ مردم می شایند، و هر چه نه پذیرفتند در ایشان هیچ سود نیست همه مُردار
خور چون پلنگ و شغال و خوک و خرس و کبی و هر چه بدینها ماند، گوشتِ ایشان بخورشِ مردم نشاید،

پس ظهورِ الهی در ولایتِ علی بجواهرِ جهان عرض کردند، هرچه قبول کردند همه
عزیز و گرامی اند چون زر و سیم و یاقوت و فیروزه و زبرجد و گوهرهای قیمتی، و هرچه نه پذیرفتند
59. چون کاورس (؟) و گج و مانندِ [59] اینها،
پس ظهورِ الهی در ولایتِ علی بر شهرها و دِهها عرض کردند، هر شهری و دِهی
که قبول کردند (در) آن ولایت همه مردم دیندار، و هرچه انکار کردند همه کافران و
ضالّ و گمراه اند،
یا جابر آیتِ قرآن بر این ناطق است قَوْلُهُ تَعَالَىٰ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ
لَهُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ
وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُ
مِن مُكْرِمٍ [XXII, 18-19] [60]
60. [سؤال ۲] پس جابرِ جُعفی برپای خاست و گفت، یا خداوندِ من این بسم الله الرحمن الرحیم
چه معنی دارد که بر سرِ سورهای قرآن نوشته است و هر که کاری کند این کلمه را بگوید و
چنین عزیز و گرامی دارند، پس باقر گفت تفسیرِ بسم اللهِ الرحمن الرحیم این است
61. که ملکِ تعالیٰ بر آن سطرِ غایة الغایات نوشته است [61] که از بالای همه بالائی است
بر دلیلِ آن هفت و دوازده است که ملکِ تعالیٰ بجوارِ حانِ خویش کرده است، که از
بالای خویش بحری بیافریده است [که] بصفرِ هزار رنگ، و از زیرِ آن بحری بیافریده است
که نامش الهیت است، و ملکِ تعالیٰ در آن دو میان این هفت و دوازده نورهای قدیم
نامخلوق نافریده بسمع و بصرِ خویش کرده است، تصدیقاً لِقَوْلِهِ تَعَالَىٰ مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
62. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ [LV, 19-20] [62] یا جابرِ جُعفی این دو دریا این دو بحر اند و برزخ
ملکِ تعالیٰ است و لؤلؤ و مرجان این ملکان و ملائکتان و نقیبان و نجیبان اند و آن حلقها
و قندیلهای نورین که از دیوان بدیوان بدِ لهای مؤمنان در پیوسته اند و وَاللهِ وَبِاللهِ
العلیِّ العظیم که این آن علم است که بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ برود و اندر هیچ
کتابی این سخن نگفته است، یا جابر همچنانکه این هفت و دوازده که از این شخص [63]

وهیکل نامی تا بدکه این مغز بدلیل بحر البیضاء ست واین روح ناطقه بدلیل ملک تعالی ست
که براین مغز سفید مقام دارد، و دو چشم و دو گوش و دو بینی و دهان بدلیل آن
هفت است که جوارح ملک تعالی اند و دو دست با انگشتان بدلیل آن دوازدگان است
که میان بحر البیضاء و قبّهٔ غایة الازلی اند و آن قبّهٔ غایة الازلی چتر ملک تعالی ست
بالای سر ما، و آن قبّه روح الأعظم است بصفیر هزار رنگ [66] واین مغز همچون
زمین سفید است که از بالای هفت آسمان است همچنانکه بحر البیضاء بالای این هفت دیوان
درگاه است، تصدیقا لقوله تعالی، تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى
الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
وَمَا تَحْتَ الثَّرَى [xx, 3-6] یعنی خداوند برفراز بحر البیضاء ست وبحر البیضاء عرش [65]
ملک تعالی ست جلت عظمته یان حور وقصور وشمع وسراج وغلمان وَوِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا [lxxvi, 19] برقبّهٔ بیضا پدید کرده، یا جابر بسم الله الرحمن الرحیم
از بالای قرآن آن درگاه است که با وسین ومیم بانقطه با بدلیل آن چهار ملائکتانند،
بزبان بشریت سلمان ومقداد وباذر وعمار خوانند، ودو لام وها بدلیل وتصدیق آن
سه ملائکه است که با کمیل وبا هریره وبا جندب خوانند [67] والف درمیان این هفت
حرف بدلیل ملک تعالی ست جلت عظمته واین قلاغ سرما بدلیل وبرهان بیافریده است که گوش
راست وچشم راست وبینی راست، ونطق بدلیل با وسین ومیم است ونطق بدلیل نقطهات
وگوش وچشم چپ وبینی چپ بدلیل دو لام ومیم وها است واین روح الحیوة ایزدی بر
پیشانی بدلیل وبرهان الف درمیان ایستاده است که این جوارح براین [67] سرما هم
دست افراز این روح است، وگوشها همه روز گوش برابر استاده اند تا آنچه زودتر بشنود
از آنکه ثمره برهم زنی خبر با این روح الحیوة داده باشند، وچشمها وبینی ودهان هم براین
حساب است، همچنانکه سلمان القدرة ومقداد وعمار وباذر وجندب وبا هریره وبا کمیل
مطیع وفرمانبردار ملک تعالی اند وازپیش وی میان بسته استاده اند که الَّذِينَ يَحْمِلُونَ
الْعَرْشَ [xl, 7] [68] یا جعفر خفی این بسم الله الرحمن الرحیم بزرگوارتر از آن است که

مردمان ہی گویند کہ نامِ خداوند است، بلی عرشِ خداوند است، آن خداوندی کہ در فہم و وہم و اندیشۂ دل نمی گنجد و جملہ صفاتِ بزرگواریِ ملکِ تعالی ست کہ ہفت و دوازدہ خاصِ الخاصِ ملکِ تعالی در این حروفِ بسم اللہ الرحمن الرحیم پدید کردہ است و در حجابِ ایشان پوشیدہ است، و بیست و ہشت نورِ نجیبان و نورِ چہار رکنان کہ جان دِہ و جانِ ستانِ
69. [69] آسمان و زمین اند و در حجابِ دوازدہ حروف الرحمن الرحیم پوشیدہ است، و بسم اللہ عرشِ خداوند است و الرحمن الرحیم عرشِ بسم اللہ است، پس باقر العلم گفت (و) این کلمہ بر این مثال بر آن لوحِ سیم صاف نوشت بسم اللہ الرحمن الرحیم، پس جابرِ جُعفی گفت یا خداوندِ من این معنی بگستر بر این بندۂ ضعیف کہ ہزار جان و خانمان بفدای جانِ خداوندی باد، پس باقر العلم گفت زینہار است ازمن [70]
70. بگردنِ شما الأمان الأمان زینہار یا جابرِ جُعفی، بسم اللہ بدلیلِ دیوانِ غایۃ الغایات است و الرحمن الرحیم بدلیلِ قبۃ البیضاء ست و بسم اللہ نوزدہ حرف است با دو حرف سین سہ حرف است و میم سہ حرف است، الف سہ حرف است، لام سہ حرف است و لامِ دوم سہ حرف است و ہا دو حرف است بجملہ نوزدہ حرف اند، ہفت این جوارحِ ملکِ تعالی
71. اند کہ محمد المحمود و علی الأعلی و فاطمۃ الفاطر و حسن الأحسن و حسین الرفیع [71] الأعلی و عبد اللہ العالی و بو طالب الأطلاب، این ہفت اند کہ بالای ایشان ہیچ چیزِ دیگر نیست وَلَا شَيْءَ مَعَهُمْ، و بصد ہزار نور و شعاع و تابشِ رنگارنگ و گوناگون ظہور در این بحرِ البیضاء می کنند و دوازدہ دیگر دوازدہ نورِ اہل بیت است کہ بر ایشان صف کشیدہ دارند و جوارحِ این دیوانِ بی مثل و مانند اند وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
72. [XLVIII, 7] و این ہفت و دوازدہ [72] در حجابِ ہفت تنِ پاکان اند کہ دلیلِ ہفت حرفِ بسم اللہ اند یعنی سلمان و مقداد و باذر و عمار و بابُہَیرہ و بابُجندب و بامُقَیل، و این ہفت حجاب و پردہ از آن ہفت و دوازدہ بودہ اند چنانکہ بسم اللہ آن ہفت و دوازدہ بودہ اند و ہفت و دوازدہ حروفِ نہانی بدین ہفت در پوشیدہ است و از شرق تا بغربِ عالم ہیچکس در حرمش ندانند بردن اِلّا کہ از این کتاب بخوانند یا از نطق مؤمنان بیاموزند،

و این الرحمن الرحیم بر دلیل [73] دوازده نقیبانِ بحر البیضاء ست کہ بیست (و) ہشت 73.
نجیب و چہار ملکِ مقرّب در حجابِ نقیبان اند، فاما پوشیدہ اند کہ (اگر در) الرحمن
الرحیم حروف از ہم جدا کنی سی و چہار حروف باشند، بیست و ہشت نجیب و
دو یتیم و چہار ملک، و دوازده حروف پوشیده ہم بر دلیلِ بسم اللہ ہمچنانکہ بسم اللہ از فرازِ
الرحمن الرحیم استاده است آن دیوانِ غایۃ الغایاتِ چہرِ ملکِ تعالی از فرازِ بحر البیضاء ست،
[74] و این دوازده نقیبان خاصگانِ حضرتِ ملکِ تعالی دارندهٔ بحر البیضاء اند، قولہ تعالی، وَ 74.
یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ [lxix, 17] یعنی این بیست و چہار ارکانِ حقّ
دوازده نقیبان اند و ہفت ملائکتانِ عرش و ہفت خاصگان از محمّد تا ابو طالب اند کہ دو ہفت
اند کہ گفتہ است، وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ [xv, 87] دوازده
ما اہلِ بیت ایم (بعد) از ہفت ملائکتانِ [75] عرش، این ہفت و دوازده اند، قولہ فِي سِتَّةِ 75.
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ [vii, 52] یا جابر این عالمِ کوچک ہم بر این حساب است،
پس جابر گفت یا خداوندِ من این معنی روشن کن، باقر العلم گفت این ہفت
نورانی کہ نام بردیم بر دیم مؤمنان و امامانِ زمان ہی گردند، ہفت و دوازده خصلت
در ایشان پوشیده است کہ اگر یکی نباشد این ہیکل و قالب ناتمام باشد، گوشِ راست
سہ لغتِ علم شنود، و چشمِ راست [76] سہ آلتِ سفید و سیاه و زرد بیند، و 76.
بینیِ راست سہ بویہای خوش و ناخوش و ممتزج می شنود، و گوشِ چپ و بینیِ چپ ہم
بر این حساب است و زبان کہ سہ لغتِ علم گوید بجملہ نوزده باشد، قولہ، لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ
عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ [lxxiv, 29-30] و بیست و ہشت نجیبان کہ در دہ انگشتان و دو
دستہا پوشیده اند ہم بر این تصدیق، دوازده و بیست و ہشتِ بحر البیضاء اند، این است
تفسیرِ بسم اللہ [77] الرحمن الرحیم، یا جابر این آن علم است کہ در آسمان و زمین 77.
گنجد و در ہیچ کتابی باین روشنی نگفتہ است،
[سؤال ۳] پس جعفرِ جُعفی برپای خاست و دست بر دیم فرو مالید و گفت یا خداوندِ من آفریدگار
بر آسمان است یا بر زمین است، چون و چگونہ است، و وصف و صفتِ او چیست، و از چہ پدید آمد

وازوی چه پدید آمد، پس باقر العلم علیّنا منه السّلام گفت یا جابر این پرسش صعب
78. است، از این پرسش اندر گذر [78] واین سؤال را بجای بگذار که پرده از ملکِ
تعالیٰ برنشاید گرفتن که بزهٔ عظیم است، چیزی که هیچ پیغمبری و هیچ ظهوراتی این پرده از
ملکِ تعالی برنگرفته اند و در هیچ کتابی این سخن ننوشته اند، بر خویشتن ببخشای و بر آن
مؤمنانیکه این کتاب بمیراث بدیشان رسد پس جابر یک ساعت خاموش
گشت و برپای خاست و دعا خواند و ثنا کرد و گفت یا خداوندِ من و خداوندِ همهٔ خداوندان
79. بر این بندهٔ ضعیفِ بیچاره [79] ببخشای و سؤالی که می کنم دریغ مدار، و خاصگیان
نیز برپای خاستند و شفاعت کردند بچندین نوبت، پس باقر العلم گفت یا جابر این
ستر و پرده از ملکِ تعالی جلّت عظمته چون شاید گرفت که هرکه این سخن با ناکس بگوید روحِ
وی از قالبِ او همراهِ سخنِ وی برآید و بر آن کس نشیند که این سخن بشنود، یا جابر این
80. سخن خواندنی نیست و بزبان هم گفتنی نیست، مخاطرهٔ [80] عظیم باشد، یا جابر الأمان
الأمان زینهار زینهار که من سخن بر لوحِ کاغذ نویسم و زینهارِ خدا و رسول و زینهارِ
محمد و علی و زینهار سلمان و مقداد و باذر و زینهارِ نقیبان و نجیبان در گردنِ
تو کنم تا ازش برخوانی و بزبان نگوئی تا این مؤمنان که این کتاب دارند همچون کنند
و زینهار با خویشتن بخوانند تا بی هنگام نقل آن نکنند، پس باقر العلم علیّنا منه السّلام
بر لوحِ کاغذ نوشت و بر دست جابر داد،
81. اوّل بنوشت که [81] خداوند و آفریدگارِ ما جلّ جلاله هم بآسمان است
و هم بزمین، یعنی هم بدیوانهای بالا و هم بعالمِ کوچکِ حجابِ مؤمنان و امامانِ زمان،
و اوّل که نه آسمان بود و نه زمین بود و نه هیچ آفریده بود پنج نورِ قدیم به پنج رنگ بودند
برمثالِ قوسِ قزح و از شعاعِ ایشان هوائی پدید آمد مانندِ آفتاب، چندانکه همه
آسمان و زمین است آن هوای لطیف بود، و این پنج نور در آن هوا بسر استادند
82. [82] و هر زمان از میانِ ایشان نورِ غایة الغایات ظهور کرد جلّت عظمته مانندِ شخصِ
نورانی و پنج رنگ بجوارحِ وی بودند بسمع و بصر و بشم و بذوق و بنطق جلّ جلاله، این پنج نور

آنها بینند که در بشریت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خوانند ، چنانچه از هیچ چیز
پیدا نبودند تصدیقاً بقولِ تعالیٰ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ
لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ .[cxii,1-4] [83] چنانچه این پنج نور بر این تخنگاه ایزدی 83.
بسرِ مؤمنان می گردند ، و این روحِ ناطقه بر میان نشسته است که خداوندِ حقیقت اوست
که او آفرینش کرد و از أعلیٰ عالیین تا بأسفل سافلین بهر نامی و جسمی ظهور کرد ، یا جابر خداوند
جلّ جلاله این روح است با الهیت که گفته است ، و بنورانیت آفتاب است و بروحانیت
نامش ناطقه است ، بر این بحرِ سفید بر مغزِ مؤمنان نشسته است و برنگِ
برق و [84] ابر و ماه است ، چنانکه معاینهٔ شخصِ خداوند است جلّ جلاله 84.
و دستِ راستش آن روح الحفظ است که گیرنده است و برنگِ آفتاب است
و دستِ چپش روح الفکر است که آبادانی و درازیِ همه نورها از اوست ، بَلْ
يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ[v,69] این روح برنگِ بنفشه است ،
و سرِ خداوند روح الأعظم است بصفتِ هزار رنگ های گوناگون است چنانکه از او بالاتر
هیچ چیزِ دیگر نیست [85] نه در آسمانها و نه در زمین لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ 85.
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [xlii,9] و چشمِ راستش روح الأکبر است برنگِ بلورِ سفید و چشمِ
چپش روح العقل است برنگِ آتشِ اشقر و زرد که هر دو روح همهٔ آسمان و زمین و دنیا
و آخرت بنیاد قُولُهُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ [ii,95] چنانکه بدیگر جایگاه می گوید قولهٔ
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ[vi,103] و دو [86] گوشتِ مزاجِ 86
غایتی و تابشِ الهی اند که برنگِ چادرِ الهیت که آوازِ همه جانوران بشنوند و از همه دیوان
و درگاه بدین روح گذارند که شخصِ خداست ، تصدیقاً لِقَوْلِ اللّٰهِ عزّ وجلّ وَجَعَلْنَا
لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا
أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ [xlvi,25] [87] و دو بینیِ خداوند روح العلم است برنگِ عقیقِ سرخ 87.
که هر جائیکه بوی علمِ الهی برد آنجا ظهور کند ، و بینیِ دیگر روح الجبروت است که رنگارنگ

است که پیوسته براه در باشد، و دمش و تابش المیت همه از اوست، و زبان ناطقه اش
روح القدس است که برنگ یاقوت سرخ است و همه آفرینش بدوست، قوله سُبْحَانَ
الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [xxxvi, 83] و دل خداوند [88]
88. جل جلاله روح الایمان است که نامش موحد است برنگ قبهٔ ماه است و ایمان همهٔ
مؤمنان روشن از اوست و توتی و توکل همهٔ روحها بدوست، قوله وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
[3 ,lxv] و دو قدم خداوند ظهور الهی و نگاه مؤمنی است در این خانهٔ نطق، و از این خانه
89. در این دل پیوسته است و در این روح الحیوة جسمی که [89] گویند که روز قیامت
خداوند پای در دوزخ نهد سر دشود یعنی این دل هیچ علم قرار نمی گیرد و گواهی قاطع نمی دهد
تا ظهور الهی و نگاه مؤمنی در او ظهور کند و گواهی بخداوندی حق حاضر و موجود دهد و
قائم اللیل و صائم الدهر باشد، شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ
وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ [III, 16] و عرش خداوند جل جلاله این سریرگاه
90. ایزدی است یعنی مغزی که از یک نیمهٔ راست روح المزد [90] اندر اوست، و از یک
نیمه روح زخار و آن خداوند بدین نرگواری برنشسته است، تصدیقاً لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ
الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [xx, 4] و این پنج نور که بهشت چهره پیدا اند و
براین دیم مؤمنان برگیرند این عرش خداوند جل جلاله اند، دو چشم و دو گوش و
دو بینی و نطق، و روح چاشنی گیر و وَاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که ما این سخن
91. در هیچ کتابی ننوشته ایم، الأمان الأمان [91] زینهار زینهار یا جابر هرکه
این سخن آشکارا بگوید روح از قالب او نقل کند،

[سؤال ۴] پس جابر لوح بخواند و بر زمین در افتاد و سجود کرد و گفت سبحانک
سبوح قدوس قدوس سبوح محمد علی ربّ الملائکة والروح محمود المصطفی و
آلیه السلسل و ابو الخطاب، پس باقر گفت یا جابر این مؤمنانی که این کتاب بمیراث برند
و بدیشان رسد باید که زینهار با تن خویشتن بخوانند و شب بخوانند و بروز پاس

دارند که هر آن [92] مؤمنی که خداوندِ خویش را بداند و بدینسان بشناسد و گواهی 92.
برجش (= برش) بدهد رستگاری بیند از زندانِ دل، یا جابر خاصه آن
مؤمنی که خداوندِ خویش را با این جلالت بشناسد و گواهی برجش (= برش) بدهد و
جان و مال و خواستهٔ خویش فدا کند،

جابر جعفی گفت یا خداوندِ من این چه معنی ست که این خلایقِ منکوس می گویند
که خداوند بی وصف و صفت است، باقر گفت یا جابر این [93] آن سخنِ خشمِ خدا 93.
ست که ملکِ تعالی نزدیک است و نزدیک فرموده که پرستیدنِ ابلیسِ لعین نخوشتین
نگرفت [یوم] یَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا [lxx, 6-7]، یا جابر نگر که من می گویم
که قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ [cxii, 1] قولِ ... (؟ ا)ست، شما چه می گوئید، جابر گفت
ای خداوندِ همهٔ خداوندان تو آگاه تری، باقر گفت که خداوند چنانکه شرحش بکردیم بر
ابلیس ظهور کرد و ابلیسِ لعین نفور دربست که تو خداوندِ مانیستی، خداست و [94] حق است 94.
بر آسمان است بمثل است و بی مانند است و این تفسیرِ ظاهرِ قُلْ هُوَ اللهُ است والا خشمِ
عظیم است، دُور از شما باد و از همهٔ مؤمنان و مسلمان، یا جابر بر کافران دُور و دشوار
است و بر مؤمنان نزدیک و آسان است که مؤمنان گواهی بر موجود همی دهند و کافران
گواهی بر معدوم می دهند و در معدوم از هر روی که می پرستی نه پذیرد و در معدوم هیچ
عبادتی قبول نباشد، قوله تعالی ﷻ [95] يُقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ الْكَافِرِينَ [lx, 10a] 95.
یا جابر که نه ما (را) جائی بمعدوم، و بعد از این خداوندی که شرحش کردیم کسی دیگر نمی بینیم،
که ملکِ تعالی این روح است بر الهیت و بنورانیت آفتاب است، که او از خداست،
از دیوان بدیوان نور در نور پیوسته است تا بدین سریرگاهِ ایزد مغزِ مؤمنان همچون
حبلی و طریقی که هر وقتی که این روح و نور غائب شود هم بدین نورها با معدنِ حقیقت شود و باز
بدین [96] قالب آید، 96.

[سؤال ۵] پس جعفرِ جعفی گفت یا خداوندِ من اگر بگران نه شری صفت و شرح
و عظمتِ دیوانهای الهیت و این نورها که از دیوان بدیوان پیوسته است بدین بنده همی نمود

روشن گردانی' پس باقر گفت این پردهٔ غایة الازل که از فراز بحر البیضاست
و شخص ملکِ تعالی جلّت عظمته و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین جوارح
97. این دیوان اند با تمامی ابو طالب و عبدالله العالی، و پنج [97] نور ازین پنج ملکان
دراین بحر البیضاء پیوسته اند همچون درختان بهشت شاخها و برگهای ایشان از نور تابش
الهی باشد و شیر و بُراق و باز سفید و همای همایون و آن دُلدُل که دلیل الهیّت است
برسر این پنج درختان نشسته و تسبیح و تهلیل و تعظیم و تحمید از سر درختان بانگ
می کند، يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْمَلِكِ ٱلْقُدُّوسِ
98. ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ [٦٢, ١] [98] بُراق از نور محمد است و دُلدُل از نور
علی و شیر از نور فاطمه و باز سفید از نور حسن است و همای همایون از نور حسین است
و بحر البیضاء از اینان آراسته است' و در آن همه بزرگواری که در آن قبّة البیضاء است
که هزار بار پهنائی وی و چندین دیوانهای دیگر است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَاءِ
وَٱلْأَرْضِ [٥٧, ٢١] و آن دُلدُل عالی دلیل مؤمنان و نقیبان و نجیبان بملکِ تعالی
99. می کند، و آن بُراق [99] نور و تابش دراین بحر الهیّت در هفت ملکستان می دهد و
آن شیر و باز صد هزار پرانذر پرزده اند از نور و تابش الهی آن قبّة البیضاء منوّر و روشن
می دارد و آن همایون سایه برسر نقیبان و نجیبان گسترده، و آن جوی آب حیات
روان گشته وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ [٥٦, ٢٩-٣٠] و زیر این قبّة البیضاء پردهٔ
100. یاقوت رنگ است و دراین پرده پنج شخص ظهور کرده اند از پنج درخت [100] طوبیٰ هم بیان
تصدیق آن دیوان غایة الغایات دراین حجاب یاقوت رنگ، و از دیوان غایة الغایات
صد و بیست و چهار هزار نورهای رنگارنگ چون قوس قزح دراین بحر البیضاء ظهور
کرده اند، و صد و بیست و چهار هزار نور سفید دراین حجاب که برنگ یاقوت سرخ است
فرود آمده اند قوله تعالیٰ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ ٱللّٰهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ
101. ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ [101] سِرَاجًا، وَٱللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ ٱلْأَرْضِ
نَبَاتًا [٧١, ١٥-١٧] یعنی ملکِ تعالی دراین دیوانها چندان نور و روح بیافریده است و آفتاب

وماهتاب و درختانِ نورین بپآراسته، واز زیرِاین حجاب حجابِ دیگراست
برنگِ آتش و دراین حجاب پنج شخص ازاین حجابِ یاقوت رنگ ظهور کرده اند که نام
ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و صورائیل و همچنین صد و بیست [102]
وچهار هزار نور ازآن حجاب یاقوت رنگ دراین دیوان ظهور کرده اند، قوله تعالی، نُورٌ 102.
عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ [XXIV, 35]
واین نورهمه برنگِ آتش برنگاشته اند و بحرِ آتشگون همچون بحریست که شعاعِ آن آتش
بربلورِ سفید تابد که ازنیکوئی و روشنی وصف وصفتِ وی نشاید کردن، وچندان نور
وروح دراین دیوان اند که نشاید گفتن، و [103] فروترِاین دیوان پردهٔ عقیق رنگ است 103.
واز دیوانِ آتشگون ازآن پنج ملائکتان آن پنج نور دراین دیوانِ عقیق رنگ ظهور کرده است
برمثالِ پنج صورتِ نگارین دراین دیوان استاده اند که در بشریتِ عقل و نفس و فتح و جدّ
وخیال خوانند، وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا [LXXXIX, 23] و آن صد و بیست وچهار هزار حلهای
نورین دراین دیوان همچنان روشن و منوّر همچون صد هزار آفتاب و ماه که برخی بیآیند
وظهورِ الهی [104] خرد وخورشِ ایشان است، قوله تعالی، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ 104.
يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا [LXXVI, 6] وزیرِاین پرده آن دیوان است که برنگِ زبرجدِ سبز است
وهمچنین صد و بیست وچهار هزار قندیلهای نورین وشمعهای روشن برنگِ سبز دراین دیوان
ظهورکرده اند و پنج نورِ بزرگ ازاین پنج دیوانِ عقیق رنگ دراین دیوان صف کشیده اند و صد
هزار مرغانِ رنگین وطاؤسانِ نورین ونگارین [105] پراندر پرزده اند و جلوه همی کنند و تسبیح و تهلیلِ 105.
ملکِ تعالی بهزار صفیر و نفیر و هزار گونه آواز می کنند، تصدیقاً لقولِ الله تعالی
أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ
[LXVII, 19] و فروتر ازاین قبهٔ بنفشه گون است که جنّات الفردوس خوانند وصد هزار گویهای
نورین و ریاحینِ روحین با رودهای روان دراین دیوانِ بنفشه گون اند و آن قصرهای بهشت
[106] که زیرش چهارجوی روان است مَی و شیر و انگبین و آبِ صافِ روان و آبِ زندگانی 106.
خوانند، و پنج نورِ بزرگ ازآن پنج دیوان برافراز این قصرها نشسته اند که ایشان حوریان

خوانند قوله تعالی حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي ٱلْخِيَامِ [۷۲,۷۰] و آب زندگانی نطق
ایشان است بر ستایش ملک تعالی جلت عظمته، و جوی مَی علم نافع ایشان
است و جوی شیر علم باطن ایشان است و جوی انگبین علم وحی ایشان است، و از
107. آن دیوان [107] غایة الغایات ازلی قوله تعالی، مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ
ٱلْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ
طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى
[XLVII, 15-17] و همچنین صد و بیست و چهار هزار قندیلهای درخشان در این حجاب می تابند، و فروتر
این دیوان پردهٔ آفتاب رنگ است، و صد و بیست و چهار هزار شمعها و چراغهای
108. منیر از این [108] حجاب بنفشه گون در این حجاب آفتاب رنگ ظهور کرده اند، و پنج
نور دیگر در این دیوان سرور سالار این نورها اند، فِيهَا مِصْبَاحٌ ٱلْمِصْبَاحُ فِي
زُجَاجَةٍ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ [XXIV, 35] و این دیوان همچون دریاست و
لبابی از نور الهی و صد و بیست و چهار هزار آفتاب در این بحر روان گشته اند چنانچه
109. ظهور تابش ایشان این دنیا برنتابد، قوله تعالی، ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ [109] عَلَيْهِ
دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا، وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِبَاسًا
[XXV, 47-49] و از این حجاب همچنین پنج رنگ در این پردهٔ ماهتاب رنگ فرو ذآمده
اند، و صد و بیست و چهار هزار نورها مانند قوس قزح بسلسلهای نورین و حلقهای
شمسی در این پرده آویخته اند که برنگ ماه است، و صد هزار ماهتاب و بیست و چهار هزار
ماه بدر چهارده شبه در این حجاب صف کشیده اند و همه تسبیح بدین پنج نور می کنند
110. تصدیقاً لقول الله عز وجل [110] أَنْ تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱللَّيْلُ سَابِقُ
ٱلنَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [XXXVI, 40] و رضوان بهشت این پنج نورها اند و پنج رنگ
از آن ملکان برافراز این، تصدیقاً لقول الله عز وجل، وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ [IX, 73] و از چادر ماهتاب
رنگ همان پنج نور در این دیوان لاجوردی رنگ ظهور کرده اند و صد هزار نور و روح و ارواح

[111] معاینهٔ تسبیح و تهلیل ایشان می کنند و این ستارها و کواکب نورین همه طواف .111
ایشان می کنند و صد و بیست و چهار هزار نورها از این پردهٔ آبگون در این دنیا ظهور کرده اند
و در دلهای پیغمبران و اولیا و اوصیا پیوسته اند، از این نورها دلهای ایشان چنان
روشن است که حجاب از پیش ایشان برداشته است تا ایشان توانا و توانگر دارنده
اند بهر چه خواستند [112] و بهر چه می خواهند، و خداوند، یا جعفر جعفی، این نور است .112
که بدلهای امامان زمان پیوسته است که قبهٔ غایة الغایات ازلی دیوان بدیوان پیوسته
است و از مغز قبهٔ آبگون تا بروح الحیوة ناطقه پیوسته است، و از مغز سایه بدین دل سیاه
گسترده است، والا این سرسبزان می گویند که سایهٔ خداوند بر زمین نیفتد، و زمین دل است
و خداوند [113] این نوری که بدل پیوسته است، و این روح ناطقه بدلیل ملک تعالی است .113
بدین نور است، اگر خواهد بدل باز آید و اگر خواهد بدان چتر ملک تعالی باز شود و بقبهٔ غایة
الغایات، و پنج نور ازین قبهٔ آبگون بدین روح ناطقه پیوسته اند و نام ایشان مزاج غایتی
و دمش الهی و تابش خورشیدی و وصلت ایزدی و نگاه مؤمنی و هر پنجی که در این جهان
است از این پنج نور است محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که سایهٔ ایشان بر زمین نیفتاد،
و این پنج نور اند که بروح ناطقه پیوسته اند و (روح) ناطقه که خداوند است [114] سایه .114
بر این زمین که نامش دل است افگنده است و این روح حسی که در این خانهٔ آب است و
این معترضه که در خانهٔ بادِ پاک است بدین نور زیسنده اند که از هفت آسمان درگاه و دیوان
بدین دل پیوسته اند چون حبلی ورسنی بسلسلهٔ نورین، و این روح ناطقه بدین دو روح می
فرماید که دست در این زنجیر الهی زنید و بدین معراج بالاتر نشینید، تصدیقاً لقول الله
عزوجل فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ [II,257] و این دل بدلیل این [115] .115
زمین است که مقر معترضان است که یک نیمه کفر و ظلمت و یک نیمه نور و رحمت، معنی روح
حسیهٔ کفر است و آدم مذموم ظلمت است، و روح معترضه در خانهٔ باد و آفتاب است و روح
حسی در خانهٔ آب و ماهتاب است، قوله تعالی، ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً [VI,78] وَٱلْقَمَرَ بَازِغًا [VI,77]
و معراج از مقر بدین روح پیوسته چنانکه محمد و علی پیوسته بود، هم چون که از پردهٔ آبگون

116. بدین روح ناطقهٔ مؤمنان پیوسته است هم چنین باهم در پیوسته اند تا به الهیت، واین [116]
که گویند بادشاه سایهٔ خداوند باشد واین روح الحیوة متعزیست که سایه دراین دل دارد،
وَكَانَ ٱللهُ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَظِلُّ ٱللهِ فِي ٱلْأَرْضِ، واین پنج خاصگان دیوان بدیوان سایه
براین روح ممتحنه دارند واین پنج هرگز از دنیا غائب نباشند والا در هر اسم (جهان) ایشان
118. محمد [118] وعلی وفاطمه وحسن وحسین بود واز فوق العرش تا تحت الثری چند وچی از
ایشان خالی نیست، و هر پنجی که در جهان است از نور وتابش این پنج است واین پنج نور
که بردیم مردم همی گردند هم براین دلیل اند که دستی را پنج انگشت است و پنج طبقهٔ چشم
و پنج فریضهٔ محمد هم این اند که می گویند، قوله تعالی، يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
119. شَاهِدًا، وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى ٱللهِ بِإِذْنِهِ [119] وَسِرَاجًا
مُنِيرًا، وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ [XXXIII,44-46] این است شرح این دیوانهای الهیت،
[سؤال ۶] پس جابر عبدالله انصاری برپای خاست و دعا کرد وگفت
باخداوند من ملک تعالی آفرینش این دیوانها و درگاهها چگونه کرد و ارواح را از چه
بیافرید و سبب آفرینش چه بود، باقر العلم علینا منه السلام گفت آفرینش این
دیوانها مشکل است و نه همه کس را در این علم داند بردن، الأمان الأمان که سر این مستورست،
120. یا جابر در اول همهٔ اولی [120] که خداوند جاوید بود وچیزی دیگر نبود بآن پنج نور
خاص که ملک تعالی از میان ایشان ظهور کرد چنانکه در اول این کتاب باز آورده است،
و اینکه اکنون همه آسمانها و زمینهاست هوای پاک وصاف ولطیف وروحانی (بود)
پس از این پنج خاص الخاص پنج رنگ آن دیوان غایة الغایات ازلی پدید آمد بصد وبیست
وچهار هزار رنگ چنانکه هر ساعتی برنگ دیگر گونه بودی، وآن خاص الخاص بجوار قبهٔ
121. [121] غایة الغایات بودند وصد هزار قندیلهای نورین وشمع وچراغ از خاص ملک
تعالی در آن قبه پدید آمده چندانکه چشم برهم زنی از نابود به بود آمده، قوله تعالی وَمَا أَمْرُ
ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ [XVI,79] چنانکه از فرشتگان وملائکتان ومخلوقات
هیچکس صفت وعظمت وی نداند، چنانکه اگر بحرها مداد گردد و اشجارها قلم شود وسبع

سموات قرطاس و روحانیان و نورانیان و جن و انس همه نویسنده شوند وصفت
وعظمتِ قبّهٔ غایة الغایاتِ ازلی نویسند [122] اینهمه فانی شوند و از هزار یکی باز ننویسند. 122.
تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ، قُلْ لَوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ
ٱلْبَحْرُ الآية [xxviii, 109] پس ملکِ تعالی بگرد آوازی از جانبِ راست و بگرد
آوازی از جانب چپ و آن دو آواز شعاعی گشت و آن دو شعاع همه روح و ارواح
بود چنانکه در شمار و عدد نگنجد و هر روحی از ایشان اصلی هفت رنگ بود و هر رنگی
بهزار هزار رنگ [123] می گردید چنانکه لعلِ بدخشان و عقیق و بُشَد و فیروزه و زبرجد. 123.
و گوهر و مروارید و از هر بند کشائی نورِ ایشان چون ستارگان روشن تافت، و اکنون
چون ناخنهای ماست، و ایشان را ماهی یا آفتابی از هر ناخن پدیدار بودی و بشش گروه باز
استادند و بهر گروهی یکی سالار و یکی مهتر و بزرگترِ ایشان بود که نامِ وی عزازئیل بود
و ثانی و ثالث و رابع و خامس و سادس مهترِ این شش منازل بودند و عزازئیل [124]
از ملکِ تعالی نوری بعاریت داشت و بقوتِ آن نور آفرینش می کرد و هم شکلِ خویش روحها. 124.
می آفرید چنانکه ملکِ تعالی آوازِ آفرینش کرد از حنّه (؟) عزازئیل همین می کرد
تا چندگاه و زمانی برآمد و چند روح و ارواح از حنّهٔ عزازئیل پدید آمدند که عددِ آن ندانند
الّا ملکِ تعالی، پس ملکِ تعالی بعزازئیل گفت ای مهتر بر من پیدا کن تا تو چه باشی و من
چه باشم و این همه گوهران چه باشند، [125] عزازئیل گفت تو خداوندی و من نیز خداوندم. 125.
و این دیگر ارواحها آفریدهٔ من و تواند، پس ملکِ تعالی گفت دو خداوند نی تواند بود، تو
آفریدهٔ منی و این همه ارواحها را من آفریده ام، تصدیقاً لقوله تعالی إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن
طِينٍ [xxxviii, 71] عزازئیل گفت آفرینشِ من بیش از توست، من ده چندان روح
آفریده ام که تو آفریدهٔ چه باید که تو دعویِ خداوندی کنی، پس ملکِ تعالی گفت این آفرینش
که تو کردهٔ [126] هم من کرده ام، اکنون عاریتِ خویش از تو باز ستانم تا تو این آفرینش. 126.
چون خواهی کرد، و آن نورِ عاریتی که بآن آفرینش همی کردی از عزازئیل باز بستاد
و قبّهٔ بحر البیضاء از شش بیافرید چندانکه هزار بار این قبّهٔ آبگون و صد و بیست و چهار هزار

قندیلهای نورین وشمعهای درخشان وچراغانِ نورانی در روشن پدید کرد و کوشکها
127. وقصرها چون بلورِ سفید بصد هزار رنگ بنگارید و رودهای روان [127] از آبِ زندگانی
و درختِ طوبا بر لبِ جویها آراسته و همای همایون بر سرش نشسته و ولدان و
غلامان در سایهٔ خویش گرفته، و آن بازِ سفید و دلدل و براق و شیر هم در این
دیوانِ بیضا بیآراسته، و آن مرغان چون فاخته و قمری و هزار داستان بر آن
شاخها بیآفرید چنانکه از وصف وصفت بیرون اند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ
128. ٱلْبَصِيرُ [xlii, 9] پس ملکِ تعالی چون قبهٔ بیضا بیآفرید بدین [128] زینت و
زیبائی پدید کرد، بعزازئیل گفت که اکنون تو نیز بحرِ دیگر بیآفرین بدین بزرگواری که من آفریده ام
چون ملکِ تعالی این بگفت عزازئیل درماند شد، درچنین آفرینش هیچ راهی نداشت،
قوله تعالی، فَخَبِطَتْ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا [xviii, 105?] وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ
[xvi, 109] پس ملکِ تعالی خواست که قومِ دیگر بیآفریند، هم براین تصدیقِ آوازی از پس
129. کرد و آوازی از پیش کرد، [129] چنانکه روی آفاقِ الهیت بود همه بر عکسِ آن
دو آواز بگرفت و از آن شش منازلِ روحها پدید آمدند بهزار بار ظریفتر و پاکتر آراسته
و پیراسته بدُرّ و مروارید و لعل و بلخ و از هر بندکشای نوری برق می زد و از هر خیمه (؟)
بندی آفتابی می تافت، و بجایگاه نافشان ماهتابِ روشن برقش می زد، و بجای هر
130. جوارح چون شمس و قمر شعاع برمی زد، پس ملکِ تعالی تسبیحِ خویش کرد [130] و
ایشان همه تسبیح از ملکِ تعالی بیآموختند و تسبیح گویان بودند، و مهترِ این شش منازل
سلمان بود و همه می گفتند چه نیکو مقامی ست و چه نیکو صورتی ست که ایزد بما داده است،
کاشکی آن خدائیکه ما را آفریده است بر ما پیدا بودی تا گواهی دادیمی که این بهشت بما ارزانی
داشت و این قالبهای نیکو بما بماندی تا جاویدزمان، پس ملکِ تعالی روی بدیشان
131. کرد و گفت أَنَا ٱللَّهُ أَكْبَرُ، أَنَا ٱللَّهُ أَكْبَرُ، پس آن همه ارواح [131] متحیر بماندند و نمی
دانستند که ملکِ تعالی برخویشتن می گوید یا بر کسی دیگر، چون زمانی برآمد ملکِ تعالی باز
گفت أَنَا ٱللَّهُ أَكْبَرُ، أَنَا ٱللَّهُ أَكْبَرُ، یعنی خداوندِ بزرگ منم و آفریدگارِ شما منم، پس

سلمان القدرة ساعتی دریافت و روی بملک تعالی کرد و گفت أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ
إِلَّا ٱللّٰهُ من گواهی می دهم که تو خداوند مائی و نیست در هیچ مقامی إِلّا تو حاضری و
موجودی، و هیچ روحی دیگر نمی توانست دریافتن، هم این کلمه باز [132] گفت أَنَا .132
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللّٰهُ، و سقدا الکبیر دریافت و گفت أَنَا أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ ٱللّٰهِ، یعنی من گواهی می دهم که تو خداوندی و این ستوده و سپاس کننده و سبق برده
و ستایش کننده سلمان القدرة است و پیغمبر توست که سبق برده و آواز تو بگوش ما
رسانید، و هیچ روح دیگر گواهی نمی داد، دیگر بار این کلمه باز گفت أَنَا أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ ٱللّٰهِ، باذر القدرة دریافت و برخاست [133] و روی بر یمین و یسار کرد .133
و گفت حَيَّ عَلَى ٱلصَّلٰوةِ، ای روحانیان و برادران بیائید و بشتابید و گواهی دهید بر
آفریدگار خود و بر داور وی که من گواهی می دهم که او خداوند ماست، و این سلمان داور
وی است و سقداد داور وی است، پس دیگر بار این کلمه باز گفت حَيَّ عَلَى ٱلصَّلٰوةِ،
دوازده روح که نام نقیبی بر ایشان افتاده است بیکبار بگفتند حَيَّ عَلَى ٱلْفَلَاحِ، بیائید و
بشتابید و بشنابید و گواهی دهید تا رستگاری [134] یابید که ما نیز گواهی می دهیم بر .134
آنچه سلمان و مقداد و باذر می دهند، ساعتی گوش داشتند کسی اجابت ایشان نمی کرد
و این کلمه باز گفتند حَيَّ عَلَى ٱلصَّلٰوةِ بعیت داشت روح پاک و پاکیزه بیکبار روی بملک
تعالی کردند و گفتند ٱللّٰهُ أَكْبَرُ، ٱللّٰهُ أَكْبَرُ، خداوند بزرگوار توئی و بیرون از تو خدائی
دیگر نیست، و در این پنج منزلت بی هیچ شکی إقرار دادند قوله تعالی وَٱلسَّابِقُونَ
ٱلسَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ [LVI, 10-11] و [135] مقربان ملک تعالی این .135
پنج منزلت بودند، و بعد از ایشان زمانی برآمد صد و بیست و چهار هزار روحان معترضان
یعنی که روی گردانندگان در تهمت افتادند بیکبار می گفتند که این که تو اند بود که ما تسبیح و تهلیل او نمی کنیم
و از او گویا و ناطق بودیم، و بیکبار می گفتند که روا نباشد که کسی همچون ما خداوند ما باشد قوله
تعالی، بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ [IV, 142] عاقبة الأمر بیشک و شبهت
گواهی بدادند و این [136] کلمه بگفتند لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللّٰهُ، و سر پا استادند و هم بر آن عادت .136

موذنان بگفتند' این کلمه سبب است' باز ایستیدند ومنازل بشش رفت'
یکی منزلِ سلمان' و دوم منزلِ مقداد' وسیم منزلِ باذر' وچهارم منزلِ نقیبان'
وپنجم منزلِ نجیبان' واسمِ سابقان براین پنج منزلِ خاص افتاد' وششم منزلِ
معترضان بودند' وپس این خاصگان اقرارِ قاطع دادند بر باری تعالی' پس ملکِ
137. تعالی بعزازئیل گفت یا عزازئیل ترا سجود [137] سلمان باید بردن' واین همه
گروههای تو سجود براین سابقان برند که از پسِ سلمان گواهی دادند تا شما را ازاین جایگاه
بزیر ترنیفگنیم' قوله تعالی' وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ [II, 32] پس عزازئیل روی بملکِ
تعالی کرد سفاهت کرد' دعوی خداوندی کرد دوگوهر ثانی وثالث بیاریِ عزازئیل برخاستند
138. وهرسه دعوی خداوندی کردند[139] وملکِ تعالی را بخار وکذّاب وطرّار ومکّار بخواندند' إِنَّ ٱللَّهَ
ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ [V, 77] وشش منازلِ منکران روی بسلمان کردند ومجادلهٔ سخت عظیم
باو بکردند وفخری آوردند بروی' پس ملکِ تعالی جلّت عظمته گفت ای کافران و
پلیدان و دیوان وعاصیان شما می خواهید که براین دیوانها پادشاهی کنید وبراین بحرِ غایة
139. الغایاتِ ازلی وبحر البیضاء حکم کنید' [139] نتوانید حکم کردن إلّا بگواهی که برمن و داورِ من
بدهید' تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ' يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن
تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ فَٱنفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ
[LV, 33] پس ملکِ تعالی بسلمان القدرة فرمود' براین حال ایشان را چنین نباید
گذاشتن' این هفت نور که برهیکلِ این کافران است که من آفریده ام نور یاقوت رنگ
140. از ایشان بازکش وپردهٔ یاقوت [140] رنگ ازش پدید کن' وآن نورِ آتش رنگ
ازش بازکش وپردهٔ آتش رنگ ازش بیافرین' واین همه گوهرها درمیانِ دو حجاب باز
دار واین بحر البیضاء وغایة الغایاتِ ازلی بدین حجابِ یاقوت رنگ بپوشش' قوله تعالی
قُلْنَا ٱهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا [II, 36] پس آنگاه سلمان القدرة هیبتی برایشان زد ونورِ
یاقوت رنگ ازایشان جدا کرد وبقبّهٔ گستریدِ برنگِ یاقوتِ سرخ بربالای ایشان بداشت

و آن بحر البیضاء [141] و قبهٔ غایة الغایات بروی پوشید ، و نورِ آتش رنگ از ۱۶۱.
ایشان برکشید و زیرِ ایشان بگسترید و ایشان درمیانِ آن دو حجاب ماندند تا هزار سال
چون سرِ هزارهٔ ایشان بود ملکِ تعالی جلّ جلاله ظهور کرد از حجابِ سلمان با همه خاصّان
و خالصان و نقیبان و نجیبان و معترضان و با وازِ بلند بدیشان گفت که ایشان آفریدگانِ
من اند سجود برایشان برید که من می فرمایم که خداوند شمایم و ایشانم مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ [142] وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ [VII,171] پس آن خاصّان ۱۶۲.
خالصان گواهی دادند بر ملکِ تعالی که أَمَنَّا وَصَدَّقْنَا وگروهی از معترضان گواهی قاطع بدادند
وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ [VII,171] و آن دیگر همه مشکّک بودند و شش منازلِ کافران
بر سلمان العظیم برجوشیدند و با ملکِ تعالی برابری کردند و آن جنگ (و) جدل که اوّل
می کردند باز پدید آوردند تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ ، وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
ثُمَّ [143] قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ۱۶۳.
السَّاجِدِينَ [VII,10] پس ملکِ تعالی بسلمان فرمود این گوهران را از بحرِ آتش رنگ
بزیرکن و نورِ عقیق رنگ از ایشان جدا کن و در زیرِ ایشان بدار ، پس سلمان القدره هیبتی
بر ایشان زد و در زیرِ پردهٔ آتش گون شان بپوشید و نورِ عقیق رنگ از ایشان بکشید
بهرچه زارتر ، همچون زمین در زیرِ ایشان بگسترد و آن قبهٔ آتشگون بآسمانِ ایشان
[144] کرد و قبهٔ یاقوت رنگ بر ایشان بپوشید و این گوهران درمیانِ دو حجاب ۱۶۴.
هزار سال بماندند ، بدان سال و ماه که در آن هنگام بود ، و هرچه بر آن دیوانِ آتش رنگ
کرده بودند در این دیوان فراموش کردند و این جنگ و جدل از دیر و حرم یعنی از خاطرِ
ایشان بشد که هر هزار سال از دیوان بدیوان می افتادند تا بدین دنیای غدّار افتادند و بر خود
ندانند که یکبار کجا بودند ، قوله تعالی كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ
[145] تُنسَىٰ [XX,126] پس ملکِ تعالی از حجابِ سلمان ظهور کرد با همه گواهی دهان در ان ۱۶۵.
دیوانِ عقیق رنگ و اقرارِ خداوندی اندر خواست و گفت که همه سجود بداور من برید که دستِ
راستِ من است ، گروهی از معترضان گواهی دادند بر سلمان و باز رستند الّا ابلیس کافر

سار گشت باثانی وثالث وباهمهٔ متابعانِ وی وصد هزار کفر و کافری پیدا کرد و سرباز زده ، وانکارِ این دیوان اینست که در سورة الحجر [xv] باز آورده است که [146]
146. قوله تعالی ، وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ تا آخرِ این آیت [xv,26] پس ملکِ تعالی بسلمان گفت که این کافرانرا و این ناانصافانرا باهمه گروهانِ وی لباسِ صفرِ زبرجد رنگ از ایشان بازکش و زمینِ ایشان کن و این دیوانِ عقیق رنگ که زمینِ ایشان است بآسمانِ ایشان کن ، و این گوهرانِ بدبختان رادر آنجا بازدار ، پس سلمان القدرة هیبتی برایشان زد و نورِ صفر
147. زنگارگون از [147] ایشان بازکشید و پردهٔ زبرجد رنگ ازشش بیافرید و این گوهران رادر آنجا بازداشت و آن دیوانِ آتش گون معجب گشت ، تا هزارهٔ ایشان بسر آمد باری تعالی برآن تصدیقِ نخستین ظهور کرد و اقرارِ خداوندی اندرخواست ، عزازئیل گفت من هرگز این نکنم که تو همچون منی بخدای بانشانی خدا حقّ است ولیکن برآن دیوانِ بالائی ست ، نه چون و نه چگونه است واز وصف وصفت بیرون است
148. نه ازکس پدید آید [148] ونه کسی ازوی پدید آید واین سورهٔ قُلْ هُوَ ٱللّٰهُ ظاهرش قولِ ... است ، درآن دیوانِ زبرجد رنگ ، ازاین است که نمازِ همه سعدومیان به قُلْ هُوَ ٱللّٰه است وبسر سعدوم قُلْ هُوَ ٱللّٰه است ، (ونمازِ همهٔ موحّدان وموجودیانش برقُلْ هُوَ ٱللّٰه ست وبهر موجود قُلْ هُوَ ٱللّٰه است)

پس جابر ابن عبد الله انصاری گفت یا خداوندِ من این معنی بگستر وروشن کن تا ما بندگان ازشک وشبهت بدر آئیم ، باقر العلم علیّنا سنة السلام گفت یا جابر موجودِ
149. [149] قُلْ هُوَ ٱللّٰه این پنج مکان اند که چند جایگاه گفته آمد محمّد وعلی وفاطمه وحسن و حسین که قبلهٔ گاهِ مؤمنان اند یعنی بر دیم مؤمنان می گردند ، این پنج نور بودند که در روحِ ناطقهٔ مؤمنان پیوسته اند ومعدومِ قُلْ هُوَ ٱللّٰهُ أَحَدٌ این ظهوراتِ عنکوری است بعلمِ عالمان ظاهر که چیزی نیست ودر هیچ جا ومقامی نه در آسمان ونه در زمین الّا این خداوندِ موجود وحاضر
150. که در این کتاب یاد کرده است ، واین کافران معاینة می بینند [150] که هفت آسمان

وزمین ازوی پدید آمد، (خداوند) تبارک وتعالی می گوید لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ نه ازکسی پدید آید وچندان باخویشتن تمنا نکنند که از لذت وچاشنیِ طعام یا نطفهٔ پلید پدید می آید وبصورت می باشد که هفت آسمان وزمین دروی موجود باشند، ونطفه بلکه آن آبِ خُرد بود که ازاین گوهران پدید کرد که همه باز آب وگِل و ذرهٔ گِل گردد، وهفت آسمان وزمین ازاو پدید کرد، یا جابر درست [151] بُوَد که آن برخلافِ راست است، 151.

جابر گفت یا خداوند شرحِ این قصهٔ ابلیس وگوهران تمامی براین بنده ارزانی دار، باقر گفت یا جابر آن مقرِّ گوهران بحق جلّ جلاله می گفت خداحقّ است وبرآن دیوانِ بالائی است، ودیگران گروه گروه بودند وبشش منازل باز استادند، و ملکِ تعالی را دروغ زن بخواندند وهر منزلی بلونِ دیگر برملکِ تعالی بیآمدند، پس ملکِ تعالی خشم گرفت وبسلمان فرمود تا آن گوهران را [152] ازبحرالأخضر بزیر ترکرد ولباسِ 152.
بنفشه رنگ ازایشان برکشید ودرزیرِ ایشان بگسترد وهمین زمین درزیر پاکشید و این بحرِ بنفشه گون ازش بیآفرید وبهزار هزار روحها ونورها بیآراست بکوههای بلورین ورودهای روان وبهشتِ فردوس نام نهاد که بهشتِ چارمین است، سه دیوان بالای او اند بحرِ یاقوت رنگ که بهشتِ دارالجلال است وبحرِ آتش رنگ که بهشتِ دارالملک است [153] وبحرِ زبرجد رنگ که بهشتِ دارالخلد است، واین سه دیوان 153.
که ازبرِ اویند دارالملک وجنّاتِ عَدْن وجنّات المأوی، وبحرِ آب است آفتاب رنگ که دارالملک است وبحرِ ماهتاب رنگ که بهشتِ جنّات المأوی، وبحرِ آب گونِ جنّاتِ عَدْن است، واین دیوانها همه آسمانهای این گوهران بوده است، پس زمین ایشان بوده است، وبهشتِ ملکِ تعالی آن است که هیچ حدّی ونهایتی ندارد، تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ، وَ [154] جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ [LVII,21] 154.
وعزازئیل بآن شش گروهِ گوهران هزارسال درآن بهشتِ جنّات الفردوس بماند، سرِ هزاره باری تعالی ظهور کرد از حجابِ سلمان القدرة وآشکارا بگفت، من خدایم، هم برآن عادت عزازئیل منکر گشت وسه بار زده وانکارِ این درسورهٔ بنی اسرائیل [XVII]

بازگفته است، قوله تعالیٰ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
155. [155] إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي
كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا
قَلِيلًا، قَالَ ٱذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَوْفُورًا
وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ
156. رَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ [156] وَمَا يَعِدُهُمُ
ٱلشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ [XVII, 63-67]
با ملکِ تعالیٰ مجادله سخت عظیم ببردند، باری تعالیٰ بسلمان القدرة فرمود که ایشان را
در این بهشت هیچ سودی نیست، نورِ آفتاب رنگ از ایشان بازکش و در زیرِ ایشان
بگستر، سلمان القدرة هیبتی بر ایشان زد و نورِ آفتاب رنگ را از ایشان جدا کرد و
157. بجرِ آفتاب رنگ ازش [157] بیافرید و زیرِ ایشان بگسترد بهزار هزار نورها و رنگها
آراسته و ماه و آفتاب، و عزازئیل را با همه گوهران در آنجا باز داشت، و آن دیوانِ
بنفشه رنگ بدیوانِ آفتاب رنگ باز پوشید، و هزار سال آن گوهران در این پردهٔ خورشید
رنگ بماندند، پس ملکِ تعالیٰ در میانِ ایشان ظهور کرد، که من خداوندِ شما ام و سلمان
داورِ من است و حجابِ من است، پس عزازئیل و آن گوهران منکر گشتند و همان [158]
158. مجادله باز پدید آوردند و می گفتند که این سلمان نه داورِ ملکِ تعالیٰ است و نه خداوندِ آفریدگار
ماست بر این قبهٔ بالائین، قوله تعالیٰ (إِنَّهُمْ) يَرَوْنَهُ بَعِيدًا، وَنَرَاهُ قَرِيبًا،
[LXX, 6-7] و إنکار و کفر در بستند، و مجادلهٔ این دیوان این است که در سورهٔ کهف
[XVIII] باز گفته است، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَآءَ مِنْ [159]
159. دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا [XVIII, 48] همچنین سلمان القدرة
با جازتِ باری تعالیٰ هیبتی و صیحتی بر ایشان زد و همه را بزیر کرد و نورِ ماهتاب رنگ از
ایشان جدا کرد و پرده از شش بگسترید و زیرِ ایشان بازکشید تا هزارهٔ زمانِ این دیوان

بسر آمد، ملک تعالی ظهور کرد و اقرار خداوندی درخواست و گفت، من خداوند شما ام
برمن گواهی بدهید، بتصدیق گردن گواهی دادند و پاک [160] وصافی بودند و بهر ١٦٠.
دیوان از این معترضان قوی باز رستند از آن شکی که در ایشان موجود بود، الا این
کافران در این دیوان انکار ایشان بزیادت شد و قصهٔ انکار این دیوان ما بتاب
رنگ این است که در سورهٔ طه [xx] باز آورده است، تصدیقاً لقول الله عزوجل، وَ
لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ [xx, 114-115] فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ
قَالَ يَا آدَمُ [161] هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ [xx, 118]. ١٦١.
پس ملک تعالی بسلمان فرمود که لباس فیروزه رنگ از ایشان باز کش و بمقام ایشان
کن، سلمان بخشم سخت بر ایشان نگاه کرد و آن لباس فیروزه رنگ از ایشان جدا کرد
و آن حال و احوال پیشین دیگر دیوانها بر ایشان برد، تصدیقاً لقول الله تعالی، كَذَٰلِكَ
أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ [xx, 126] تا هزار سال دور این دیوان
[162] بسر آمد ملک تعالی از حجاب سلمان با همه خاصان و مخلصان در این دیوان ١٦٢.
ظهور کرد در میان ایشان و معاینةً بگفت که من خداوند شمایم، آنکه با همه دیوان و درگاه
از شما درستی خواستم، اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ [xxxvii, 126]
گواهی بر خداوندی من بدهید تا از این دیوان بزیر تر نیفتید که شش رنگ از شما باز ستدم
و الا این یک رنگ بشما مانده است، اگر آنرا نیز از شما بستانم تا از أعلی علیین
بأسفل سافلین افتید. أمیر المؤمنین علیه السلام بخن بگفت، روح از سلمان الکبیر [163]
پدید آمد و سلمان الأصغر نام او گردید و ساعتی اجابت ملک تعالی کرد و گفت آمَنَّا ١٦٣.
وَصَدَّقْنَا، گواهی همی دهم که تو خداوند مائی و بعد از تو خداوند دیگر نیست در هیچ
جا و مقامی الا تو حاضری و موجودی و گواهی همی دهم حقّاً حقّاً محمّد و علی محمود المصطفی
و آلیه السلسل و الخیرات النور الأکبر، إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ، چون سلمان الصغیر این گواهی بداد مقداد و باذر و نقیبان و نجیبان

ومخلصان وبعضی از معترضان گواهی قاطع بدادند وتهتک گروهِ معترضان بازبدین [164]
164. رستند، پس عزازئیل وهرچه ازجنس (= ازش) بودند کافرسارشدند باثانی
وثالث ورابع وخامس وسادس، وششش منازلِ منکران همه کافروضالّ بازاستادند
وملکِ تعالی راساحر وکذّاب خواندند، واین انکاروجحودِ این دیوان آنست که درسورهٔ صافّات
[XXXVIII] وَٱلْقُرْآنِ است، تصدیقاً لقول اللهِ تعالی، إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَآئِكَةِ
إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ
165. سَاجِدِينَ، فَسَجَدَ ٱلْمَلَآئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّآ إِبْلِيسَ [165] ٱسْتَكْبَرَ
وَكَانَ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ [XXXVIII, 71-74] وآن محقّرِ کافران هفت باچندان
انکارکردکه بهمه دیوانهای دیگرمی کرد، وآن هفت رنگِ درخشان که هررنگ بهفتاد
هزار رنگ بود بهرهفت دیوان سلمان ازاو بستند، یکی بدیوانِ الهیّت، ویکی بدیوان
وحجابِ ظهورِ ملکوتیّت، ویکی دربردهٔ ربوبیّت، ویکی دربحرِ جبروتیّت، ویکی دربحارِ
لاهوتیّت، ویکی ببساطِ نورانیّت، ویکی بظهورِ روحانیّت که عزازئیلِ لعین و
آنانکه ازحنّهٔ او بودند از ملکِ تعالی درحجاب افتادند مدّت عظمته، وهفت هزار
166. سال بزیرافتادند [166] بهفت جحود وانکارکه بهفت سورهٔ قرآن بازآورده است
انکارِ الهیّت بسورهٔ بقره وانکارِ ملکوتیّت بسورهٔ أعراف وانکارِ ربوبیّت بسورهٔ حجر و
انکارِ جبروتیّت بسورهٔ بنی اسرائیل وانکارِ لاهوتیّت بسورهٔ کهف وانکارِ نورانیّت بسورهٔ
طه وانکارِ روحانیّت بسورهٔ صٓ وَٱلْقُرْآنِ که ملکِ تعالی آن ذرّهٔ نورِ خاصِّ خویشتن
بدان ملعون داده بودکه بدان آفرینش می کردی واز حنفائی که باهم می کردند روح
وأرواح می آفریدند همچنانکه اکنون می آفرینند ازکفرکافری وضلالت ومنکری ومعصیت
167. [167] ودروغ وفساد وشهوت، ونامِ این ملعون بهردیوان دیگربودی، برآن دیوانِ
الهیّت عزازئیل خواندند، وبهنگامِ بشریّت حارث، وبهنگامِ آدم أبی‌یمن، وبهنگامِ
نوح وداؤد سوّاع، ودرهنگامِ ابراهیم نمرود، وبهنگامِ موسی فرعون، ونظهورِ عیسی بحر
وبدورِ محمد ابوجهل، وبهنگامِ ما شیطان گویند که همه از اصلِ این ملعون بوده وپدیدآمده

که بدین قبّهٔ فیروزه رنگ این همه سنگری کرد با همه قومِ وی، چنانکه آن سابقان که سالارِ ایشان سلمان است ظهورِ ملک تعالی پذیرفتند،

[سؤال ۷] پس جابرگفت یا خداوندِ [168] من در تفسیرِ این آیت چه می گوئی که إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا [xxxiii, 72] باقرگفت یا جابر ملکِ تعالی می گوید در این آیت که ما أمانت در این آسمانها نهادیم پذیرفتند و بزمینها نهادیم پذیرفتند، و بکوهها نهادیم پذیرفتند، دانچه درمیانِ آنهاست پذیرفتند و شفق و مهربان بزمینهارِ باری تعالی بودند، والّا گروهِ مردم بدشوار پذیرفتند و آن دیگران از کافران [169] و منافقان و مشرکان زمینهارِ ملکِ تعالی با خویشتن نگرفتند تا ملکِ تعالی ایشانرا در عذاب افگند که به چهار هزار سال ازش بدر بیآمد مگر این گروهِ مردم نوبتِ دیگر گفتند بملکِ تعالی (؟) بازگردیدند تا ایشان را برحمت خود بیآمرزید (؟) و این زینهار و أمانتِ ماست (؟)، یا جابر ظهورِ أمیرالمؤمنین بود بمقامِ الهیّت که اضافتِ خداوندی با زبرخویشتن کرد و آسمانها سلمان و مقداد و باذر و عمّار و جندب و هریره و کمیل بودند که پذیرفتند، و زمین نقیبان بودند که بیک درجه [170] از زیرِ این ملائکتان اند، و کوه نجیبان بودند، و اندکِ معترضان که مثلِ ایشان بمردم زده است هم آن ظهور پذیرفتند، و دیگرشش منازلِ کافران با سالارِ ایشان عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ وَالعَذَاب، هیچ آن ظهورِ الهی نپذیرفتند، آن بود که این همه کوه و کمر پدید کرد و بدو دام داد و گردانید که هرگز رستگاری نیابند، و این مؤمنان و معترضان که در این دنیا بازمانده اند اگر بعهدِ ملکِ تعالی وفا کنند و ظهورِ الهی پذیرند رستگاری یابند از این عذاب، این است تفسیرِ آیت، و چون آن گمرهان و همه کافران [171] انکار کردند و جنگ و جدال با ملکِ تعالی کردند ملکِ تعالی هیبتی بر ایشان زد که ای کافران و پلیدان و ناسپاسان، شمارا مراد چنان است که بر این دیوانها پادشاهی کنید و حکم و سلطنت فرمائید، نتوانید کردن الّا بایمانِ تمام گواهی دهید قاطع برمن که خداوندم، قوله تعالی

يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنْسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ فَٱنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ [LV, 33] و این حجتِ روشن و
172. گواهیِ قاطع است، پس ملکِ تعالی جلّت [172] عظمته سلمان القدرة گفت یا سلمان
تو بابِ منی و کتابِ منی، القرآن کلامُ اللهِ، و دستِ راستِ منی، أَنْتَ يَدُ اللهِ در
همه درگاه و دیوان و محابِ من و رسولِ من تولیٰ و عرشِ من که خداوندم و أمانت و أمانت دارِ
من توئی، و روحِ من از محابِ تو ظهور کند و از جانبِ تو، من خداوندِ توام و تو
خداوندِ مؤمنانی، و حکمِ آسمان و زمین در دستِ تو گردانیدم، و من خداوندِ توام و
173. تو خداوندِ همه آسمانی و زمینی، و این کافران که با بابی ادبی [173] و بی آزرمی
و جنگ و جدال کردند همه کوهها و کمرها و بیابانها و دریاها از ایشان پدید کن، و دد و
دام و وحوش و طیور از ایشان بیافرین، تو که سلمانی با مقداد و با ذرّ و عمّار و جندب
و بهریره و کمیل هفت اقلیم زمین از ایشان بیآفرینید، و بنقیبان فرمود، که دوازده
کشورِ خاکِ سیاه رنگ از ایشان بیآفرینید، و بنجیبان فرمود که بیست و هشت جزیره
از بندکشائی ایشان پیدا کنید، پس آنگه سلمان العظیم هیبتی بر ایشان [174]
174. زد و حوّل بر ایشان افگند، و چون صد هزار طاس و طشتِ زرین که بر افشیدند نالانی
از ایشان بر آمد، این همه نور و روح از ایشان بر پرید و این پردهٔ آبگون از ش
بگسترد و در آن وقتی که معترضان از ملکِ تعالی أمرِ معجزات می خواستند این نورها
از کافران برخاسته بود، بهنگامِ معترضان این پرده از ش پدید کرد، تصدیقاً لقوله
175. تعالی، يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ [XLIV, 9] و آن همه [175] گوهران
باز آب بودند به هیبتِ سلمان القدرة، و آب بحر باز بود، ذرّه باز گل بود، و این
هفت ملائکستان هفت اقلیم زمین از اصلِ گوهرِ ایشان بیآفریدند، نخست سلمان
القدرة از آن منازلِ اولینیان که إنکار کردند اقلیم زنگ و زنگیان پدید کرد با آن همه
کوهها و دریاها که در اوست، و مقداد هندوستان از منازلِ دوم بیآفرید، و با ذرّ ترکستان
از منازلِ سیّم بیآفرید، و عمّار خراسان از منازل چهارم بیآفرید، و جندب [176]

اقلیم عراق را از منازلِ پنجم بیافرید، و با حریره اقلیم مصر از منازل ششم بیافرید. 176.
و با کیل اقلیم روم از منازلِ هفتم پدید کرد، و آفرینشِ دنیا از با کمیل بتمام و کمال بود،
و دوازده نقیبان دوازده کشور بیافریدند سند و هند و تبت و بربر و روس
و حبش و خزر و ترکستان و بحرین و کوهستان و ارمنه و پارس و مغرب و
اسقلان، و بیست و هشت نجیبان بیست و هشت جزیره از آن کل و تولِ (؟) ایشان
بیافریدند درمیانِ بحرهای عظیم [177] چون جزیرهٔ هند و سند و جزیرهٔ سرندیب و 177.
اسکندریه و قسطنطنیه و برقیوس و فرغانه و اوجان (؟) و سواد و ماچین و برقه و جزیرهٔ
یونان و گیلان و افریقیه و عسقلان و نصبین و ملطیه و سعود و انطاکیه و طرطوس و
کیش و عمان و جزیرهٔ کرک و مسقط، و گردِ آن کوه هفت دریای بزرگ هم از ایشان
بیافریدند و نفت و گوگرد و قطران و قیر و ظاعون (؟) و زاک (؟) و نمک و گچ از
أخلاطهای ایشان پدید کرد و هر کوه [178] و کمر و ریگ و گوهری که در دنیاست 178.
از ایشان پدید کرد که با ملکِ تعالی اسراف کردند و بداور علینا منه السلام مجادله می
بردند، قوله تعالی، وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ
لَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ، أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ
ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ [XX,127-128] و هر آبی که در جهان است از اخلاطهای
ایشان است، اگر این آبهائی که در جهان است نه آن بودی که داورِ ملکِ تعالی از آن
گوهران آفریده بودی [179] چنانکه ظاهریان می گویند که آب از آسمان می بارد اگر هزار 179.
سال چندین از آسمان به باریدی دیر بودی که این جهان پر از آب بودی، والّا این آب
آن است که سلمان القدرة از کافران بیافریدی و در جهان ریختی و در این بحرهای
زمین کردی برگهای زمین بنشور در می شود و بیاریِ چهار طبع بر هوا میشود، باز بزمین می بارد
و زمین را تر و تازه می دارد، همه آن است که سلمان آفریده است، و هر چه در این جهان
است از کوه و کمر و دد و دام و اژدر و نباتات و هر که با باری تعالی مجادله [180] بر دند بدل 180.
باز پدید آوردند، و هر که از ملکِ تعالی گله کردند همه با گل ذره کرد، و هر که بملکِ تعالی روآوری

کردند برنج از رشش پدید کرد ، هرکه باو کاهنی کردند با آهن باز آوردند ، و هرکه ملکِ تعالی را
مکّار خوانند با کوه و کمر کرد ، و هرکه ملکِ تعالی را صاحر برخواندند صحرای جهان از رشش
پدید کرد ، و هرکه ملکِ تعالی را نادان خواند بنا رکرد ، و هرکه ملکِ تعالی را رمیِ وافر در
181. می کردند همه باز رکرد تا در این جهان [181] ضربش همی زنند ، و هرکه بآن
شش دیوانها با او جلّ جلاله روآوری کرده بودند دیناری شش دانگ از رشش پدید کرد ،
و هرکه ملکِ تعالی را بسیمانه (؟) پنداشتند سیم از رشش پدید کرد ، و هرکه ملکِ تعالی
مسیحه گفتند مس از رشش پدید کرد ، و هرکه ملکِ تعالی را از ج (؟) پنداشتند ارزیز از رشش
پدید کرد ، و هرکه با او داوری کردند همه را با دار و درخت کرد ، و هرکه جوّر با ملکِ تعالی می کردند
182. با جواهرهای [182] گوناگون باز کرد ، و هرکه بشادیهای (؟) او بردند با بهائم و سباع
و دّد و دام باز کرد ، و هرکه ایزدِ تعالی را بطرّار (؟) برخواندند همه را طیور کرد ، و هرکه دریدگی
خداوندی می کرد همه با واز دور کرد و هرکه سخنِ ملک تعالی را بمارید (؟) همه را بمار کرد ، و هرکه
ملکِ تعالی را بمباهی برخواندند همه را باهی کرد ، و هرکه با واز شناعت (خواند) با زره کرد
و هرکه گزندگی کرد بگرگ و کفتار باز کرد و هرکه با و ناخوبی کردند با خوک و خرس کرد ، و هرکه
183. شرِّ ملکِ تعالی را [183] بخود شیرین کردند شیر از رشش پدید کرد ، و هرکه با او گفتار کردند
همه را بگفتار کرد و هرچه بدین ماند ، و اگر این همه باز گوئیم این کتاب از حدّ و اندازه در گذرد ،
و این جهان چنین که هست از کوههای سهمگین و بیابانهای دور و دراز و بحرهای عمیق
و دد و دام و وحش و طیور از آن گوهرانِ شش منازل بیافرید ، و این جهان برنگ
برداشت تا چندگاه و زمانی برآمد در این جهان نه روشنی و نه تاریکی بود الّا چنان
184. که وقت و نام و جان اندر این زمین [184] نبود ، خشک و پوسیده بود ، مگر وهی از
آن ارواحِ منکران که در کافری سخت بودند و بر ملکوتُ الأعلی مانده بودند ملکِ
تعالی ایشانرا بر زمین فرستاد و همچون روح در عالم دمید ، و این زنده گشت و اُرْوَر و
نباتات از زمین برآمد و بقوّتِ او این اُرْوَر و نباتات همه از گوهرانِ آن لعین بودند و از جنّهٔ
عزازئیل پدید آمده بودند ، و این روحِ نامیه بر همه روی زمین پراگنده شد و ملکِ تعالی

چنان واجب دید که گوهری که از عزازئیل [185] بازگرفت بهفت رنگ بازپدید آورد، .185
سرخ و سیاه و کبود و بنفشه و نیلگون و زرد، و آنرا ابر نام نهاد تا این آبها بجویها و
رودها می برد و باز بر زمین می افشاند تا این زمین را تر و تازه می دارد و بخار بروحانیت
آن فرشته است که ملک تعالی بر ابر موکل کرده است، تصدیقاً لقوله تعالی: [سبحان
من] يُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ [XIII, 14] والّا این دودها و کوه و کمر و
ازور و نباتات و کالبدها از کندوی [186] اهریمن اند، و اکنون همان اهریمن بازور رعد ظهور .186
می کند و روزی آفریدگان خویش میرساند بامر ملک تعالی،

جابر گفت یا خداوند من چه دلیل است که می گویند که ابر امر اعلی ست، باقر گفت
راست می گویند، آن ذرهٔ نور الهیت که بهنجار روحانیت بیاری این ابر فرستاده اند آنرا
امر اعلی ست، و این ابر گوهر عزازئیل است، یا جابر اگر این ابر نه از گوهر عزازئیل بودی ماه و
آفتاب بهنجار دو دیوان از این معترضان بازنپوشیدی [187] که در این عالم کوچک باز ظهور .187
می کند بهفت چهره، بظن بد و کام و آرزو و شک و شبهت، و تابش روح الایمان و
آفتاب عقلی از این روح القلوب بازمی پوشد، و این ابر عالم بزرگ در نور ملک تعالی
چنان بسته است که این جسم کثیف در روح بسته است والّا ابر که امر اعلی ست روح الحیوة
ناطقه است برنگ ابر و رعد و برق و قهر است، و بارانش علم نور است و زمینش دل است
و آسمانش روح الایمان است و فلک نطق است وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [XXXVI, 40]

جابر [188] گفت یا خداوند من آن سخن که موقوف فروهشتی در معنی عالم بزرگ .188
بتمامی بازگوی، باقر گفت، یا جابر چون این همه ابر جهان را تر و تازه باز داشت و این سبز
و زردگون گشت و ازور و نباتات سبزی برآورد هیچ کس نبود که ازورها بخوردی که بقوت
نامیه بربسته بودند، و آن گوهر یکه دوم بار بملک تعالی عاصی گشته بود از پس نامیه بیامد
و در دلهای بهائم نشست، و هرچه این برمی آورد این روح حسیه آنرا می خورد که هردو
بهوای روح منکران [189] برخاسته بودند، و این معترضان که بر آن حجاب آبگون بودند .189
و تسبیح ملک تعالی می کردند، در عدل ملک تعالی چنین جائز نبود که این خالصان و مخلصان

وشاکیان و معترضان در این ساحِ قدرت بیک جایگاه باشند، پس باری تعالی
بر این معترضان گفت که من در این جهان بشری بخواهم آفریدن و پادشاهی این جهان
را بدو دهم، تصدیقاً لقوله تعالی، وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
190. خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ [190] فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ
نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ [II,28] پس سلمان البکیر و باذر البکیر و مقداد
و عمار و جندب و باهریره و باکمیل و نقیبان و نجیبان بگفتند اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ
[III,35] وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ [V,1] حکم و فرمان خدایراست هر چه [خواهد] خواست
کرد و هر چه خواهد بکند، و بعد از این هم صلاحِ بهترین و بدترین او داند، و این معترضانِ
هفت حجاب که بر حجابی گروهی گواهی داده بودند همه خاموش کار فرو ماندند، ایشان نیز
191. [191] فلاح یافتند، قال النبی علیه السلام، مَنْ صَمَتَ نَجَا، پس این
معترضانِ دیگر گفتند ای خداوندِ ما صلاح نیست که تو کس در این جهان بیآفرینی که ایشان
فساد و تباه و خون ریختن آغاز کنند، و اگر غرض تسبیح است ما چندان تسبیح و تهلیل و تقدیس
تو کنیم که ترا آن کفایت باشد، پس ملکِ تعالی گفت گناهِ شما بدور رفت، شما را از
حجاب آبگون بزیر باید شدن، دانم که حالِ شما بچه رسد والّا شما ندانید، إِنِّي
192. أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ [II,28] پس [192] این معترضان فریاد و واویلا بکردند که
چرا ما این نصیحت کردیم که این نصیحتِ ما بمعصیت کار کرد، از میانِ ایشان گروهی پشیمانی
و ندامت همی خوردند و شفاعت میکردند و بملکِ تعالی در می گریستند، لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا [XXV,15] ملکِ تعالی بر ایشان ببخشود و آن
شکّ از ایشان جدا کرد و جان و تن از و بیآفرید و همه روی زمین بپر آگند، قوله تعالی، وَ
193. خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ [LV,14]، و نام [193] موحّدی بر این معترضان افتاد
که ذلّت از ایشان بیآفریده بود، بعدد چهار هزار بودند، و بمنزلت در زیرِ نجیبان بازداشت
و این دیگر معترضان بازپس ماندند فریاد و زاری نمی کردند و شفاعت هم نمی خواستند،
ولیکن تسبیحِ ملکِ تعالی می گفتند، تا چند گاه و زمان بر آمد روی بملکِ تعالی کردند که ای

خداوند بما چه فرمائی کرما هم برخویشتن ظلم کردیم، رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ [VII,22] ای آفریدگار ما باش که مانیز باز [194] گردیم و ببخشایش خویش ما را عفو کنی یا این است که بیکبار رشدیم، ملک ۱۹۴.
تعالی از کون بخشایش خویش بسلمان گفت که این معترضان را از این قبهٔ آب گون بهیکل سماوی وهوائی افگن، پس سلمان القدرة ایشانرا بقالب هوا برد و درمیان هوا باز داشت، دوگان و دوگان بهم جفت بودند، وشکل خویش پدید آوردندی تا از حد و اندازه درگذشت، ایزد تعالی به تسبیح خویش درمیان ایشان ظهور کرد هم بر آن تصدیق که بر ملکوت الأعلیٰ می کرد تا ایشان تسبیح [195] بیاموختند و بملک تعالی گفتند، ناطق و مصترما ۱۹۵.
توئی، آن خداوندی که تسبیح بروی می کنی برما باز نمای، ملک تعالی گفت من خداوند شمارا بازنمایم بشرطیکه شما عهد با من بکنید که اورا جلت عظمته ببینید وگواهی بدهید تا او شمارا بجایگاه خالصان فرستد وهرکه متشکک باشد ویا منکر باشد در این روی زمین باید رفتن، این همه معترضان عهد با او جلت عظمته بستند وراضی بودند ملک تعالی گفت أَنَا اللهُ أَكْبَرُ [196] آن خداوند بزرگوار که شما طلب می کنید منم، پس نهصد و نود و نه روح از میان بیرون ۱۹۶.
آمدند وگواهی بر ایزد تعالی بدادند وگفتند آمنّا وصدّقنا، که ما گواهی می دهیم که توئی خداوند افشاننده وبخشاینده وتوئی که بهفت دیوان و درگاه ظهور کرده بودی، آمنّا وصدّقنا، ما گواهی می دهیم بدین اقرار باز رستند، مَن قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ خَالِصًا مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ [197] وآن ذلت که در ایشان موجود بود از ایشان باز ستید وگروهی از دیوان ۱۹۷.
وجنیان از وی بیافرید، خَلَقَ اللهُ الْكَافِرِينَ مِن ذَلَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، جانّ بن الجانّ را از ذلت مؤمنان بیافرید ودیوان از ذلت ممتحنان بیافرید ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ، وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ، فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ، وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ [LVI,38-42] واسم ممتحن بر ایشان [198] افتاد و در ۱۹۸.
زیر منازل موحدان باز داشت، ازاین جهت سابقان بهفت منازل شدند، یک منزل سلمان، و دوم منزل مقداد، وسیم منزل باذر، وچهارم منزل نقیبان، وپنجم منزل

نجیبان، وششم منزلِ موحدان، وهفتم منزلِ ممتحنان، تصدیقاً لقوله تعالی،
اَلصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَ
199. سْحَارِ [III,15] واین معترضان [199] که باز پس ماندند ملکِ تعالی سلمان القدرة
را فرمود که ایشان را بزیر کن و درمیان گاهِ جهان باز دار، قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى [II,36]، درحال سیصد و سیزده تن از ایشان بگریستند
و فریاد و زاری برآوردند، همچنان که کسی را بزندان کنند بگرید، ایشان بهرچه زارتر بگریستند
ایزدِ تعالی بر ایشان نیز ببخشود و آن شک و شبهت از ایشان جدا کرد، هفتاد [200]
200. هزار ملائکه از ایشان بیافرید واین معترضانیکه پاک بودند اسمِ مُرسَلی بر ایشان افتاد، و
برحمتِ ملکِ تعالی و افشانش و بخشایش سزاوار شدند، فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ
فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ [XXVI,21] واین ذلتیان که نام ملائکه بر
ایشان افتاد ابلیسِ لعین درمیانِ ایشان بازپدید آمد، از آنِ ذلت بود والّا خواستِ
201. او تعالی چنان بود که جانّ بن الجانّ بدستِ وی بردارد، پس ملکِ تعالی بدین [201] ذلتیان
فرمود که دراین روی زمین آمدند، وتا چند گاه وزمان برآمد با ابلیس فرمود که هلاکِ جانّ
بن الجانّ بکنند، پس ابلیس با همه ملائکتان وذلتیان با جانّ بن الجانّ حرب بکردند، وهمه
دراین دریاها ریختند، بعضی بدد و دامِ بحری بودند وبعضی نهنگ و مار وماهی بودند،
وبعضی وحوش وطیور بودند، وبعضی یاجوج وماجوج بودند، وبعضی بصدف وکاس و
202. گچ بودند، وهرچه دراین بحرهاست همه از آن گوهر است، و [202] این ابلیسِ درمیانِ
ملائکتان پدید آمد همه هیکل وقالبِ او بنگارید بهر رنگی که درهفت آسمان وزمین بود بروی
پدید کرد وهیکل وقالبِ ایشان مانند آتش بود، فخر وتکبّر می آوردند بدان قالبها
وعزازیل هزار چندانِ ایشان فخر می آورد، پس ملکِ تعالی با ایشان گفت که
قومی دراین جهان بخواهم آفرید وپادشاهیِ این جهان بدیشان دهم، وَإِذْ
203. قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً [II,28] [203] پس
ایشان سه گروه بودند، گروهی گفتند، يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ [III,35] يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

[7, 1] فرمان خدایراست، هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند، وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ [LXXVI, 30]، قوم دیگر گفتند، چرا باید کسی در این دنیا بیآفرینی که خونهای ناحق بریزند و فسادها بکنند، وعزازیل سر باز زد و آن دیگران بهوای بلای او برخاستند وگفتند، اگر تو کسی دیگر در این روی زمین پدید کنی ما سجودِ او نکنیم، ملکِ تعالی [204] گفت شما را 204.
پیشِ معترضان باید رفتن، از شما هر که فاضلتر بود و علمِ آسمانها و زمینها و نامِ اُرُوَر ونباتات بگوید سجودی بروی بکنید، پس این ملائکتان هیچ علم ندانستند و معترضان علمِ آسمانها و زمینها و نامِ اُرُوَر و نباتها و کوهها و هرچه در این زمین است بگفتند، قوله تعالی وَعَلَّمَ آدَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَآئِكَةِ [II, 29] پس ابلیس وقوشش که قالب ایشان چون آتش بود سر باز زدند [205] و کفر در بستند که ما سجودِ 205.
ایشان نکنیم که ما بهتر از ایشانیم، خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ [VII, 11]
ملکِ تعالی از ایشان خشم گرفت وگفت همه از این هیکلها باز افتید که آن دوزخ است تا شما بیش از این فخر نیآورید و در آن قالبِ سیاه و تنگ و کثیف و تاریک بیآئید
پس ابلیس وقوشش گفتند تسبیح تو کرده ایم کجا شد آنکه تو روا ندارلی که رنجِ کسی ضایع شود، ملکِ تعالی گفت [206] من مُزدِ شما عوض نکنم، و بزنِ نیک چهره در میانِ 206.
شاکیان و ذلتیان کنم تا ایشان را فریبید و نگذارید تا ایشان براهِ راست بمانند و از چپ و راستِ شما ظهور ایشان باشد، پس از آن شما را بدان گناه بدوزخ فرستم هفت هزار سال بقالبهای خونین و گوچدین و دَدْ و دامیان بمانید، قوله تعالی، وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَآئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ [207]
إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ، قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ 207.
قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ، قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ، قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ، قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ [208] لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ 208.

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ، قَالَ
اُخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُمًا مَدْحُورًا [VII, 15-17] پس ملکِ تعالی گروہانِ ابلیس را
در قالبهای اظلّه کرد و دوزخ اظلّه بود که ایشانرا در آن باز داشت، و معترضان را
در قالبهای اشباح کرد، قوله تعالی، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ [XLII, 7]
209. و در [209] اینجا بهشتِ فردوسِ قالبهای اشباح بود، و دوزخ قالبهای اظلّه بود
که از دولتِ مؤمنان آفریده بود که سزای ایشان بود، اگر قالبِ اظلّه نبودی ایشانرا
در اینجا جایگاه نبودی، اگر زمین نبودی اشباحیانرا در این دنیا جایگاه نبودی همچنانکه
اگر در این تنهادلِ نبودی روحِ معترضه در این قالب هیچ جایگاه نتوانستی نشستن،
و اگر در این دل خانهٔ خون نبودی آدمِ مذموم جایگاهش نبودی، پس ملکِ تعالی بآن
210. گوهرانِ [210] معترضان گفت که شما در این بهشتِ اشباح شوید و از هرچه شمارا امر اوست
بخورید إلّا از این یک شجر مخورید یعنی که دست در زنا کردن مزنید، و عهد با ایشان بست که
من جبرئیل شما فرستم یعنی هدایتِ الهی، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ [II, 36] و شما در این بهشت و فردوس که قالبهای اشباح است می گردید إلّا
211. اگر ایشان بر این دَوْر که قالبِ اظلّه اند بر آن چهره گردند [211] و دست در ایشان مزنید،
قوله تعالی، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [II, 33] پس جبرئیل
روح الوحیِ درگاه ایشانرا در بهشتِ فردوس بگردانید و صورتی دیدند بهزار هزار رنگِ
رنگا رنگ بنگاریده و بر تختی نشسته و تاجی بر سر نهاده و دو حلقها در گوش کرده و تیغِ
حمائل بر افگنده که جنّتِ فردوس از ظهورِ نورِ آن صورت شعاع می زد، این معترضان را
212. مراد چنان بود که بدانند که [212] آن صورت چیست، روح الأرواح بدیشان نمود که این
صورت از دیوانِ غایة الغایاتِ ازلی ست و از آنِ افرازِ همه افرازی در این بهشت ظهور کرد
صورتِ فاطمه است و تاجِ دی محمّد است و حلقها حسن و حسین است و تیغِ
حمائلِ وی أمیر المؤمنین علی ست و تختش مکانِ قدرت است که سریرگاهِ ملکِ تعالی
است جلّت عظمته، پس ایشان همه تسبیح و تهلیلِ آن صورت می کردند تا چندگاه و زمان برآمد

ابلیس بزن [213] چهره گشت و هر که بتعصّبِ او بودند همه بزن چهره گشتند و بر این معترضان 213.
ظهور می کردند و ایشان همه فتنه شدند که مرد بهیچ چیز چنان آزرده نمی شود که دست
در آن زنان درزند، و در ایشان شهوتِ شوانی بود دستها بهم درآوردندی و بهم
بسودندی، چون نُه ماه بگذشتی یکی دیگر از میانِ ایشان پدید می آمدی و مار و طاؤس
در این بهشت ثانی و ثالث بودند که بهوای ابلیس رفتند و بظهورِ عنکوری (؟) ملک تعالی
بانگ بر ایشان زد [214] که قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا [II.36] اکنون همه بدر شوید 214.
از این بهشت تا که شما را نیز اکنون بقالبِ اظلهٔ تنگ و تاریک باید شدن، و از آن قالب
باظلّه افگند و فرج و دو بر ایشان پدید آمد، چون این معترضان در هیکلِ اظلّه افتادند
شب و روزی گریستند، آن مهترِ کافران در میانِ ایشان بزنِ خوبروی باز پدید آمد و
ایشانرا بفریفت، و دست در فساد نهادند ملکِ تعالی همین بانگ بر ایشان زد، فَإِنَّكَ
أَنْتَ رَجِيمٌ [215] وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ [XXXVIII,76-79] یعنی 215.
شما را از این قالبهای اظلّه بقالبهای خونین و گوچدین و پوستین باید شدن، بعددِ یک دیگر
بودند، پس این معترضان همه بگریستند و گفتند یا خداوندِ ما اگر فرمان دهی ما را از این گناه پاک
بباشیم هم در این هیکل و قالب، خداوندِ تعالی گفت کفارتِ این گناه در این قالب روانیست
و آن شکّ در شما موجود است، ایشان گفتند که ما را چه باید کردن که در این قالب پاک بشویم،
ملکِ تعالی [216] گفت شما را چهار شرط با من بباید بستن تا از من دور نباشید و از این چهار شرط 216.
یکی آنست که در هر شخصی و قالبی که ظهورِ من ببینید بهر زبان و آوازی که باشد بتازی و فارسی و رومی
و هندی و سندی و گرجی و سقلابی (؟) و صورتی (؟) گواهی بدهید بی شکّ و شبهت و حجّتی
آرید و صادق باشید، شرطِ دوّم آن ست که امامانِ زمان و عالمانِ ربّانی و نورانی را
بشناسید و علمِ من و صفت و وصفِ من از ایشان بیاموزید [217] و گواهی دهید 217.
بخداوندی بر نطق و روحِ ایشان، شرطِ سیّوم آن است که همه با هم برادری کنید چنانکه
تن و جان از همدیگر دریغ ندارید و مال و خواسته و خونِ خویشتن بفدای دین و دینیان کنید
و دین و دنیا را بهم راست دارید و هیچ گونه راه بدان و ظالمان بخویشتن ندهید و بظاهر

وباطن بایشان خورد وخورش وآمیزش مکنید وگواهی بخداوندی وبروح یک دیگر
218. بدهید وبدانچه شما را دست رس باشد بهم مهربانی کنید که برادری [218] آن زمان
درست باشد که گواهی دهید، إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ [XLIX, 10] واین
هر سه شرط سه بار گواهی دادن است بر ملک تعالی، ویکی بر پیغمبران ویکی بر امامان
زمان ویکی بر برادران دین، وشرط چهارم درخورد وبرد دنیا مزنید واز هرچه شما را مر
است مخورید، واگر شما آن سه گواهی به سه شرط نگفتم بجای آورید این یکی خوردنی بر شما حلال
219. کنم وشما را ببخشم وبشما باز بهشت جاوید بدهم، قوله تعالی، [219] وَعَمِلُوا ٱلصَّا
لِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
[IV, 60] وجای دیگری گوید، فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا [XVIII, 110] وجای دیگری گوید
أَحْسَنَ عَمَلًا [XVIII, 29] وشما باین عهد من وفا کنید ومن نیز بعهد خود وفا کنم، وَ
أَوْفُوا بِعَهْدِي وَأُوفِ بِعَهْدِكُمْ [II, 38] پس چون این عهد به بستند
نسیانی برایشان افتاد وهمه بروی زمین افتادند میان دنیا، چون چهل سال برآمد بعضی ازین
220. شرط بدر آمدند [220] وبفرمان اهریمن از راه بیرون رفتند ودست در شجره کشیدند
ولذت وچاشنی ازهم برگرفتند وشیرینی شهوت در ایشان کارکرد وهرچه در اشباح
بودند قالب گوچدین وخونین برایشان پدید آمد از هفت آلت، وهر آلتی برنگ دیوانی، و
استخوانها از الهیت وخون از ملکوتیت وگوشت از ربوبیت ورگها از جبروتیت وپیها از
221. لاهوتیت وپوست از نورانیت وموی از روحانیت برایشان پدید آمد، [221] وهرکه در قالب
اظلمه بودند وزن بودند فرج ودوبر برایشان پدید آمد، ودل درمیان این قالب پدید
کرد همچون زمین که بچهار طبع آراسته است وچهار خانه در این دل پدید کرد، واین روح
مطمئنهٔ معترضان که نفس مطمئنه خوانند درخانهٔ باد کرد واین روح که از ذلت مرسلان
پدید کرد در این نیمهٔ چپ دل خانهٔ خون کرد واین روح را بنام دیو خوانند در این نیمهٔ راست
222. وبنام شیطان وبنام حسیه خوانند، وروح از آن معترضان که [222] بر سر قبهٔ
آبگون بر باری تعالی گواهی داده بودند که ایشان را سابقان خوانند، در نیمهٔ راست

دل در خانهٔ آب فرستاد تا در بندِ روحِ حسیه باشند، وظهورِ شهوت و مذمت از معترضان
باز دارد چون سدی که در پیش یاجوج وماجوج نهند در این نیمهٔ چپ دل خانهٔ خونابه،
و این روحِ مذنبینِ منتظره را در حبس باز داشت و این روح از آن معترضان بود که ابلیس
از راه بُرد، تا این دل عالمِ کوچک وزمینِ عالمِ بزرگ [223] بیکدیگر راست وموافق باشند. 223.
پس این روحِ حسیه که از ذلتِ معترضان خویشتن را بصورتِ نوعروسی ساخت وبظهورِ
شهوتِ این روح که از دیوانِ سابقان است از راه ببرد، که مرد هیچ چیز بهتر از آن از
راه نشود که بزنانِ خاصه که عف ورق بخویشتن بکنند وببازی در مردان آویزند درحال مردرا
از راه ببرند ودست در ایشان زنند، و این روح بهر رنگ وصورتی که در دنیاست تنِ خویش
[224] بالفتِ شهوت بدین روحِ حسیه نمود وبلذتِ شهوت از راه ببرد، قوله تعالی، هَلْ 224.
أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ [xx, 118] که این روحِ حسیه دانست که اورا بهوای
خویشتن از راه برد، واین روح معترضه که در خانهٔ باد است کام وناکام بشهوت راغب شود و با
او یکی بود، چون این معترضه با ایشان یکی نبودی در این خانهٔ باد بماندی تا هزار سال باین معترضان
زیادت رفتند واین لذت وچاشنیِ شهوت [225] از این ذکرِ مردان ظهور کرده طلب 225.
کامِ زنان کرد که باران الا بر زمین نتواند باریدن، همچنان که ابر در عالمِ بزرگ که صفتش کردیم
والا این لذت وچاشنی آن قوت است که در ابر است واگر این قوت نبودی هیچ مردی
صحبتِ زنان نخواستی وتخمِ توالد در دنیا نبودی، واگر این قوت در ابر نبودی برف و باران
نباریدی و دنیا خراب گشتی،

[سؤال ۸] پس جابرِ عبدالله انصاری گفت یا خداوندِ [226] من این صفت 226.
بتمامی بازگوی، پس باقر العلم علیه السلام گفت، دو ابر است، یکی از گوهرِ پاکِ
هوای لطیف ویکی دیگر ابر از گوهرِ عزازیل است، یا جابر چون سلمان القدرة بأمر وفرمانِ
ملکِ تعالی آن همه منکران باکوه وکمر کرد از جان وجوهرِ عزازیل حرارتی باز آفرید روحانی
به هفت رنگ وبخارهای زمین بیاوریِ وی فرستاد تا از همه بوم وبَرو دریاها زیور و دنیدش
بستاند، [227] واین آب که از جوهرِ منکران است از دریاها بردارد وبقوتِ چهار طبع 227.

بدین زمین بارانده که همه از گوهرانِ منکران (بهره) بستانند، و این آبها از جوهرِ منکران
است با هرچه از حسّهٔ آن ملعون بوده اند که سلمان القدرة بکوه و کمر و اُرْوَر و نباتات کرده
است، این اَبْر ایشان را تر و تازه می دارد و روزیِ گوهرانِ خویش میرساند که ملکِ تعالی
228. اَمانِ وی داده است تا یوم القیامة، و همچنین این [228] لذّت و چاشنیِ شهوت
از روحِ حسّیه است یا از روحِ شهوت که این روحِ شهوت قالبِ این لذّت و چاشنی
و شهوت است، همچون جسم و جسد، که قالب روح است همچون اَبْر که قالبِ نورِ روحانی
ست همچون آن گوهرِ آفریننده که ملکِ تعالی در ملکوت الاَعلی بعزازیل داده بود، هم بدین
روحِ شهوت داده است، و این لذّت و چاشنیِ شهوت از این چهار خانهٔ دل یاوری دهند
229. تا زیور و دنیه از [229] همه اندامها بستانند، و این دو روح در نیمهٔ راست و چپِ دل
بیاریِ خویشتن برند بر معترضهٔ حسّی که اگر ایشان مطیع نباشند این آبِ آمیخته از پشت
بندها نتواند کشیدن، و چون ایشان بهوای او شوند بقوّتِ این لذّت و چاشنی این آب
از پشتِ مردان که آسمان است بنورِ زمین ریزد تا بکامِ زنان تا این جسم و جسد بازدهد و مادام
برجای باشد، یا جابر نه هروقتی که اَبْر پدید آید ماه و آفتاب و ستارها باز پوشند،
230. والّا [230] این ذرّهٔ هوای نورانی که بیاریِ وی شود تا اورا ببالا بتواند کشیدن آن
فرشته ایست که اَبْر را می راند و برق تازیانهٔ اوست، وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَ
ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِۦ [XIII,14] یعنی آتشِ حرارتِ شهوت برقِ این اَبْر است
و این هفت رنگ سیاه و سفید و سرخ و کبود و زرد و بنفشه و سبز همه آن است که بدان
هفت دیوانها و بخویشتن دیده است، و هنوز آن علامت بروی مانده است، یا جابر
231 [231] نه این اَبْر در حجاب باشد هیچ جای دیدار نباشد و ماه و آفتاب در جهان تافته
باشند و همه جهان منوّر و روشن و نورانی باشد، پس این اَبْر از حجاب بیرون آید و آسمان
و آفتاب و ماه باز پوشد و سرمای سخت پدید آید که بیم هلاکِ مردم باشد، همچنانکه عالمانِ
ربّانی و امامانِ زمان ظهور می کنند و آن سخنها می چون آفتاب و ماه از وی ظهور می کنند
239. چون از این مقصران یکی پدید آید [232] آن مؤمن حجاب درکشد و در این فلکِ گویائی

خشم سخت ظهور کند، و هر وقتی که این روح الحیوٰة دل درهای این روح تاب کند که
برنگ ماهتاب بالای روح الحیوٰة مغز استوار است روح الفکر یاری دهد تا علم الٰهی
ازوی و بمزاج خاتمی پدید آید و همین عزازئیل که روح حسی خوانند ظنی و تمنای در
این دل افگند همچون پردهٔ درمیان روح القلوب و روح الایمان کشد و این وحی الٰهی
ازاین روح القلوب باز بپوشد و [233] آهنگ کام دادن کند و این دل در تاریکی 233.
و گمراهی افتد و خون دل بجوش آید و هر چهار روح و دل بهم یکی شوند و ظهور شهوت چون
ابر بالاگیرد ازاین دل، قوله تعالی، أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ
فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ [XXIV, 40]

[سؤال ۹] پس جابر عبدالله گفت یا خداوند من پس این روح واین دل
کی باز رهند، با قر گفت [234] این روح مطمئنه که دراین دل نشسته است گواهی 234.
برخداوندی خویش بدهد ازاین دل برمقام مغز نشیند الا که بدین گواهی قاطع باز دهد
که اگر تا به آسمان بالا و زمین پهنا عبادت کرده باشد ازوی نپذیرد الا بدین گواهی
قاطع که درقرآن محمد بعمل صالح برخواند فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا [XVIII, 110]
یعنی گواهی قاطع بدهد بر امامان زمان که روی ایشان بهشت ملک تعالی ست، ونطق ایشان
درِ بهشت و مقرِ سلمان است، وسجودگاهِ [235] یتیمان است، ونمازگاهِ هفت ملائکه 235.
است، و دیوانِ نقیبان است و دارالملکِ نجیبان است، وقبهٔ آدم است،
وسفینهٔ نوح است، وحلهٔ ابراهیم است، وسفرِ موسیٰ ست، وکنگرهٔ دژِ عیسیٰ
وتختِ محمدِ مصطفیٰ ست، وکرسی سی پایهٔ امیرالمؤمنین علی است و بوستانِ فاطمه است
وبهشتِ حسن و حسین است، وصراطِ مؤمنان است، ومأوای کروبیان است، وافلاکِ
نورانیان است، وقبلهٔ روحانیان است، وملک تعالی می گوید که تقرب [236] وگرامی بآن 236.
نه آن باشد که روی بشرق یا بمغرب کنی ونماز کنی بلکه گرامی با خدای جاودانه آن باشد
که روی با امامانِ زمان کنی وایمان بروی آوری بر نورِ نبوتِ ایشان بهمه ظهورِ نوری وبهمه
درگاه ودیوان وبهمه کون ودوری وبهمه مقام الهیت وملکوتیت وجبروتیت وربوبیت

و ازلیت و لاهوتیت و نورانیت و روحانیت و ناسوتیت و بشریت و امامیت
237. بهمه ظهور براو گواهی دهی و خواسته و خون و مالِ [237] خویش در فدای او کنی و از
بلاهای دنیا همچنین سدی کنی از مرگ و مصیبت و قحط و تنگی و بیماریِ گران و آفتهای
جهان، و هرچه باتو رسد از هر نوعی صابر و شکیبا باشی بهمه حساب متقی باشی و تقرب
بخدا کرده باشی و از این جهانِ غدّار ایمن و مطمئن شوی، تصدیقاً لقوله تعالی
238. لَيْسَ ٱلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ
آمَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ [238] وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّينَ
[II, 172] و روزِ آخرت روزِ بزرگ است سلمان القدرة یعنی ایمان آرید بدین نطق و
نورِ داورِ ملکِ تعالی که اوست کتابِ خدا که هرچه در آسمان و زمین گنجد در کتابهای خدا گنجد
و در بحر و بر هیچ نیست که در این نطق نیست، وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ [VI, 59]

[سئوال ۱۰] پس جابرِ عبدالله انصاری گفت یا خداوندِ من، گواهیِ قاطع بدست
239. ما ست یا بنظر و تابشِ ملکِ تعالی که بروقت می باشد [239] که عالمانِ نورانی که بر بساطِ
قدرت نشسته باشند و پردهٔ نور برداشته و متعلمانِ ایشان این گواهی بتوانند دادن
این معنی از کجا افتاده است، باقر گفت از ناتمام متعلمان دور باشید و از بخلِ عالم، جابر
گفت یا خداوندِ من این معنی بگستر بر این بندهٔ ضعیف، باقر گفت الأمان الأمان زنهار
که این سخن مشکل است، محمد المحمود و جلی الأعلی که این سخن در هیچ کتابی نگفته است پنهان
240. باید داشتن، [240] یا جابر چون امامِ زمان و عالمِ نورانی کلمة الحق بتعلم گوید متعلم را
قبول نباشد و روح القلوبِ وی در نپذیرد از آنکه روح الحیوة ناطقهٔ وی تنها باشد
پس بأمرِ ملکِ تعالی و بنظر و مشیتِ امامِ زمان از این قبهٔ آبگون روحی برنگِ برق
فرود آید و بغیرِ متعلم بروح القلوبِ وی نشیند، و این روح القلوب تابش و قولِ عالمِ
خویش براست دارد و گواهی دهد از صدق و یقین تا بنظرِ ملکِ تعالی روحِ روشنی از این
241. [241] حجابِ ماهتاب رنگ بیاید و بر این روحِ ممتحنه نشیند که ناطقِ متعلم باشد و روح القلوبِ

متعلّم این سخن بشنود و گواهی دهد بخداوندی عالِم ولیکن پایهٔ آن ندارد که آن سخن در دریابد
وحرم بدارد، پس بنظرِ عالم روح الحفظ از حجابِ آفتاب رنگ بیاید و بر بالای روح الایمان
وی نشیند، و این سخن در دیرِ وی بماند ولیکن توانائی آن ندارد که در آن اندیشه کند،
هم بنظرِ ملکِ تعالی روح الفکر از پردهٔ بنفشه رنگ بیاید و برافرازِ [242] روح الحفظ. 242
نشیند، اما این روح القلوب در آن اندیشه و تفکر کند و تمام دریابد که سخنِ عالم چه چیزاست
ولیکن توانائی آن ندارد که در حضرتِ عالم بگوید، پس روح الجبروت از پردهٔ زبرجد رنگ
بیاید و بر این روح الفکر نشیند، روح القلوبِ متعلّم پرواز کند در این جوارحان و وضوح
آری در دیوانِ الهیت کند، تا آن سخن بر این روح روشن شود ولیکن از حجاب بیرون نیاید
تا بنظرِ عالم تابشِ روح العلم از دیوانِ عقیق رنگ بیاید و [243] بر این روح الجبروت مقام گیرد. 243
و این روح گویا شود و نورِ علم در حضرتِ عالم گوید، ولیکن تمام نباشد و عالم نپسندد، پس
روح العقل از دیوانِ آتش رنگ بیاید و بر این روح العلم نشیند، یعنی روحِ متعلّم وضوح
آری کند و تمام و کمال بباشد و سخنِ عالم بشنود، ولیکن هنوز چنان نباشد که این نفسِ حسی
و روحِ شهوت و آدمِ مذموم در تابعِ خویشتن تواند گرفتن تا روح القدس از قبّهٔ یاقوت رنگ
ظهور کند و برین روح مقام گیرد [244] و این روح القلوبِ متعلّم این سه نفسِ گناه گار را در این دل تابعِ خود. 244
گیرد و هلاکتِ ایشان کند و با هفت اُخلاط چون دل و سَروشش و جگر و سپرز و ژاله و
دک و کلیتین با هفت کافران که در ایشان مقام دارند هلاک بکند و دَورِ ابلیس بسر آید یعنی شهوت
در این ذکر و دو بیوض بمیرد و این روح القلوب قائم اللیل و صائم الدهر باشد ولیکن هنوز
[245] آنچنان نباشد که بر آسمان تواند رفتن برنمی رسد تا بنظرِ ملکِ تعالی، و بتابشِ عالم 245.
و بهمتِ متعلّم روح الاکبر کلّی از قبّهٔ البیضاء بیاید و بر این روح القدسِ متعلّم نشیند و
این روح القلوبِ متعلّم از خانهٔ باد درجاتی بالاتر آید و در این حبل الورید در سینه بازماند و این
جسم و جسد بنور الهیت همه روشن و منوّر باشند، یعنی بظهورِ الهی، قوله تعالی، أَفَمَنْ
شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ [246] عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. [xxxix,23] 246.
ولیکن این روحِ دل چنان توانا نباشد که بر مغز آید، پس بأمر و مشیتِ ملکِ تعالی و بنظرِ

امامِ زمان روح الاعظم از دیوانِ غایة الغایاتِ چترِ ملکِ تعالی بیاید و براین روح الأکبر کلّی نشیند، پس این روح القلوب از صدرِ سینه برلب وزبان و دهان آید و براین سریرگاهِ ایزدی نشیند، پس عالم برخیزد و گواهی بروی بدهد، همچنان باشد که
247. گواهی برخویشتن داده باشد' [247] پس آن متعلّم تمام باشد بدین ده روح که گفته آمد' قولِ تعالی، تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ [II,192] وده آیتِ قرآن نیزهم براین حساب است' وده پایهٔ سلمانی ده روزِ عاشورا وحساب وشماری که از ده بیشتر نیست، وچون بده رسد شمار باز از سر گیرند و هر دهی که درجهان است همه براین حساب است، از آن این کتاب را عشر المقالات خواندیم که این صفت الّا در این کتاب دیگر نیست'

248. [سئوال ۱۱] پس جابر [248] گفت سجدهٔ سبّوح قدّوس محمّد وعلی حقّاً حقّاً، محمود المصطفی وآلیهِ السلسل وابو الخطّاب' پس جابر گفت یا خداوندِ من معنیِ عاشوراچون باید شناختن، باقر العلم گفت چنانکه پیغمبر گفته است خُلِقَ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضَ فِي يَوْمِ ٱلْعَاشُورَآ' یعنی آفرینشِ آسمانها وزمینها در روزِ عاشورا کرده اند' وبجای دیگر گوید، سُيِّرَتْ بِهِ الكواكبُ والسمواتُ فی یَوْمِ العاشورا یعنی همه آدمی وبشری و
249. ستارگان وآسمانها [249] در روزِ عاشورا آفریده اند، وستارگان وآسمانها بروزِ عاشورا بگردیدند، واین روزِ عاشورا سلمان القدرة عَلَيْنَا مِنْهُ السَّلَامُ که ملکِ تعالی هفت آسمان وزمین وآدمی وبشری همه بدستِ سلمان القدرة آفریده است، وسلمان و نُه بابِ وی که ده اند ده روزِ عاشورا اند نه اینکه می گویند چون حسن وحسین روزِ عاشورا بوده اند' حاشا وکلا که حسن وحسین روحانِ مسلمانان وکافرانِ بدست سلمان القدرة دراین خون وگوشت بستند
250. وسلمان [250] روح الایمانِ عرش است با این نُه نور که مدام بادی باشند، یکی ورع ویکی خشوع ویکی ایمان ویکی توکّل ویکی یقین ویکی وفا ویکی صبر ویکی رجا' واین نُه روزِ عاشورا اند' با روحِ روشنی ده تمام باشند' یا جابر بدیگر روایت این آسمان وزمین که سلمان بیافرید آسمان علم است وزمین متعلّم وسلمان نطق است وده روزِ عاشورا آن ده روح که گفته آمده است' این است معنیِ عاشورا وقرآن' وهر دو یکی است'

[سؤال ۱۲] پس جابر گفت یا [251] خداوندِ من قرآن چه باشد، باقر گفت. 251
قرآن روحِ ناطقه است چنانکه ملکِ تعالی گوید، كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ [XLV, 28]
یعنی کہ این کتابِ ما نطق و گفتارِ حق است چنانکه در عالمِ بزرگ سلمان القدرة آوازِ ملک
تعالی است و این نطقِ او از روحِ ناطقه است، و سلمان روزِ آخرت است و روزِ بزرگ
است، و قرآن کلامِ خداست چنانکه، القُرآنُ كَلامُ اللهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَمَنْ قَالَ
مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ الْعَظِيمِ، یعنی این سلمان القدرة [252] قرآن و آوازِ خداست 252
و هر که نه این گوای دهد در خداوند کافر است، یا جابر معنیِ این سخن آن است که، القُرآنُ
كَلامُ اللهِ، که سلمان نافریده و نامخلوق است، والّا آوازِ ملکِ تعالی غیرِ مخلوق است نه
چون معترضان است، وَمَنْ قَالَ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ العَظِيمِ، یعنی این کافران
از آوازِ عزازئیل پدید آمده اند و با ملکِ تعالی کافر شدند هم در عالمِ بزرگ و هم در عالمِ کوچک
ملکِ تعالی می گوید خداوندِ [253] این نفسِ حسّی و نفسِ مذموم نیستم، مَوْلَى الَّذِينَ 253
آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ [XLVII, 12] و این نیز روحِ ناطقه خیر و راحت و
رحمت بروحِ مطمئنّه کند، بروحِ حسی و بنفسِ حسّی و آدمِ مذموم هیچ سودی نکند الّا هلاکِ
ایشان، و محمد که قرآن بوی فرستادند نفسِ مطمئنّه است در این دل در میانِ هفت
فلکها ایستاده است و دوازده بروج،

جابر گفت یا خداوندِ من این معنی روشن کن، باقر گفت این زمین که دل خوانند
[254] در میانِ چهار طبایع ایستاده است، و آب رطوبت است و هوا خون است و آتش 254
گشِ زرد است و خاکِ گشِ سیاه است، و فلکِ ماه این مغزِ استخوانهاست، و فلکِ عطارد
عظامهاست، و فلکِ زهره پیهها اند، و فلکِ آفتاب رگها اند، و فلکِ مریخ خون است،
و فلکِ مشتری لحم است، و فلکِ زحل پوست است، و فلکِ محیط روح الحیوة ناطقه است
که در هر فلک تسبیح او می کنند، كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [XXI, 34] و دوازده برج شش
[255] از بالای زمین می گردند، سرِ حمل، ثور گردن، جوزا دستها، سرطان سینه، 255
شکم سنبله پشت (خوشه)، این شش برج از بالای دل استاده اند، و شش از زیرِ دل،

ناف میزان است، و سُرون عقرب است، و قُوسس را نها اند، و جدی زانوها اند، و دلو ساقها
اند، و حوت پایها اند، و این شش برج از زیرِ دل استاده اند، و نفسِ مطمئنهٔ محمد است
که نورِ روشنائی از روحِ ناطقه بدین همه اندامها بگذرد و بدین رگِ سفید در این دل
256. آید، و این روحِ [256] معترضه از این خوابِ غفلت برانگیزاند، و این روح و نور از
بحرِ البیضای عالمِ بزرگ و بحرِ البیضای عالمِ کوچک پیوسته است و از این جا بدین
دل پیوسته است،

[سئوال ۱۳] پس جعفرِ جُعفی برپای خاست و گفت یا خداوندِ من این چگونه حال
است که وقتی باشد که خوابها می بینم که از کس نشاید گفتن، و وقتی باشد که خوابهای می بینم
عجائب که به بیداری ندیده باشم، این خوابها که می بینند، باقر العلم گفت یا جابر هر خوابی
257. که [257] بر این قبهٔ آبگون بینی با ماه و آفتاب و فرشتگان و ملائکتان روحِ روشنی بیند،
و هر خوابی که با پیغمبران و امامان و ... (؟) بهشتها بینی این روحِ متحنه بیند، و هر
خوابی که در حال و احوالِ دنیا بینی آن خواب نفسِ مطمئنه بیند، و هر خوابی که قتل و کشتن
و زنا بزنان و احتلام این همه نفسِ حسیه بیند، و هر وقتی که روحِ روشنی نقلان کند واز
سرِ متحنه برخیزد این روح القلوب در خوابِ غفلت افتد، چون روحِ ناطقه از این مغز
258. نقلان کند روح [258] القلوب در خوابِ جاهلیت افتد، و هر وقتی که این نفسِ مطمئنه نقلان
کند همه قالب بمیرد و نیز این نفسِ حسیه بمیرد و آنکه در این قالب اند همه بمیرند،

[سئوال ۱۴] پس ابو خالد کابلی برپای خاست و گفت یا خداوندِ من معنی این آیت چون
است، قوله تعالی، يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ
259. الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ [LXIII, 8] باقر [259] گفت که مؤمنان
با آنکه این کرّت و رجعت شناسند در هر مؤمنی و کافری نظر کنند بگفتار و ارادهٔ باز شناسند
که از کدام دین و مذهب بیامده است، و در کدام خاندان بوده است، و هم بگفتن و منشِ او
باز دانند که بکدام خاندان باز آید و بکدام دین و مذهب، ابو الخطاب گفت این معنی که بتواند
دانستن، باقر گفت آنکه جامِ گیتی نمای دارد، یعنی روحِ وحی وضوح آر پیوسته بدان حاضر باشد

وچندانکه یک طرفة العین وحی الهی از [260] دل او غائب نباشد، وآنکه این روح 260.
معترضه که در دنیا افتاده است هر وقتی که آزاری وکزاهتی بمؤمن رساند درعذاب
وعقوبت افتد وهفت بار در دور روح نامیه بمیرد، وازینجا تا بده سالکی بدان نتواند رسیدن
که ظهور الهیت شناسد وهر بار که باز آید بیک سال دیرتر میرد، واگرچنانکه به پنج سالگی
بینی که بمیرد چهار بار دیگر دراین دور مرده باشد ودو بار دیگرش بباید مردن، و
هر باری در اینجا [261] باز آید که داد وستد کرده باشد، واگر در دور روح حسیه میرد 261.
از ده سال تا بیست سال در آن خاندان زاید که خورد وخورش کرده باشد از مؤمن و
مقصر، واگر در دور روح شهوت میرد میان بیست سالگی وسی سالگی در آن خاندان باز آید
که صحبت کرده باشد بزن چهرگی، واگر در دور روح الایمان بمیرد میان سی سالگی وچهل
سالگی در آن خاندان زاید که گواهی به نیکی برآورده باشد، اگر کافر است واگر مؤمن است،
واگر در دور [262] روح العلم میرد میان چهل سالگی وپنجاه سالگی در آن خاندان 262.
زاید که علم ودانش ازش گرفته باشد، واگر از مؤمن گرفته باشد واگر از کافر گرفته باشد،
واگر در دور روح العقل میرد میان پنجاه وشصت سالگی در آن خاندان زاید که دین و
مذهب گرفته باشد از مؤمن ومقصر وگبر وجهود وترسا، واگر در دور روح القدس
میرد میان شصت وهفتاد سالگی در آن خاندان زاید که ایمان آورده باشد وگاه
الفت وبرادری افگنده باشد از هر دین و [263] مذهبی که در دنیاست، واگر از هفتاد 263.
سال بگذرد دور از سر بازگیرد، واگر این روح حسیه که در دور روح القدس میرد
برزنگیان وسیاهان وهندوان وحبشیان نشیند، واگر در دور روح العلم میرد بر ترک
چهرگان ودرویشان نشیند، واگر در دور روح الایمان میرد بر جهودان نشیند، و
اگر در دور روح شهوت میرد بر زنان بی ستر وخراباتیان [264] نشیند، واگر در دور 264.
روح حسیه میرد بر مقصران ودجالان نشیند، واگر در دور روح نامیه میرد بر مؤمنان
ومتعرضان نشیند، ونیز روح مطمئنه که از این دل بر مقام مغز آید اسم رسولی به برجش
(= برشن) بیفتد این ذلت وخواری ازش بیفتد چنانکه حسیه بدور آدم میرد بآفتاب پرستی

افتد، و این مطمئنه در این دَوْر اگر نقلان کند در بیت المعمور باز آید و بدَوْرِ نوح در سفینه
265. باز آید، و در دَوْرِ ابراهیم بشود و در خانهٔ خدا باز آید، و در دَوْرِ [265] موسی بطورِ سینا
باز آید، و در دَوْرِ عیسی و محمد علیهم السلام هم چنین،

[سؤال ۱۵] ابو الخطاب برپا خاست و دعای آفرین خواند و گفت یا خداوند من
اگر بگران نشری شرح عرشِ ملکِ تعالی و بیت المعمورِ آدم و سفینهٔ نوح و طورِ ابراهیم
و طورِ سینای موسی و زادنِ عیسی و معراجِ محمد و ذوالفقارِ علی بدین بندهٔ ضعیف باز
نمای و دلِ این بنده از زنگارِ خوره برافروزی تا آزاد کردهٔ تو باشم و دعاگوی تو
266. باشم، باقر العلم گفت یا ابو خالد کابلی [266] این هفت دَوْر در هفت ظهور
است، بدین روشنی ملکِ تعالی بهیچ آدمی و بشری نداد مگر بمحمد که گفت، قُلْ
إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ [LXVII, 26] یا محمد بگو که این علمِ قیامت خداوند داند و
آنانکه نزدیکِ خدا باشند، و بسیار عالمانِ ربانی و نورانی باشند که ایشان را راه در
این علم نباشد، الأمان الأمان زینهار که این سخن در هیچ کتابی نخوانده ایم و در هیچ کتابی
نه نوشته ایم و بهیچ پیغمبری این سخن ظاهر نکرده است، باید که تا توانی پاسبانی [267]
267. کنی همه روز و شب با مؤمنان و مطیعان بخوانی، و نیز مؤمنان که این کتاب بمیراث رسد
نگاه داری بکنند و زینهار باتنِ خویش بخوانند، اوّل این خانهٔ بیت المعمور بآدم فرود
آمد و آدم خداوند است این روح که بر مغزِ پیشانی مقام دارد و خانهٔ بیت المعمور دیواری
از سیم صاف بود، و دیواری از زرِ سرخ بود، و دیواری از زبرجدِ سبز بود و دیواری
268. از یاقوتِ سرخ، و تهش از عقیقِ زرد و بامِ [268] خانه از گوهرِ سفید، و این شش
روح اند به شش رنگ، دیوارِ سیمین روح الایمان است، و دیوارِ زرین روح الحفظ است،
و دیوارِ زبرجدین روح الجبروت است، و دیوارِ یاقوتین روح القدس است، تهش که
از عقیق است روح العلم است، و بامِ خانه که از گوهرِ سفید است روح الأکبر کلّ است،
قوله تعالی، وَٱلطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ
وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ [LII, 1-6]،

[سؤال ٤١] ابو خالد کابلی [269] گفت یا خداوندِ من سفینهٔ نوح چون 269.
فرمائی، باقر گفت سفینه هم روحان اند چهار دیوارِ کشتی دیواری روح الایمان است
و دیواری روح الحفظ است، و دیواری روح الفکر است، و دیواری روح العلم است
و بامِ کشتی نطقِ نور است و لنگر ها[ی] اند، و مزاجِ غایتی بادبانِ این کشتی است، و نوح روحِ
ناطقه است، قوله تعالی، وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ [LIV, 13] و چهار
مرغِ ابراهیم یکی آله بود و یکی طاؤس و یکی کرگس [270] و یکی کلنگ، ابراهیم 270.
روح الحیوة ناطقه بر مغزِ پیشانی و خداوند روح الأعظم، و آله یعنی روح الایمان است
و کلنگ روح الفکر است و همای همایون روح القدس و کرگس روح العقل که زندگیِ روح
القلوب است، و روح الفکر حسی از ایشان است، قوله تعالی، فَخُذْ أَرْبَعَةً
مِنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا [II, 262] و [271] موسی روح الحیوة ناطقهٔ نورانی است، و 271.
عصای موسی نطق است، و طورِ سینا روح الایمان است، وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ
[IV, 153] و لوح روح الحفظ است، و قلم روح الفکر و جبرئیل روح الجبروت است،
و خداوند روح القدس است، که موسی جمالِ ملکِ تعالی خواست، و ملکِ تعالی گفت یا
موسی مرا نتوانی دیدن، برو نگاه کن بر کوه تا قدرتِ ما بینی، موسی بکوه نگریست، ملکِ تعالی
تجلی بر کوه افگند پاره پاره شد، موسی بسجود رفت، یعنی روح [272] الحیوة مغز 272.
موسی است و خداوند را بروح الایمان بشاید دیدن که کوه روح الایمان است، و تجلی ظهورِ
الهی الا بروح الایمان ننشیند و نشستِ او بر کوهِ دلِ مؤمن است، و تجلیِ ظهورِ الهی است
در این دل بدین رگِ بادِ آفت که خون در جنبش (= درشش) نیست، و ظهور روح الأعظم
است، قوله تعالی، وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي
أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ [273] ٱسْتَقَرَّ 273.
مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا
[VII, 139] و إلا بحقیقت طورِ سینا هفت حرف اند و سه نقطه، و این هفت روح اند

از بالای مغزِ مؤمنان که چند جایگاه گفته آمد، و سه روحِ دیگر از بالای ایشان که در یغ
است نامِ ایشان در کتاب نوشتن که نفسِ مطمئنّه بدین رگِ بادِ آفت برآید و بمناجات
274. بدین جایگاه آید و بروح [274] الأعظم سخن گوید و بر این طورِ سینا که هفت کوه اند از فراز
هم ایستاده اند، این هفت روح بهفت رنگ از هفت درگاه و دیوان، یکی روح الایمان موحّد
و یکی روح الحفظ، و یکی روح الفکر، و یکی روح الجبروت، و یکی روح العلم، و یکی
روح العقل، و هفتم روح القدس، و آن سه بالای آن و یکی روح الأکبر و یکی
روح الأعظم و یکی مزاجِ غایتی از افرازِ همه افرازی، و موسی روح القلوب
275. است و کتاب تورات روح الحیوٰة [275] ناطقه است و بنی اسرائیل این روح در
خانهٔ آب و منتظره (؟) در خانهٔ خونابه که روح الایمان بر سرِ این روحِ ناطقه نشیند،
اینان که در دل اند او را بپذیرند و چون او بالا گیرد در خوابِ غفلت افتد، قوله تعالی
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا
آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [VII, 170] و عیسی همین
276. روحِ مغز است [276] و مادرش روح الایمان است که مریم است بوقتِ زادن بسرِ
چشمهٔ سلوان رفت و بر کنارِ چشمه نخلِ خرمای خشک شده بود، و چشمه خشک؛ از برکاتِ
عیسی آب او چشمه روان شد و درخت سبز و زریون شد، و عیسی از مادرش جدا نمی
توانست شدن، خداوند سبحانهُ و تعالی روح الوحیِ خویش بعیسی فرستاد که با مادرت
بگوی که درختِ خرما را بجنباند تا رطب در افتد و بخورد، دردِ زادن بروی آسان شود، عیسی از شکمِ
277. مادر آواز کرد که ای [277] مادر این درخت را بجنبان تا رطب در افتد، و از آن بخور که
من سهل و آسان برآیم، مریم نخلِ خرما را بجنبانید و رطب در افتاد و بخورد و عیسی از مادر بزاد،
و عیسی روح الحیوٰة ناطقهٔ نورانی بود که از زیرِ روح الایمان آواز می دهد و بقوّتِ مزاجِ غایتی
که جبرئیل است هر یک ساعت لگد بر این درختِ روح الفکر می زند، و علمهای گوناگون
همی ریزاند و بتوشهٔ روح و أزواجان می کند، و روح الایمان مریم است و درختِ سبز
278. روح الفکر است که برنگِ سبز است [278] و اندیشها در علمهای الهی می کند ناخوانده

وناشنوده، چون رطب بار می آورد، و جبرئیل روح الجبروت است که پیوسته با مدن و شدن دراست میان ناطقه و قبّهٔ آبگون و خداوند مزاج غایتی است و از آن بزیر تر عیسی روح المقدّس است، و مریم روح ناطقه، و درخت خرما روح الایمان است و چشمه نور خداوند روح الأعظم است، قوله تعالی، فَحَمَلَتْهُ فَٱنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا، [279] فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَالَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا 279.1 وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا، فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا، وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا [XIX, 22-25]

[سؤال ۱۷] ابو خالد کابلی گفت یا خداوند من محمّد و معراجش چون باید دیدن، با قر گفت، معراج محمّد اوّل ملکِ تعالی جبرئیل را بزمین فرستاد، محمّد خُفته بود گفتا برخیز اندر این شب نه وقتِ آنست که [280] تو گلیم اندر سر کشی، يَا أَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ 280. قُمِ ٱلَّيْلَ [LXXIII, 1] محمّد بر براق نشست و به بیت المقدس رفت و پای بر سنگِ صخره نهاد و از آنجا بهفت آسمان برگذشت و بقابِ قوسین رسید، و از آنجا بعرش و از عرش بکرسی و از کرسی بلوح و از لوح بقلم و از قلم بپانصد هزار حجاب، درگذشت و در ملکِ تعالی رسید، و نود هزار کلمه بگفت و بشنید، و باز گردید و باخانهٔ خویش رفت هنوز جایگاهش گرم بود، و این خبر اندر عرب [281] باز افتاد و باور نمی داشتند و این روح الأعظم 281. وحی بدلِ محمّد فرستاد، یعنی بدلِ مؤمن و محمّد این روح است که در نیمهٔ راستِ دل در خانهٔ بادِ پاک است، و براق برقِ نور است و معراج رگِ بادِ آفت که از این دل بمغز پیوستگی دارد و بهفت شاخ بوده است، و در میانِ این رگ و پیه (؟) هیچ خون نیست الّا بادِ پاک و گذرگاهِ نور و تابشِ روح الأعظم است، و در این دل همچون معراجی از زمین بآسمان پیوسته است و هرچه این هفت [282] جوارحان کنند از دیدن و شنیدن و بوئیدن و گرفتن 282. و گفتن زود تر از آنکه ثره بهم زنی خبر باین دل باز داده باشد بکُنْ فَيَكُونُ، و این رگ را حبل الورید خوانند، قوله تعالی، أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ [L, 15] و این رگ بزنگ چون شیر سفید است، و ظهورِ روحِ روشنی جبرئیل است که بدین رگ در این دل

آید بدین نفسِ مطمئنّه و این روح را از خوابِ غفلت برانگیزاند و ظهورِ روح [283]
283. الایمان بپذیرد بر رُواق نشسته باشد، و چون در این رگ آید بسراج آمده باشد،
و چون بلب و دهان و زبان آید به بیت المقدّس رسیده باشد، و چون بسر دندانها
آید پای بر سر سنگِ صخره نهاده باشد، و چون بر این هفت نورها که بر دیم مردم اند بگذرد
بهفت آسمان برگذشته باشد، قوله تعالی، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ
الْأَعْلَىٰ [٥٣/٦-٧] و چون بمیانِ دو ابرو آید بمقامِ قوسین رسیده باشد، فَكَانَ
284. قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ [٥٣/٩] [284] و چون بروح الحیوٰة مغزِ پیشانی رسد بر عرش
رسیده باشد، و چون بروح الایمان رسد بکرسی رسیده باشد، و چون بروح الحفظ رسد
بر لوح رسیده باشد، و چون بروح الفکر رسد بقلم رسیده باشد، و چون بروح جبروت
و بروح العلم و بروح العقل و بروح القدس و بروح الأکبر برگذرد به پانصد هزار حجابها
برگذشته باشد، و چون بروح الأعظم رسد با خداوندِ شهرده هزار عالم رسیده باشد، و
285. چون ورع [285] و خشوع و خوف و رجا و توکل و یقین و محبّت از این روح مطمئنّه ظهور کند
هفتاد هزار کلمه گفته باشد، و چون مزاج خالقی و دمش الهی و تابش خورشیدی و وصلت
ایزدی و نگاه مؤمنی و صورِ اسرافیل از آن روحِ ممتحنه بدان روح القلوب بدین روح
تا بد هفتاد هزار کلمه شنیده باشد، و چون در این دل آید هنوز جایگاهش گرم بود، و
286. این معنی باز گوید روحِ حسّیه و آدمِ مذمومِ حبسی باور نکند که پیوسته [286] به بدکردن
و بوسوسهٔ شیطانی مشغول است و گنگ و لال است، و آنچه وسوسه کند در جانِ آن
اوّل کار دارد، این است معنیِ معراجِ محمّد علیه السّلام،

و معنیِ ذوالفقار علی روح الحیوٰة ناطقهٔ نورانی است، و ذوالفقار روح الایمان
خداوندِ مؤمنان و متضعّفان و مستحقّان و فقیران و صمصام روح الحفظ است، و قمقام
روح الفکر است، و ضرغام روح العلم است، و اسلام و مسلمانی از این چهار تیغ علی تمام [287]
287. بود، قال النّبی علیه السّلام إِنَّمَا تَمَّ الْإِسْلَامُ بِأَرْبَعَةِ سُيُوفٍ عَلِيٍّ، و مسلمان
است که اسلام خوانند، و چهار تیغِ حسن و حسین و محمّد ابن حنفیّه و مهدیِ قائم و معجزات

قائم هم این روح الحیوٰة مغز است، ومعجز اتش ظهور الایمان است، وعَلَم سُرخ دارد، یعنی روح القدس، وتیغ سفید دارد، یعنی نطق سیصد وسیزده مرسلان که لشکر قائم
باشند، همین هفت روح که از افراز روح الایمان اند چند جایگاه گفته آمد که [288] سیصد و 288.
سه باشد، وسیزده وسه بجای خود وده یکی باشد بجمله هفت باشند، این است معنی
هفت ظهورات پیغمبران،

[سئوال ۱۸] ابوخالد کابلی برپای خاست ودعا خواند وگفت سبحة سبوح
قدوس قدوس سبوح محمد وعلی ومحمود مصطفی حقاً حقاً، محمود الله المصطفی وآلیه
السلسل وابوالخطاب، منت دارم وسپاس داری کنم، پس جعفر جُعفی برپا خاست و
وگفت یا خداوند من عرش ملک تعالی چند است وچون است وبرچه استاده است، [289]
باقر گفت چنانکه ملک تعالی گفته است، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُوَكُمْ الی آخر 289.
الآیة [xi,9-10] یعنی عرش خدا بر بالای آب استاده است وچهار رکن دارد، رکنی از
زر خالص، ورکنی از سیم سفید، ورکنی از عقیق سرخ، ورکنی از زبرجد سبز، یا جعفر جُعفی عرش
ملک تعالی این روح الحیوٰة ناطقه است که بر بالای [290] روح چاشنی گیر مقام دارد، 290.
قوله تعالی وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى ٱلْمَآءِ [xi,9] که گویند عرش بر بحر است، وبحر این روح چاشنی
گیر است که لذت وشیرینی طعامها او برگیرد وبدین جوارحان بازدهد، وارکان عرش هم چهار
اند، یعنی چهار روح، رکن زرین روح الحفظ آفتاب رنگ است، ورکن سیمین روح الایمان
است ماهتاب رنگ است، ورکن عقیقین روح العلم برنگ عقیق سرخ است، ورکن زبرجدین
روح الجبروت برنگ زبرجد سبز است، وعرش [291] از بالای بیت المعمور است، وبیت 291
المعمور از بالای خانهٔ کعبه است، ودر ودیوارهای او همه از نور ملک تعالی است، وچندانی
نعمت وخواستهٔ ایزدی دراین خانه است که مگر خدای تعالی داند، وکلید این خانه ملک تعالی
بجبرئیل داده وبه میکائیل، الا بآن کسی که خود خواهد، ما شاء الله کان ولم یکن ما لم یشأ والا أن
یشاء الله،

[سئوال ۱۹] پس محمد ابن المفضل برپای خاست وگفت یا خداوند من وهمه مؤمنان

292. وستضعفان [292] تو آگاهی که من بندهٔ ثناگوی توام واین زندگانی که می کنم از
توبعاریت دارم، اگر از رحمت وغفوریِ خویش برمن ببخشائی وصفتِ این خانه بتمامی باز
گوئی دلِ این بنده از زنگارِ خوره برافروزی تا این از تو بشنوم و درخانه بنوشتن بر
گیرم وسپاس داری بکنم، پس باقر العلم گفت یا محمّد این علم در جهان نبوده است
الأمان الأمان زینهار وامانت وزینهار است ازمن بگردن تو، یا محمّد بنای این خانه
293. ازمس ورودِ ریخته کرده است وبنا بر محکم نهاده است [293] كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ
[lxi, 4] واین بنیان وحی ودستِ الهی است، تا این خانه از جای خویش نه بجنبد
وبهر بادی نپردیعنی که جوابِ این ضدّان باز دهد، چهار دیوارِ خانه آن چهار شرط است
که ملکِ تعالی بظهورِ آدم الدائم باین مقترضان کرده است، تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ
لَا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا [xix, 90] اوّلین دیوار
294. دیوارِ آن خانه ایمان آوردن است بظهورهای ملکِ تعالی بهر جای [294] ومقامی و
بهر آوازی که ظهور کند، تبازی وپارسی ورومی وهندی وسندی وگرجی ویونانی وترکی
وارمنی وعبرانی وسریانی وهرچه بدین ماند، وهرجائی که نشانِ خدابینی گواهی دهی، ودیوارِ دوم
این ملکان وملائکتان وپیغمبران ووصیان وداوران ونقیبان ونجیبان وابدالان
وامامان ومؤمنان همه را دانستن که ظهورِ ایشان ظهورِ الهیّت است، ودیوارِ سیوم
295. برادرانِ خویش بشناسیدن [295] که بدین جا برادری نگاه (؟) افتاده باشند، تن وجانِ
خویش وخواسته ودین ودنیا درفدای ایشان کردن، ودین ودنیا با ایشان راست داشتن
چنانچه هیچ گونه منی وتوئی اندرمیان نباشد، وهرعیبی در او بینی بدوگفتن وستر پوشی کردن
وبدیشان آن خواستن که باتنِ خویش بخواهی وهرچه بنوشتن نه پسندی به برادران پسندیدن
296. وهیچ گونه دلِ ایشان نیآزردن وبدین ودنیا با ایشان یکی بودن [296] ورضای دلِ
ایشان جُستن، ودیوارِ چهارم این کافران وظالمان ومخالفان ومقصران ودجّالان که از ذلّت
مؤمنان پدید آمده اند با ایشان محبّت ودوستی نجوئید ومحبت نکنید، ومیلِ برادران وروشنیان
به میل ایشان نه بدهید و با ایشان کرد وخورد وخُفت وخاست نکنید وبه چند مثقالِ زر راه

ایشان بخویشتن ندهید و پنهان و آشکارا از ایشان بیزاری جوئید و دشمنانِ خویشتن
بشناسید و از فرمانِ [297] خدا و رسول با ایشان حرب کنید و فرمانِ ایشان نه .297
برید و از اندرون و بیرون جوابِ ایشان باز دهید، چهار دیوارِ خانه این چهار
شرط است که ملکِ تعالی بر معترضان نهاده است که در قالبِ اشباح بوده اند،
و این معترضان همه از ایشان است، و این سُنّت همان کهن نباشد و از حالی
بحالِ دیگر بگردد، و این روح در این دل این سُنّت بجایگاه باید آوردن، قوله تعالی
سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ [298] لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا .298
[XVII,79] نعمت و خواستهٔ این خانه اخلاص و یقین و توکل و پرهیزگاریست، و خورد
و خورش این خانه علمِ ملکوتی و علمِ باطن، و نوم و سَیْر علمِ ظاهرِ شریعت که پیغمبران
نهاده اند، همچنانکه جَوْ و گندم و گاورس پرورشِ قالب است، چنانکه این تن از
جَوْ و گندم و گاورس خورد و خورش کند روحِ مطمئنّه از علمِ نور و علمِ باطن و علمِ ظاهر
پرورش کند در خانهٔ بیت المعمور یا محمّد تفکّر کردن (لازم؟) است هر دیوانخانهای الهیت
و ملکوتِ اعلی تا علمِ [299] ملکوتی بتأییدِ وحی و دمش و مزاجِ الهی دریابد چنانکه عالم و .299
آموختارش، همچون وصیانِ پیغمبران بکار نباید که عالم (را) آموختار نمی بایست، و در
این خانه داشتنِ روزه این است که مُهر لب باید نهادن و پرورشِ روح باید کردن
هم اندر سترِ خویش، و با مخالفان بهیچ گونه دم نزدن، (و روزه) گشادن در این خانه مجادله
و مذاکره کردن است با مدیانِ خویش که بدین و دنیا وی راست باشند چنانکه هیچ
فرقی در میانِ ایشان نباشد، و کلیدِ [300] این خانه گواهی دادن است، گواهیِ قاطع بر خدا .300
و پیغمبران و اولیا و اِمامانِ زمان و داوران بده، چنانکه هیچ شکّ و شبهت بجش
(= به اشش) در نباشد، و سقف و نوای این خانه روح است که اشتقاقش از این
قبّهٔ آبگون است و هم بر این رنگ است و بر مغزِ پیشانی مقام گرفته، و درختانِ این خانه
این پنج منزلاتِ مختلف اند که شنوائی که منزلتِ سلمان است، و بینائی که منزلتِ مقداد،
و بویائی که منزلتِ باذر است، و گویائی که منزلتِ نقیبان است، [301] و گیرائی که منزلتِ .301

نجیبان است، و روزنِ این خانه شنوائی است که روشنائی علم و آوازِ مردم بوی
درمی شود، و دریچهٔ این خانه بَصَرها اند که نهانی و آشکارا نگاه می کنند، و موکلانِ این
خانه روحها اند که یکی بالای دیگر مقام گرفته اند، و کدخدای این خانه روح الحیوٰةِ معترضه
است، و کد بانوی این خانه روح الحیوٰةِ جسمی است، و هر که اینچنین بُوَد خانهٔ خدا
بود جلّت عظمته و بر همهٔ برادران فریضه باشد طوافِ این چنین خانه کردن که ملک
302. تعالے این خانه [302] بخزانهٔ خویش کرده است، و هر نعمتی و هر غنیمتی و علمی و حکمتی که ازین
خانه بجوئی بیابی که بیت الخزانه است، و خداوندِ این خانه براحت در باشد و صاحب
غنیمت و نعمت بُوَد که همهٔ مسکینان و مستحقّان و متعلمان و درویشان را از نعمتِ خویش
پرورَد و بعلمِ نور نورانی گرداند و از آن نعمت هیچ باز کم نباید شد، و مالِ خویش بدوستی
خدا بخرجِ روزینه کند، این است معنیِ خانهٔ خدای و بیت المعمور،

[سؤالِ ۲۰] پس محمّد ابن مفضّل بر پای خاست و گفت سپاس دارم سبّوحِ
303. قدّوسِ سبّوحِ [303] محمّد و علی حقّاً حقّاً محمود الله المصطفے و آلیه السلسل
و ابو الخطّاب، پس جعفرِ جُعفی گفت یا خداوندِ من تفسیرِ این آیت چون فرمائی گفت قوله تعالے
أَوَ لَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
[XXI, 31] باقر گفت خدامی گوید نمی دانید ای مقصران و تنگ چشمان و کافران که
آسمان و زمین با آفرینشِ اوّل خود یکی بوده اند إلّا ما بدو نیمه کردیم و یک نیمه هفت طبقهٔ
304. آسمان کردیم و یک نیمهٔ دیگر را هفت طبقهٔ زمین [304] کردیم، و این معنیِ صفتِ نطفه می کند
که در ابتدای اوّل فطرت قطرهٔ آب باشد، پس سلاله و از سلاله بعلقه و از علقه بمضغه و
تا بدان وقت که از یک نیمه سر بیافرید با دو چشم و با دو گوش و دو بینی و دهان و از یک
نیمه در نیمهٔ زیرین دل و شش و جگر و سپرز و ژاله و دک و کلیتین پدید کند هفت زمین
باشد، و زمین بحقیقت دل است که در میانِ هفت أخلاط باز کشیده است، وَٱلْأَرْضَ
305. بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا [LXXIX, 30] جعفرِ جُعفی [305] گفت یا خداوندِ من می گویند که این زمین
بر پشتِ گاو و ماهی ایستاده است، باقر گفت راست می گویند زمین بر پشت گاو گاو بر

ماهی است و ماهی بآب اندر است، و آب بر سنگ است و آن سنگ را فرشته برکفِ دست گرفته است؛ و هفت آسمان و زمین را معلّق می دارد، یا جعفر جُعفی زمین دل است و هفت طبقهٔ زمین هفت اخلاط اند که از بالای آسمانها بپایها استاده اند، و گاو روحِ منتظره است که اندر میانِ دریاهاست، و ماهی پایها اند و دریا [306] روحِ کل است 306.
که از فرقِ سر تا ناخنِ پای از و خالی نیست، و سنگ این استخوانها اند که آرام گاهِ روح اند و روحِ رفتار آن فرشته است که این همه برکفِ دست گرفته است و هر جاکه خواهد می بَرَد،

[سؤال ۲۱] جعفرِ جُعفی گفت یا خداوندِ من این زمین که آدم و حوّا و مار و طاؤس بدش افتادند کدام است و ایشان کدام اند، باقر گفت معنیِ حقیقت این دل زمین است و سر آسمان است، و مغز بهشت است که آدم و حوّا را مار و طاؤس بفریفت تا هرچه را از بهشت بدر کردند، [307] هریکی به اقلیمی افتادند و بدین زمین که دل است، و این 307.
ابلیس آدمِ مذموم است که بدین رگ و مُهرهای پشت بمغز پیوسته و بدین اشاجع بر سر شود و وَسوَسه در مغز افگند، فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَانُ [XX,118] و او بهوای بد در این دل کشد که آدمِ عاصی این روح الحیوة است و در این خانهٔ بادکوهِ سَرَندیب است، وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ [XX,119] و حوّا جُفتِ آدم جبسی (؟) است در خانهٔ آب که رودِ نیل خوانند، و طاؤس روحِ حیّهٔ جبسی (؟) است در خانهٔ خونابه [308] که دریای گیلان خوانند و ابلیس این آدمِ مذموم است که در آن خانهٔ خون 308.
صاف است که غوطهٔ دمشق خوانند، و این دو روح در نیمهٔ راستِ این دل اند جُفتِ یکدیگر اند، آدمِ معترضه و حوّای جبسی، و این هر دو روح که در نیمهٔ چپِ دل اند جفتِ هم اند آدمِ مذموم و حوّای جبسی چنانکه قوله تعالی، سُبْحَانَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ ٱلْأَرْضُ [XXXVI,36]،

[سؤال ۲۲] جعفرِ جُعفی گفت یا خداوندِ من این روحها که در این دل باشند بر بالای می آیند چنانکه هرگز از جای خویش نباید [309] رفتن، باقر گفت این روحها 309.

دراین دل بگواهی قاطع بتوانند رستن و مصیبتی که بدین دشمنان سیما برسانند پنهان و
آشکارا، که ملکِ تعالی بشارت می دهد بدان مؤمنانی که دراین دل درخانهٔ باد بازنماند
اند که این روح دراین دل هر وقتی که مصیبتی بدین سه روح رساند که دراین دل بخلافِ این
روح اند سه طلاقِ مطلق ایشان بدهد و روی بازبالا کند و با این روح الحیوة ناطقه
310. خدا و پیغمبر صلوات بدهد یعنی که این روح خداوند است، [310] صلوات بدین روحِ
مطمئنه بدهند و ازاین دل بدین مغز آید بهمایگیِ خداوندِ خود و یکبارگی ازاین فلاح
یابد، قوله تعالی، وَبَشِّرِ ٱلصَّابِرِينَ ٱلَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ [II, 150-152] که این سرِ مؤمنان برابرِ قبهٔ آبگون است
311. وهر وقتیکه این نفسِ مطمئنه ظهور نماید بپذیرد و بی هیچ شک [311] و شبهتی گواهی
براین روحِ ناطقهٔ نورانی بدهد براین بهشتِ عالمِ کوچک نشیند که چهار جوی زیرِ وی
روان اند، تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ، إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ (....)
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ [XCVIII, 6-8] یعنی که روح الایمان بربالای روح الحیوة ناطقه نشیند
وروح الحیوة دل بروی گواهی بدهد، بدین گواهی بدین مغز نشیند که برابرِ قبهٔ آبگون است
312. وچهار جوی زیرِ وی روان اند، یعنی بینائی چون [312] جوی شیر است، وشنوائی
چون جوی انگبین است وبویائی چون (جوی) مَی است وگویائی چون جوی آب است، واین
روحِ ناطقه ازاین روح القلوب خشنود نباشد وبروح الایمانِ وَی باشد (؟) ودرجائی بالا
نشیند، وهرگز این روح را در دل نباید رفتن بهیچ قالبی، یا جعفرِ جُعفی این روح دراین
دل صبر اگر بباید کردن با این روحِ حبسی که کرده است راست است، وملکِ تعالی نظرِ
313. رحمت درکارِ ایشان کند گواهی قاطع بدهند [313] که ملکِ تعالی این معترضه راصبر میفرماید
وبراین روحِ حبسی افشایش می کند، وَتَوَاصَوْا بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِٱلرَّحْمَةِ أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ [XC, 17-18] ودو روح در دستِ راستِ دل اندکی راصبر می خوانند

دیگی مرحمت، وصبر معترضه است واین حبس مرحمت است، ودراین چپ دل هردو روح
بر خداوندِ خویش منکر بوده اند بهر قدرتی ورحمتی وعلمی که ازاین روحِ ناطقه دیده اند و
انکاری درپوشیده اند وبشهوت ومعصیت بیفزوده اند [314] با عذاب وعقوبت 314
که بدیشان خواهد رسیدن، قوله تعالی، وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ
ٱلْمَشْأَمَةِ، عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ [XC,19-20] یا جعفرِ جُعفی دراین دل مُزد وبزه همه
براین دوگروه افتاده است همچنانکه راحت ورحمت وشفقت وخصلتهای نیکو همه ازمؤمنان
است، وخشم وغضب ومعصیت وکافری ازکافران است، ودراین دل گواهی دادن
برخداوندِ حق ازاین دو روح است درخانهٔ باد وآب که حیات وزندگانی [315] برایشان 315.
افتاده، وانکار وکفرآوردن ازاین دو روح است درنیمهٔ چپ دل که مات ومرده اند هرگز
رستگاری نیابند، أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا [LXXVII,25-26]
یا جعفرِ جُعفی چون وقتِ وعدهٔ این معترضان باشد که ازاین دل برآیند همه قوت ازدیوانهای
ما باشد وازدیوانِ ملکِ تعالی ازاین روح الحیوةِ ناطقهٔ نورانی که براین قبّة البیضای عالم
کوچک براین مغزِ پیشانی مقام دارد که همه [316] اعتمادِ ما براین جایگاه است وتولّی وتوکّل 316.
ما براین خداوند است که همه آفریدگانِ اوئیم، وبعد ازآن خدای دیگر نشناسیم،
اگر ما را بیمار دارد واگر ما را تندرست دارد، ویا اگر کور دارد ویا بینا دارد واگر بمیراند و
اگر زنده کند او بهتر داند، أَللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ [III,35] وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ [V,1] وچون
دَوَرِ روحِ نادانی این روح القلوب بسرآید روح الحیوةِ مغز جبرئیل بدل فرستد وکلمهٔ أَلَّا
تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا [XLI,30] درگوشِ دل خواند که دل را [317] گوشهاست 317.
همچون مردم، یعنی وَحْی ومزاجِ اُطْمی بدل فرستد بدین روح بدین رگِ سفید واین
دو روح را باز بحالِ حیات وزندگانی آورد ازهمه ترس وخوفِ این حبس آمین ومطمئن
کند، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [II,36] واین
هدایت نظرِ الهی ست بدلِ بندهٔ مؤمن که نخست دراین خانهٔ آب ظهور کند وهمهٔ قید و
بندِ روحِ حسی شجرهم اشکافد، پس درخانهٔ باد ظهور کند [318] قید وبندِ روحِ شهوت 318.

برهم شکافد، همچون زمینی که بشگافی و دور و دراز شش (؟) برگنی، و همه امرهای بد
باشد چون از خشم و شهوت و ترکامه و هرچه خدانه پسندد، و میوهای گوناگون درش
بکاری و میوها این پرهای جبرئیل اند، چون ورع و خشوع و خوف و رجا و توکل و یقین و
وفا و امانت و مهر و محبت، و این هر دو روحها در (؟) روح روشنائی(؟) کند
319. و لهذا این روح الحیوة مغز همچنانکه مردیکه دستهابر [319] همداردکه این هر دو روح
چون آدمی اند سر بالا استاده اند، و آن هر دو روح که در نیمهٔ چپ دل اند چون چهار
پای اند و سر زیر استاده اند و سر زیر خواهند شد، قوله تعالی، أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ
صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعِنَبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا
وَنَخْلًا، وَحَدَآئِقَ غُلْبًا، وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا، مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ، فَإِذَا
320. جَآءَتِ [320] ٱلصَّآخَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ [LXXX,25-34] و
این دو روح که در نیمهٔ راست دل اند أصحاب الیمین خوانند، و این دو روح که در نیمه
چپ دل اند أصحاب الشمال خوانند، و أصحاب الیمین رویهای ایشان سفید است، و
أصحاب الشمال رویهای ایشان سیاه است که روح الحیوة معترضه برنگ خورشید است
و برنگ قالب اشباح، و روح الحیوة جسمی برنگ ماهتاب است و روح حسی برنگ نیم سیاه
321. است و روح الحیوة [321] مذموم تمام سیاه است، قوله تعالی، يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ [III,102] و دیگرجای می گوید، وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ
مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ
ٱلْفَجَرَةُ [LXXX,38-42] یا جعفر جُعفی هرگناهی که از این حسیه و مذموم در وجود آید یکی
ده باز نویسند و عذابهای بدش باز نخورند الا این دو روح که در نیمهٔ راست دل اند اگر
322. [322] چه گناه کرده باشند که گواهی بر ظهور الهیت بدهند آن گناه از ایشان برزد، قوله
تعالی، كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّآ أَصْحَٰبَ ٱلْيَمِينِ، فِي جَنَّٰتٍ يَتَسَآءَلُونَ
عَنِ ٱلْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ [LXXIV,41-43] یعنی این دو روح که در نیمهٔ چپ دل اند
مخ اند و با کفار و منکری در میان خونابه و خون افتاده اند که هرگز نجات نیابند، اگرچه به بسیار

کتابها گفته است که روح حسیه تابع روح روشنی باشد و نجات یابد، معاذ
[323] الله که باور نه چنان است که در آن کتابها گفته است که هنوز روح حسیه برفراز است. 323

[سئوال ۲۳] پس محمد ابن مفضل جعفی برپا خاست و گفت یا خداوند من، این شرح را تمامی بازگوی که ما از قول شما خداوند آن شنیده ایم و بسیار جایگاه خوانده ایم که روح حسیه نجات برحس است و خداوند ما امیر المؤمنین علی در کتاب اخبارات شرح بسیار کرده است در رستگاری و نجات حسیه، این معنی چگونه حال است، پس باقر [324]
گفت یا محمد خداوند ما امیر المؤمنین از جهت متعلمان نابالغان گفته است که از پس ما باشند. 324
یعنی متعلم وقت باشند که علم بدش آموزی پوزه کاری باشد، نعوذ بالله، والا هرچه امیر المؤمنین گفته است برمز در این روح حسیه بروح مطمئنه نسبت است و آن همه سزای معترضه است، یعنی آدم عاصی دو گناه کرده است یکی آنکه شک بظهور آورده است بالهیت ویکی فرمان بملک تعالی نداده است، پنجاه هزار فرسنگ از ملک تعالی دور بوده است [325]
که ملک تعالی این روح است که ناطقه خوانند، پنجاه هزار فرسنگ این پنج منزلت است. 325
که مخلص اند، شنوائی که منزلت سلمان است، وبینائی که منزلت مقداد است، وبویائی که منزلت باذر است، وگویائی که منزلت نقیبان است، وگیرائی که منزلت نجیبانست، واین معترضه بزیر این پنج منزلت است اینکه روی از درگاه ملک تعالی بگردانیده است و در این دل افتاده است در خانهٔ باد پاک، هر وقتی که گواهی دهد که نیست هیچ خداوندی [326]
در هیچ جا و مقامی الا این روح الحیوة ناطقهٔ نورانی نجاتش لازم آید، شَهِدَ اللهُ. 326
أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، واین روح حبسی را از آن حبسی خوانند که حبس و بند و زندان باشد وحبسی زندانی باشد، ملک تعالی جلت عظمته این روح حبسی را از میان روحانیان بفرستاد تا باین روح معترضه دست یکی دارد و تجفت وی باشد تا بوحی و تابش الهی گواهی و برهان دادن، واین روح حسیه که از ذلت مؤمنان پدید آمده و این حبسی را [327] بلذات و شهوات از راه ببرد و زود باشد که از زندان برآید و نجات برحس (= برشس) واجب است، واین روح حسیه که حبس جان خوانند نجات برحس (= برشس) نیست، بعالم حسیه درگردد و با قالبهای

دیگر در گردد که خصم مؤمنان کند و شر و بدی از ایشان بمؤمنان بیشتر رسد و در قالبی که
تنگ و افشار خورده باشد بازار و خصومت بدو باز گردد همچنانکه کسی را با کسی کینه افتاده
328. باشد هر وقتی که بهم رسد جنگ و خصومت باشد، [328] و ترجمان و جاسوس و مقصران
و دجالان و تنگ چشمان و کر و کور و گنگ و لال است، صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا
يَرْجِعُونَ [II,17] و این همه فضیحت و مردم آزاری و آزرد و خورد و خورش و شهوت
راندن فعل و عمل اوست، و برنگ سیاه است چنانکه معرضه سفید است، يَوْمَ تَبْيَضُّ
وُجُوهٌ [III,102] بصورت بهایم است و سرش سرنگون است و سرنگون می شود، اما چون
329. در بسیار جایگاه گفته ایم که روح حسیه [329] در روح روشنی کند(؟) رستگار باشد،
لا و الله که نه آنچنان باشد که از بهر متعلمان نابالغان گفته ایم، آن اشارت هم بدین روح
القلوب است و إلّا این روح حسیه که از دست لابد پیوسته است و بدوزخ در گردد و
مفسد است، و ابد الابد بدین قالبها در گردد که برابر دوزخ باشند، هُوَ لَاءِ هُمُ الْمُفْسِدُونَ
فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ (؟)، و چندانکه مثقال ذرهٔ خیر و نیکی و ایمان در وی نیست همچنانکه
330. مثقال ذرهٔ شر و بدی و منکری در روح الایمان [330] نیست، قوله تعالی، فَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [XCIX,7-8]
و این روح شهوت آدم مذموم علیه اللعنة حتی خوانند در خانهٔ خون صافی ست برنگ سیاه
است، این است که در همه درگاه و دیوان با ملک تعالی برابری می کند و کرده است و هنوز
برابری می کند، چنانکه ملک تعالی آفرینش از چهار آوازکرد این ملعون از چهار آب گنده از
331. منی و رازه و رامشه و خون حیض، و از این چهار قالب بتمام باشد، [331] همچنانکه از آن چهار
آواز هفت آسمان و زمین پدید آمد، چنانکه ملک تعالی شش منازل کافران را اوّل بیافرید
و مهتر ایشان عزازئیل بود، آن دوی دیگر بهوای بلای او برخاستند و هر سه دعوی خداوندی
کردند، و در این حجاب هیکل مؤمنان همچنین از آب گنده و قطرهٔ پلید رود بر شکم و شش و جگر
و ژاله و دوک و کلیتین پدید آیند، و آن وقت این ذکر پدید آید همچون عزازئیل و دو بیوض
332. بیاوری وی شدند که اگر این [332] بیوضان نباشند مرد شهوت نتواند راندن، و چون

این بیوضان با ذکر پدید آیند دعوی بخدائی کنند بکام وشهوت، قوله تعالی، إِنَّ
ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ [V, 77] وچنانکه از شش منازل آن برابری وحسد وخشم وعداوت
وکفر ونفاق پدید آمد ومجادله برند با حق تعالی از این شش اخلاط چون خشم وکین
وحسد وعداوت وقتل وکفر ونفاق وآزارش این روح پاک پدید آید ومجادله برند
با این خداوند عالم کوچک کبر [333] بحر البیضای مغز استوار است، قوله تعالی، ٱلرَّحْمَٰنُ 333.
عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ [XX, 6] واین تن مردم وآن امامان زمان وعالم کوچک سر
برابر آسمان است ودل برابر زمین است که فلکها پیرامن وی میگردند، رفتار فلک ماه
است، وگیرائی فلک عطارد است، وچاشنی گیر فلک زهره است، وگویائی فلک آفتاب
است، وبویائی فلک مریخ است، وبینائی فلک مشتری ست، وشنوائی فلک
زحل است، وروح الحیوة مغز فلک الافلاک است کراین همه [334] فلکها می گرداند، 334.
واز آن بالا حجابها اند سیمین وزرین ومنقش وزبرجدین وعقیقی وآتشین ویاقوتین و
بلورین یعنی روح روشنی وروح الفکر وروح الجبروت وروح العلم وروح العقل و
روح الاکبر وروح القدس، ملک تعالی از این همه بالاتر است ودر فهم ووهم واندیشهٔ
دل نمی گنجد، یعنی روح الاعظم که بصفر هزار رنگ می گردد، وبرابر عرش پیشانی است و
برابر کرسی نطق است، وبرابر قاب قوسین ابروان اند، وبرابر قوس قزح چشمها اند
وتلهٔ بالائین وسفیدهٔ بالائین [335] وسیاهی بالائین (و) نقطهٔ نور وسفیدهٔ زیرین وتلهٔ زیرین 335.
برابر دنیا وآسمان وزمین دویم است، (إِنَّا زَيَّنَّا) ٱلسَّمَآءَ (ٱلدُّنْيَا) بِزِينَةٍ ٱلْكَوَاكِبِ
[XXXVII, 6] وبرابر شعاع آفتاب وماه وستارگان این مویها اند، یعنی موی محاسن،
وبرابر پنجاه ودو دیوان این پنجاه ودو حروف اقلقطه اند که در این فلک نطق می گردند، وبرابر
منازل ماه سی ودو اندامها اند، برابر تیر (ستّ) شستُ پنج درجهٔ آفتاب تیر (ستّ)
شستُ پنج رگها اند که تیرستُ شست روز خوانند، وبرابر دوازده برج دوازده
امهات اند که دوازده ماه خوانند، حمل که برابر سر است، وحوت که برابر پای است
وبرابر هفت اقالیم هفت اخلاطها اند، ودل برابر خراسان است [336] وشش 336.

برابرِ عراق است و جگر برابرِ ترکستان است و سپرز برابرِ زنگیانست، و ژاله برابرِ
هندوستان است و دک برابرِ مصر است و گرده برابرِ روم است، و دوازده حدها
که برابرِ دوازده کشور است، و بیست و هشت جزیره که برابرِ بیست و هشت رودهاست،
و این آبها که در هفت اخلاطهاست برابرِ هفت دریاست، پیهها و رگها برابرِ رودها
ست و گوشت برابرِ گل و خاک است، و استخوانها برابرِ کوه و کرهاست، و مویها
برابرِ دار و درخت است، و ابلیس برابرِ آدمِ مذموم است، و برابرِ جان بن الجان خشم
و عداوت است، و روحِ نامیه برابرِ ملائکتان است مهربانی و اُلفت و خُلقِ خوش
337. و شیرین زبانی و برابرِ آدم روحِ [337] معترضه و برابرِ آدمِ دایم روح الحیوٰة ناطقه
است، و برابرِ نوح روح الایمان است، و برابرِ ابراهیم روح الفکر است، و برابرِ
موسی روح الجبروت است، و برابرِ عیسی روح العلم است، و برابرِ محمد روح العقل است،
و برابرِ قائم روح القدسِ صافیست، و برابرِ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
مزاجِ غایتی و دمشِ الهی و تابشِ خورشیدی و وصلتِ ایزدیست، و برابرِ بهشت دیمِ
مؤمن است، و برابرِ جویهای بهشت چهار نوراند، و برابرِ حور و قصور و ولدان و مخلّدون
تسبیح و تهلیل و تعظیم و تمجید است، و برابرِ چهار کوشکِ بهشت چهار علم است، و
338. برابرِ شکم دوزخ است، و هفت طبقهٔ زمین [338] هفت اخلاطها اند، و برابرِ هفت
در دوزخ هفت گوهر بداند در اخلاطها، و صراط که بر روی دوزخ بکشیده است دل است
که سه هزار ساله راه است و اینانکه بر صراط ایستاده اند چهار روح اند که دو بگذرند
و به بهشت روند و دو در دوزخ افتند که جایگاه گفته آمد که، فَرِيقٌ فِي ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ
فِي ٱلسَّعِيرِ [XLII, 5] و برابرِ امّهات این چهار آثار اند اندرونی، کشش سرخ
339. در جگر برابرِ آتش است، و کشش سیاه در سپرز برابرِ خاک است، و رطوبت [339] در
رگها برابرِ آب است، و خون برابرِ هواست، قوله تعالی، سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي
ٱلْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ [XLI, 53]

[سؤال ۲۴] پس جابرِ عبد الله انصاری گفت یا خداوندِ من گفتی دل سه هزار

سالہ راہِ صراط است، چون باید شناختن، باقر گفت این سہ گروہ اند کہ دراین دل اند ہم
چنانکہ این سہ گروہ در دنیا اند، مؤمنان و معترضان و کافران، [340] چنانکہ در ابتدا 340.
اوّل این سہ گروہ بودند گروہی خالص و مخلص و گروہی شاکّی و معترضہ و گروہی کافر و منکر،
این دل بر آن تصدیق است کہ چہار خانہ است و شش حدّ دارد، پس و پیش و چپ
و راست و زیر و بالا و این دل را دو گوش است یکی راست و یکی چپ، و بسوی راست
مزاجِ الٰہی در جش (= درش) است و بسوی چپ مزاجِ دشمنِ اہریمن در جش (= درش)
است، و بہر گوش فرشتہ وحی بدین دل می رساند از این نیمۂ راستِ دل کہ خانۂ ارواحِ
معترضہ در جش (= درش) است، [341] و در خانۂ آب روحِ حسی در جش (= درش) 341.
است، پیش رو نیکی است، و از چپِ دل خانۂ خونِ صاف است روحِ حسّی در جش
(= درش) است، و حسّ گنگ و لال است و کر و کور و نابینا است، و در خانۂ خونابہ
روحِ منتظرہ است کہ در انتظارِ آنست کہ وحی با سرِ وی فرستند، قولہ تعالی، فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ وَٱنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ [xxxii, 30] و این دو ملائکہ کہ یکی نامش الہام
است و دیگر غیرُ الہام این روحِ سابق الخیرات است و مزاج و تابشِ همان در وی است،
وحی [342] مزیج از این روح بدین دل رساند بگوشِ راست و این وسواسِ حسّیہ 342.
حسی إِلَّا وسوسہ کند، ٱلَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ [cxiv, 5] و این
گوش کہ از نیمۂ چپِ دل است وحی مزیج (؟) عنکوری در این دل رساند بظہورِ اہرمنی
و شہوانی و ایشان سہ گروہ اند، إِنَّ ٱللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَابَ
ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ
مِنْهُمْ سَابِقٌ [343] بِٱلْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ذَلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ 343.
[xxxv, 31-32] و این دل کہ صراطِ عالم کوچک است سہ ہزار سالہ راہ است، ہزار سال
بر بالا باید رفتن و ہزار سال ہامون باید رفتن و ہزار سال بہ نشیب باید رفتن، و آن ہزار
سال بہ بالا روحِ سابق الخیرات است و ہزار سالِ ہامون روحِ مقتصد است و ہزار سالِ نشیب
روحِ حسّیہ حتی است، و ہر خیری و راحتی و داشتی و دادی و خوشی و مہری و شفقتی کہ

344. در این دل آید ظهور این روح الحیوة است ، و هر گواهی قاطع و نزدیکی [344] وظهور و
تابش همان روح الحیوة مطمئنّه است و هر فحشی و نهی و منکری در این دل از این دو نفس
مذموم و حسیّه است، تصدیقا لقول الله عزّ وجلّ، إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَٰنِ
وَإِيتَآءِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْىِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ [XVI, 92] و دل صراط است بر روی هفت طبقهٔ دوزخ کشیده یعنی شش
345. و جگر و سپرز و ژاله و دک و کلیتین ، و این دل از شمشیر [345] تیزتر و از موی باریکتر است ،
و این روحها بر این صراط استاده اند تا روز قیامت که آفتاب از مغرب برآید و این زمین بر
زمین دیگر بدّل کنند ،

[سؤال ۲۵] پس جابر عبد الله انصاری گفت یا خداوند من این معنی تمامی باز
گوی تا ما دعاگوی تو باشیم ، باقر گفت چون ظهور و تابش روح الایمان باشد و بر این سریرگاه
از دی این نفس مطمئنّه روی ببالا نهد آفتاب از مغرب برآمده باشد ، و چون بر این مغز
346. آید زمین دل بزمین مغز بدّل کرده باشد [346] قوله تعالی، يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ
غَيْرَ ٱلْأَرْضِ [XIV, 49] وقتی که این نفس مطمئنّه روی ببالا نهد و روی در این روح الأمین عرش
کند و اینکه از دست راست دل اند بدست چپ باشند ، و اینکه از دست چپ اند بدست
راست باشند قوله تعالی، وَأَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ ، وَأَصْحَابُ
ٱلشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ ٱلشِّمَالِ [LVI, 26&40] و هر آن وقتی که طاعت و توبه از این مطمئنّه نپذیرند
347. و این سه گروه در خانهٔ دل نهفته باشند و در خانهٔ آب و در [347] خانهٔ خونابه و در خانهٔ
خون صافی ، و یکی در خانهٔ باد آدم مذموم و هوای وی و هوای نفس حسّیّهٔ وی هر دو در خانهٔ خون
سیاه باشند ، و نفس منتظره و هوای وی هم از وی پدید آید ، آن حوّا است که از پهلوی
چپ آدم پدید آمده ، و حسّیه از ذلّت معترضهٔ آدم بهم جفت نفس مذموم باشد و آن ذلّت
و شهوت که در این روح حبسی بوده باشد جداگانه شود و هم خانه بدو شوند الّا معترضهٔ که یکی
باشد و یکتا و یکدل آن وقت باشد و بتواند رستن که این سه کافران از [348]
348. این صراط که دل است در دوزخ افگند و هلاک ایشان بکند و بدین رگ باد آفت بر این خلقوم

برآید واز دولب وزبان ظهور کند بعلم الهیت چنانکه همه روشنیان ومستضعفان ومؤمنان ومستحقان ومتعلمان بنظاره وزیارت وی شوند' قوله تعالی' (فَلَوْلَا) إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ' وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ [LVI,82-83] وسه جایگاه موکلان ملک تعالی ازاین سه نفس مطمئنه سؤال کند' یکی سؤال کردن [349] هدایت الهیت دراین رگ جبل الورید که دراین صدر سینه بهفت شاخ 349. بوده است وهر شاخی بجوارحی پیوسته است' گواهی براین نور وتابش الهیت بدهد' ویکی سؤال کردن این روح گیرائی که از هواست گواهی بروی بدهد' ویکی سؤال کردن روح چاشنی است که برنگ شعاع آفتاب است گواهی بروی بدهد' آنوقت براین سریرگاه ظهورگاه نشیند چنانکه أمیر المؤمنین علی گفت که چون فرزند [350] بسی سال برسد وازسی بچهل سال به بلوغ رحمانی 350. رسد ازاین دل براین مغز نشیند' تصدیقا لقول الله عزوجل' وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً [XLVI,14]'

[سؤال ٢٠] پس ابو خالد کابلی گفت یا خداوند من این هفت نور که دراین قالب مؤمنان است هریکی ازکدام درگاه ودیوان است وبرچه صفت دراین جوارحان پیوسته است وهمگی بچه رنگ [351] است' باقر العلم علیه السلام گفت الأمان الأمان یا ابو خالد اگر 351. زندگانی خواهی کردن این زینهار است ازمن بگردن تو' یا ابو خالد هفت عقل مسلسل ازماه وآفتاب است وستارگان وبرق وابر ورعد وباد وهوا دراین هیکل جسمانی وقالب پیوسته اند' ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا [LXIX,32] همچنانکه هفت جوی از بحر ها بربندی که هر آب ازاو باز نه ایستد وهرگز گسیخته نباشد' بام خانه که هفت روزن (دارد) آفتاب بخش (= به اشش) درشود' [352] یا ابو خالد روح رفتاری از مهتاب دراین 352. پایها پیوسته است وهفت اندامها برگرفته است چنانکه ماهتاب هفت گردون برگرفته است واین روح برنگ ماهتاب است همچون جلائی که ازماه بجانها پدید آید' وروح گیرائی از هوای پاک دراین دستها پیوسته است که نرم ودرشت وخورد وبزرگ اوشناسد وهم برنگ این هواست' وروح گویائی از رعد وبرق' وقبه آبگون دراین گویائی پیوسته است واز دولب وزبان ظهور [353] می کند وهم برنگ برق ورعد است' وروح بویائی از باد 353.

دراین بوسیندگی پیوسته است واین کالبد زینده ازوی است، وهم برنگِ باد است،
وروحِ بینائی از آفتاب است که درچشمها پیوسته است که بروشنائیِ آفتاب چیزها بتواند
دیدن واین نور هم برنگِ آفتاب است، وروحِ شنوائی ازفلکهای ستارگانِ ثابته دراین
گوشها پیوسته است، هم برنگِ ستارگان است وروح الحیوٰة ناطقهٔ نورانی ازاین قبّهٔ
354. آبگون وپردهٔ لاجوردی دراین مغز پیوسته است همچون جبلِ [354] نورین واز مغز حدی بدل
دارد وحدی بدو لب وزبان دارد، وبرنگِ قبّهٔ آبگون است، وروحِ شنوائی برنگِ ستارگان
است، وروحِ بینائی برنگِ آفتاب است، وروحِ بویائی برنگِ باد است، وروحِ گیرائی
برنگِ اَبر است، وروحِ چاشنی گیر برنگِ آبِ روشن است، وروحِ گویائی برنگِ هوا است،
وروحِ رفتاری برنگِ ماهتاب است، وروح الحیوٰة مطمئنّه برنگِ بلورِ سفید است،
وزیندگیِ وی ازاین روح الحیوٰة مغز است، یا ابوخالد این معنی بدرست کسی داند که
355. خوانده باشد که هر سورهٔ قرآن [355] بکدام شهر فرود آمده است محمّد علیه السلام،

[سئوال ۲۷] ابوخالد گفت یا ولیّ الزمان اگر بگران نشمری این معنی
بتأویلِ باطن وبمعنیِ حقیقت منوّر وروشن فرمای گفتن، باقر العلم علیه السلام گفت
اوّل الحمد بمکّه فرود آمد، وسورة البقرة بمکّه فرود آمد، وآل عمران بمدینه فرود آمد، وسورة
النسآء ببصره فرود آمد، وسورة المائده بشام، وسورة الأنعام به بیت المقدس، وسورة
356. الأعراف بیمن ویثرب وسورة الأنفال بکوفه فرود آمد [356] وصد و پنج سوره بهمه جهان
فرود آمد، وسورة البقرة، الٓمٓ ذٰلِكَ ٱلْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ [II.1]
روح الحیوٰة مغزِ پیشانی است، بدلیلِ دَوْرِ آدم است، وکه پیشانی است که روح الحیوٰة
ازقبّهٔ آبگون برپیشانی فرود آمده است، وسورهٔ آل عمران، الٓمٓ اللّٰهُ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ [III.1]
روحِ شنوائی است بدلیلِ دَوْرِ نوح که ازفلکهای ستارگان دراین گوشها فرود آمده
357. است، واین گوشها بدلیلِ مدینه است، وسورة النسآء يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ [357] ٱتَّقُوا
رَبَّكُمُ [IV.1] روحِ بینائی است بدلیلِ دَوْرِ ابراهیم است ببصره فرود آمده و
بصره بینائی است واین روح از آفتاب در بصره فرود آمده است، وسورهٔ مائده، یَا

أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ [V, 1] بشام فرود آمده است، و این روح بویائی است یعنی شبّم بویائی است، و این روح از باد در این بویائی پیوسته است بدلیل دَوْرِ موسی است، و سورة الأنعام الْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ [VI, 1] روح گویائی است، به بیت المقدّس فرود آمده است از [358] رعد 358
و برق، و بیت المقدّس زبان و دولب است بدلیل دَوْرِ عیسی است، و سورة الأعراف، المص كِتَابٌ [VII, 1] روح گیرائی است از هوا در این دستها پدید آمده است باشکارا کردن اسلام که همه کُتُب و کتابها و دبیری از دستها پدید آید بدلیل دَوْرِ محمّد است بیمن و یثرب، و سورة الأنفال يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنْفَالِ [VIII, 1] روح رفتاری است بدلیل دَوْرِ علی است، بکوفه فرود آمده یعنی بکفِ پای، این است که از ماهتاب در این [359] کفِ پا یها پیوسته است، و صد و پنج سوره صدیکی باشد بر سر پنج گیرے 359
شش باشد، یکی روحِ چاشنی گیر است و یکی نفس نامیه است در همه جسم و جسدْ چهار دیگر در دل اند یاد کرده ایم، و این بجسدِ عالم کوچک فرود آمده است بدین نفسِ مطمئنّه که بندهٔ خاصّ ملکِ تعالی است، تصدیقاً لقول الله عزّ وجلّ، تَبَارَكَ ٱلَّذِي أَنْزَلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ [XXV, 1] این هفت آیتِ الحمد که از بالای سورة البقر است هفت [360] روح اند که از بالای روح الحیوة ناطقه به هفت رنگ از هفت دیوان 360
فرود آمده اند بمکّه یعنی پیشانی که سریرگاهِ ایزدی است و هفت وصیّانِ ایشان چون ورع و خشوع و توکّل و أمانت و وفا و یقین و روشن (؟) تا دو هفت باشند، قوله تعالی، وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ ٱلْمَثَانِي وَٱلْقُرْآنَ ٱلْعَظِيمَ [XV, 87]
و إلّا بدین جسمانیّت این دل و این روح که در وی است سورة [361] البقرة است دَوْرِ 361
آدم از دیوانِ معترضان است، و آل عمران دَوْرِ نوح بدلیلِ گیرائی از دیوان نجیبان است، و سورة النساء دَوْرِ ابراهیم است بدلیلِ گویائی است از دیوانِ نقیبان است، و سورهٔ مائده دَوْرِ موسی است بدلیلِ بویائی از دیوانِ باذرّات، و سورهٔ أنعام بدلیلِ بینائی است دَوْرِ عیسی است از دیوانِ مقدادات، و سورة الأعراف دَوْرِ محمّد

است بدلیلِ شنوائی است از دیوانِ سلمان القدرة است، وسورة الأنفال [362]
362. بدلیلِ دَوْرِ قائم است که روحِ ناطقه است بدلیلِ ملکِ تعالی است، واین جهانِ کوچک ازاین
شش دیوان وازاین شش روح بتمام است، قوله تعالی، (إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ
ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ [VII,54]) یا ابوخالد
این روح که ناشر ناطقه است قبّهٔ آبگون است ومنطقش آفتاب است ودهان بیت
363. المعمور است که آفتاب ازبیت المعمور [363] برمی آید وشش ستاره بطواف باشند نشیدر
ها ونشیدرِ ماه ونشیدرِ تابان وسمیعا وبهمن وکفو وهرسی سال یکی ازایشان نظر باین جهان
کند وگیسوی نورین پیدا کند چنانکه ازهمه جهان بینند،
[سئوال ۲۸] پس ابوخالد گفت یا خداوندِ من منّت بتمام کن واین سخن مارا
معلوم کن، باقر گفت آفتاب نطق است که ازاین روحِ مغز ظهور می کند، ونشیدر ونشیدرِ
364. ماه ونشیدرِ تابان چشمِ راست وگوشِ راست [364] وبینیِ راست است، وسمیعا
وبهمن وکفو چشمِ چپ وگوشِ چپ وبینیِ چپ است، وسی سال همین سی حرف اند که درنطق
می گردد وشناس کاریِ ایشان بدین سی حروف است، وجهان دل است که این دو روح
در دل این بدانند وطلبِ رستگاری کنند ومصیبتی بدین دو روحِ دیگر رسانند وروی ببالا
کنند، واین آفتاب که روزِ قیامت ازمغرب بمشرق آید این روح است که در دل است
365. درخانهٔ بادِ پاک، وماهتاب روح الحیوة [365] همسی است، چون این روح بساه در رسد
روزخویش پرورده باشد، شش نورها براین شش رگ که مقام بوئیدن وشنیدن
ودیدن وگفتن است بدل پیوسته است ازاین جوارحان سر درگردِ این روح آب کنند
ودر ایستند تا آنچنان که بظاهر همه چیزی بینند ومی شنوند ومی فرمایند وبباطن هم چنین
این همه باشند واین روح ازدل ببالا آید ازمغربِ محیط آمده باشد، وچون بصدرِ سینه
366. رسد باستوار رسیده باشد، وچون برلب وزبان ودهان آید بمشرق [366] رسیده باشد
وچون برمقامِ مغز آید بمقامِ حجاب قبّهٔ آبگون رسیده باشد، قوله تعالی، فَٱدْعُوا ٱللَّهَ
مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ، رَفِيعُ ٱلدَّرَجَاتِ ذُو ٱلْعَرْشِ يُلْقِى

اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ [XL, 14-15] یعنی که این خداوندِ عالم کوچک روحِ ناطقه بتابشِ روح
الایمانِ این مخلصان که در نیمهٔ راستِ دل اند بر بالا برخوانند و نورِ نبوت هم بر ایشان پیدا
کنند تا ایشان کراهت و فضیحت بدین حسیّه [367] مذموم رسانند و درجاتی بر بالا 367.
آیند بر این عرشِ ایزدی بر این روحِ مغزِ پیشانی بأمرو فرمانها (؟) و این همه
ونهی بأمرِ این روح آمده است، نماز و روزه و حج و زکوٰة بدین روح واجب شده است
که همه ترتیب بجایگاه آرد آن وقت مطیع و فرمان بردار باشد،

[سئوال ۲۹] پس جابر ابن عبد الله انصاری گفت یا خداوندِ من این
معنی چون باید دانستن، باقر گفت پنج نماز گواهی دادن است بر این پنج منزلت که مؤمن
آن کس باشد که نمازِ پیشین باجماعتِ نجیبان [368] کند و نمازِ دیگر باجماعتِ نقیبان کند 368.
و نمازِ شام باجماعتِ بازرگان کند و نمازِ خفتن باجماعتِ مقداد کند و نمازِ بامداد باجماعتِ سلمان
کند و پشت سخت بر محراب کند و دعا خواند، جابر ابن عبد الله انصاری گفت یا خداوندِ من که
جان و مال و خونِ ما فدای تو باد این معنی را روشن باز گوی تا ما بندگان از همه کامی کامهٔ
این باشیم، باقر گفت بحمد محمد و علی علی که این سخن در هیچ کتابی نه گفته ایم و نه نوشته
ایم مشکل است [369] توکّل برجش (= برش) بباید کردن، یا جابر هر آن وقتی که این روحِ مطمئنه 369.
روی ببالا کند چون بگیرائی رسد بدین روح باد (؟) [و را] پیوسته است گواهی را و بدهد
بجماعتِ نجیبان رسیده باشد، و چون بگویائی رسد بجماعتِ نقیبان رسیده باشد، و چون
ببویائی رسد بجماعتِ بازرگان رسیده باشد، و چون ببینائی رسد بجماعتِ مقداد رسیده
باشد، و چون بشنوائی رسد بجماعتِ سلمان رسیده باشد، و چون بمقامِ مغز آید پشت بروح
الایمان باز نهد و بعالمِ نور ظهور کند که نمازِ پیشین گیرائی است و نمازِ دیگر گویائی است [370] ۸
و نمازِ شام بویائی است، و نمازِ خفتن بینائی است، و نمازِ بامداد شنوائی است، و این 370.
روح بر این پنج منزلت ببالا برآید و همه منزلت گواهی دهد نجات یابد، و اگر نه چنین کند دشوار باشد
قوله تعالی، فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَوٰتِهِمْ سَاهُونَ [CVII, 4-5]

[سئوال ۳۰] جابر گفت یا خداوندِ من معنیِ روزه چون است، باقر گفت

همچنین روح باید که بستی روز روزه بدارد و هم این بستی حروف اند که مهر بر لب باید نهادن
371 [371] و بسته با ناجنسان دم نزدن بدین علم نور که بستی حروفان بشاید گفتن و پشت
با برادران دین گردن که بروی راست باشد بگشودن، و بهیچ گونه عذری و یا خیانتی با ایشان
نکردن و اگر نه چنین کند بزهٔ عظیم باشند، بهر بستی سال روزه دوازده ماه گیرد، و این بستی حروف
اند نورانی که دوازده جوارح بدیشان شناسند، و باز بستی روز روزه گیرد و از همه ناشایستگی
دور شود و با کافران و ظالمان و تنگ چشمان دم نزند و مهر بر لب نهد تا روزهٔ وی
372 [372] درست باشد، تصوموا خیر لکم [II, 180] و همچنین غزا است بر این روح القلوب
واجب است که سپر و شمشیر و تبر برگیرد و زره در پوشد و کمان بزه کند و بستی چوبهٔ تیر در
ترکش نهد و بر میان بندد و بجهاد کافران شود و دمار از ایشان برآرد، و شمشیر
نطق و علم نور باید که باشد، و سپر فروتنی، و زره زینهار ایزدی و جوشن حلم و کمان دو
لبها، و ترکش دهان، و بستی چوبهٔ تیر بستی حروفان اند که شب و روز تسبیح و تهلیل می کنند تا
373 دمار از این کافران برآرند که در نیمهٔ چپ این دل مقام گرفته اند [373] و با همه سپاه و جند
ایشان چون حسد و حسودی و بغض و عداوت و خشم و کین و آرزو، و این غزای فروتنی بباید
کردن، قوله تعالی، وَ تُجَاهِدُونَ (فِي سَبِيلِ اللهِ) بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ [LXI, 11]
و چون اینها را کرده باشد بحج شود زاد و راحله برگیرد و بستی دینار زر خلیفتی باید تا آهنگ بادیه کند
و به عقبهٔ شیطان برگذرد و بدزدان و اعرابیان بگذرد و بخانهٔ خدای با ششصد هزار مرد جماعت
نماز کند، و این روح که در دل است شش حد دارد بیک روی خانهٔ خدای دل است که شش
374 حد دارد و یعنی ششصد هزار مرد است، والا بحقیقت و حق خانهٔ [374] خدای این مقام
روح ناطقه، چون این روح بستی حروفات علم الهیت و روحانیت خواند و گوید و فرماید بستی هزار
دینار خلیفتی برگرفته باشد، و چون با دم مذموم بگذرد بعقبهٔ شیطان برگذشته باشد، و نیمهٔ که زیر
عقبهٔ شیطان است، و چون بروح حسیه حسی برگذرد ببادیه برگذشته باشد، و چون بعیق
(؟) و زریق و برزخ و خشم و کین و عداوت بگذرد بر دزدان و اعرابیان برگذشته باشد،
و چون بدین رگ سفید آید که خون در وی نیست و از مغز بدل پیوسته است در راه مدینه

آمده باشد' [375] وچون بدهان آید هزار فرسنگ رفته باشد وبخانهٔ خدا رسیده 375.
باشد بمقام نطق که هر روز هزار جای از سرد وشور وگرم بر آید' وچون بروح چاشنی گیرد
بچاه زمزم رسیده باشد' وچون بسر زبان آید بعرفات رسیده باشد' وچون بشش
آلت دهان آید بعلم الهیت مشغول شود باششصد هزار مرد در نماز ایستاده باشد' وچون
ببویائی رسد بمروه رسیده باشد' وچون ببینائی رسد بصفا رسیده باشد' وهفت بار از
صفا بمروه واز مروه بصفا [376] دویدن هفت طبقهٔ چشم است' وچون بر پیشانی آید 376.
بمکه رسیده باشد وطواف این شش روح بکند بر این سریرگاه ایزدی آن وقت ایمن
ومطمئن باشد' قوله تعالی' وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا' [III. 91]

[سؤال ۳۱] پس جابر ابن عبد الله انصاری گفت سپاس ومنت دارم ای
خداوند همه خداوندان سجدهٔ سبوح قدوس قدوس سبوح محمد وعلی حقا حقا محمود الله
المصطفی [377] وآلیه السلسل وابو الخطاب' بعد از آن جابر گفت یا خداوند من در معنی این 377.
آیت چون فرمائی گفتن که می گوید' قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ
إِلَى رَبِّكُمْ (تُرْجَعُونَ) [XXXII, 11] باقر العلم گفت در این آیت صفت موکلان ملک تعالی می کند که چهار
ملک الموت اند یکی جبرئیل ویکی میکائیل ویکی اسرافیل ویکی عزرائیل' وجبرئیل بر امر وفرمان آفتاب
ومریخ است که جان آنانکه بقتل میشوند از مردمان وزنان وپادشاهان ودزدان وبهائمان
ودواب ودامان مریخ وآفتاب به [378] ستانند' ومیکائیل بر امر وفرمان زهره وماهتاب 378.
(که) موکل ابر ورعد وبرق وباران وباد است' همه در حکم اوست هر جا که خواهد برساند وآنجا که نخواهد
باز ستاند' واسرافیل بامر وفرمان مشتری وعطارد بر ارزور ونباتات وشمومات گماشته
است که همه از زمین بروياند وزیبندگی کند' يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ [VI, 73]' وعزرائیل بامر
فرمان زحل است که هر جانوریکه بمیرد در ساعت زحل میرد وجانش زحل بردارد' وهمچنین
در عالم کوچک جبرئیل روح شنوائی است [379] که قبض سخنهای مؤمنان وعلمهای ملکوتی 379.
کند وهر آوازی که در جهان است از خوش وناخوش از آواز آدمیان ومرغان والحانات

و نغمات چون دف و طنبور و هرچه بدین ماند همه را این روح شنوائی قبض کند، و
میکائیل روح بینائی است که هرچه در نوشتهاست نمودشان او دریابد از هر رنگی و لونی
که در دنیاست از چهرهٔ زشت و زیبا و جوان و پیر و هرچه در چشم دیده آید این روح بینائی
قبض کند، و اسرافیل روح بویائی است که بوی خوش و ناخوش و بخور عطر و ریاحین
380. و گل و اشگوفها و [380] هر بوئی که در جهان است این روح بویائی قبض کند، و عزرائیل
روح چاشنی گیر است که هر لذتی که در این طعامها است از تلخ و شور و شیرین و خوش و
ناخوش و هرچه بدین ماند همه این روح چاشنی گیر برگیرد، یا جبرائیل عالم بزرگ
نیز همه جش (= همش) در امر و فرمان این چهار ملائکه است، چهار فصل سال هم بنظر ایشان
است، جبرئیل بر فصل بهار گاه موکل است و همه گلها و لالهای سرخ و زرد و سبز و لاجوردی
381. از زمین برآورد و همه جهان سبز و زریون کند [381] تا سه ماه، پس میکائیل ظهور
کند و قبض این سبزیها کند و جهان را خشک و جوشیده گرداند و موکل این فصل تابستان
میکائیل است که همه کنل و گوپتر قله و دانها بکند که کیال ملک تعالی است، پس اسرافیل
بملک الموتی بر سر تابستان رود و همه رسم و آئین تابستان نیست کند و گرمای گرم باز
گیرد و خنکی پدید کند و دیگر باره سبزیها در دنیا پدید کند و همه دنیا بحال مرگی شود از سرما
و سختی، همچنانکه روح در این قالب کودکان از حال طفلی تا بچهارده سالگی بطبع بهار [382]
382. باشند خوش و خرم و خندان روی و خوش خلق، و چون (محاسن؟) پدید آید بطبع تابستان
بود تا بچهل سالگی، و چون در (محاسن) سفیدی پدید آید بطبع خزان باشد تا بشصت سالگی،
و چون (محاسن) تمام سفید شود بطبع زمستان باشد، بکودکی در حکم و تدبیر جبرئیل باشد، و
میکائیل طفلی ببرد و جوانی پدید کند، و اسرافیل جوانی ببرد و کهولی بیاورد، و عزرائیل کهولی
ببرد و پیری آورد، و چون نوبت بجبرئیل رسد پیری ببرد کودکی باز آورد، و عزرائیل
383. زمستان باز آورد و جبرئیل بهار باز آورد، قوله تعالی، [383] إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
بِخَلْقٍ جَدِيدٍ [XIV, 22] و آن همه که در قالب سیر کرده باشد بکودکی هیچ بیاد ندارند نه
از مادر و پدر و نه از زن و فرزند و معاش و مودت، تصدیقا لقول الله عز و جل،

كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ [XX, 126] یا جابر
این چهار ملک الموت پنج ملک الموت اصل اند که از هفت چهره پیدا اند (به) هفت
و دوازده نور ظهوری کنند جان دهند و جان ستانند که فرزند در رحم مادر افتد بنظر
هفت ملائکه و [384] دوازده نقیبان و چهار طبایع تمام باشد که بر آن بحر البیضاء 384
برمین و یسار ملک تعالی استاده اند، اوّل بنیاد قالب سلمان کند، از این طاهها
و شرابها سلاله پدید کند، و مقداد با نطفه کند، و با ذر با علقه کند، و عمّار با گوشت
کند، و هریره با استخوان کند، و جذب با گوشت سخت کند، و کمیل با صورت تمام بگذارد
تصدیقا لقول الله عزّ وجلّ، وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ
ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ، ثُمَّ [385] خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً 385
فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ [XXIII, 12-14]
و دوازده حدّ دوازده نقیبان اند که پدید کنند و چهار طبائع که چند جای گفته آمد تا آن فرزند
تمام باشد و از مادر پدید آید چندگاه و زمان بماند که باز هر آن وقتی که این هفت و دوازده
نظر و نور خویشتن باز گیرند همه اندامها بمیرند از سر تا بپای و این روح القلوب [386]
که در این دلهای مؤمنان می گردد که قالب تمام باشد در آن دل آغاز کند بأمر و فرمان 386
این چهار ملائکه، و چون قالب ویران باشد بدر آورند و بقالب دیگر برند، قوله تعالی، إِن يَشَأْ
يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ [XIV, 22]

[سؤال ۳۲] جابر گفت یا خداوند من این روح تنها باشد یا کسی دیگر با
او باشد، باقر گفت این نطفه از پشت پدر بر حِم مادر افتد روح نامیه در وی کند تا بالا کشد
تا چهار ماه و پانزده روز بباشد، این روح معترضه در وی کنند در خانهٔ مغز تا از مادر
جدا شود و کار طفلی بگذارد و آدم مذموم در این دل [387] کند در این خانهٔ خون صافی 387
و منظره را از پی وی بفرستند و روح حسّیه در این دل کند بسه گروه باز ایستد بکفر
و نفاق و ایمان، و روح حسّیه و آدم مذموم و هوای ایشان و روح شهوت و پرنده و بهائم و

مارومانندِ این، چنانکه کسی بسجود رفته باشد، وروحِ منتظره نشسته است همچنانکه بقعود نشیند، وروحِ معترضه وعیسی همچون مردم بپای ایستاده اند، قوله تعالیٰ، وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَانَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا [X, 13] وچون
388. در آن دل چندگاه وزمان بگذرد وکفرِ حسیّهٔ مذموم [388] زیاده شود که ایشان کافر سار اند نجات برایشان نیست والا روحِ منتظره روی ببالا نهد از شکّ ونفاق وگوایی قاطع بدهد بر خداوندِ خویش، این روح که بر سرِ ایشان آمده است خداوندِ ایشان است، بشناسند بکرّت ورجعت نجات یابند، قوله تعالیٰ، وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُوا۟ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓا۟ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ [IX, 119]،

389. [سؤال ۳۳] جابر گفت یا خداوندِ من این [389] هر سه روح بیکبار نجات یابند یا بدو بار یا سه بار، باقر گفت این روحِ معترضه اوّل نجات یابد، آن وقت عیسی پس دیگر منتظره، این روحِ معترضه بنوبت پایه سلمان برسد، همین پایهٔ منزلتِ سلمان بود وبمنزلتِ وی نجات یابد، یا جابر این روح القلوب که ناطقه بوی آید به پایهٔ محبّان باشد، وچون روح الایمان بیاید بپایهٔ ممتحنان باشد، وچون روح الحفظ بیاید بپایهٔ موحّدان باشد، وچون روح العقر بیاید بپایهٔ ارکانان باشد، وچون روح الجبروت بیاید بپایهٔ ملکان باشد،
390. [390] وچون روح العلم بیاید بپایهٔ صاحب شریعتان باشد، وچون روح العقل بیاید بپایهٔ داوران باشد، وچون روح القدس بیاید بپایهٔ حملة العرش باشد، وچون روح الأکبرِ کلّی بیاید بپایهٔ نه پایگان (؟) بود، وچون روح الأعظم در وی ظهور کند بپایهٔ سلمان رسیده بود وتمام باشد، قوله تعالیٰ، تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ [II, 192] گوایی قاطع بر آن روحِ مغز بدهد واین روح از این دل بجایگاهِ خود برگشد، قوله تعالیٰ، قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ
391. ٱلْبَٰلِغَةُ [VI, 150] واین روح بروح الایمانِ وی باشد واین روح الحیوة [391] عیسی از این خانهٔ آب بیرون آید ودر خانهٔ باد مقام کند وتخمی از وی در این خانه بازماند والا زود تر از این هر دو عیسی ومذموم از دل بیرون آید، وآدمِ مذموم بر بهائمان نشیند

وحشیه در دلهای کافران نشیند و بخصم مؤمنان برخیزد و آن مؤمنان که بر دل همسایگان
وی بوده باشند و این نیز روح مطمئنّه گواهی قاطع بر این داور بزرگ سلمان که نطق
مؤمنان است بباید دادن بر این خداوندگه نامش روح ناطقه است و هزار و یک نام
بروی افتاده است و ملک تعالی از این روح مطمئنّه [398] پذیرفته است، و از جبس 398.
که من هزار فرشته از پس شما بفرستم تا مدد شما دهند، و این هزار فرشته این هزار نام
است که بر این سلمان عالم کوچک افتاده است و از پس این روحان بیامده اند، قوله
تعالی، إِنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ [VIII, 9] یا جابر هزار و یک
نام خدای تعالی بر این روح نهاده است و این روح آن فرشته است که هزار جان
دارد و آن ملائکه است که هزار جناح دارد، و هزار و یک نان که بدرویشان دهند این همه
این دلیل است، و آن هزار و یک دانه گوهر که در [393] گنج شاه فریدون بود هم این سلمان 393.
است، و آن اژدهٔ هزار دندان که در قالب جمشید نهادند بر میان سرش همین روح ناطقهٔ
سلمان عالم کوچک است، همچنین دور هزار سال است، و این قالب نیز از رگ و پیه و پوست
و گوشت و استخوان بهزار پاره است، و شبانه روزی هزار و یک حنا (؟) در شود و سرد
و گرم بر آید و این همه وصف و صفت این روح است که بروحانیت نامش ناطقه است
و اگر بیک نام بشناسی بهر نامیکه خوانی روا باشد و اجابت کند،

جابر گفت یا خداوند [394] من این نام کدام است، باقر گفت این نام گواهی قاطع 394.
است که به این روح بدهی بخداوندی بی شکّی و بی شبهتی، آن وقت بهر چه خوانی پذیرفته
باشد که این یک نام خاصّ ملک تعالی ست، چون این نام را بشناسی بهمه نامها که بخوانی
شاید خواندن، قوله تعالی، قُلِ ٱدْعُوا ٱللَّهَ أَوِ ٱدْعُوا ٱلرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا
فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ [XVII, 110] و اگر آسمان بالا و زمین پهنا عبادت کرده باشی
هیچ سودت نکند الّا یک گواهی صدق که باز بیاری، هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ
صِدْقُهُمْ [V, 119]، [395] 395.

[سئوال ۳۲] جابر گفت یا خداوند من این روح که گواهی دهد باز بمقام خود رود

واین حسّی و آدمِ مذموم بجا شود و اگر این روحِ معترضه گواهی نتواند دادن کجا شود ،
با قرگفت اوّل این روحِ معترضه که در این دلها باز مانده انداز تقصیر کردنِ برادران بد و
396. قالبها درگردد ، یکی بقالبِ مردان و یکی بقالبِ زنان ، [396] واز این بزیر ترنه
افتد والّا همه تار و تیماری در فزای این جهان بردارد تا روزِ بعثت و نشور و ظهور کردنِ
قائم علینا منه السلام ، بدین یک گواهی که نمی دهد هزار بار بمرد چهره باز آید ، و هزار بار
بزن چهره باز آید ، و هزار بار قتل و کشتن بچشد ، و هزار بار بمیرد ، و هزار بار پیر و ضعیف
شود ، و هزار بار بیماری و در دپاندوه ببرد ، و هزار بار قحطِ دنیا به بیند ، و هزار بار بمهد و
گهواره (مرگ) بیند و هر آن جائی که آمیزش کرده باشد باز پدید آید و هم آنجا که محبت و
397. دوستی کرده باشد از صدق و یقین و خورد و برد و خاست و خفت [397] و داد و ستد
کرده باشد و وصلت و مُحرافگنده باشد آنجا بقالبِ دیگر پدید آید چنانکه هیچ بیادنیاشد
و اگر خدمت و مراعاتِ مؤمنان کرده باشد در خاندانِ مؤمنان پدید آید و اگر خدمتِ کافران
و مقصران و معترضان و تنگ چشمان کرده باشد در خاندانِ ایشان زاید ، واگر بهیچ مؤمن
و کافر میل نداشته باشد هم بر این قاعده باز آید هر چند که منکری پیش کرده باشد ، ظهورِ همان
به برنائی پیشتر میرد و هر باری که بشود بقالبِ دیگر بقاعده گاهِ خویش باز آید ، قوله تعالی
398. [398] إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ [IV, 139] وچون
قائم ظهور کند همه پاک باشند و هر عجزی و عاجزی و شیرینی و تلخی و بینوائی ایشان
ببر آید و بظهورِ قائم خالص و مخلص شوند و چندین سپاهِ قائم شوند ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ [XVI, 128] واین آدمِ مذموم واین روحِ حسّیه محلّ
و مدّتِ ایشان چندان باشد که این حسّی واین معترضی در این دل باشند ، چون [399]
399. ایشان پاک باشند واین ذلّتها از ایشان برخیزد و همان ایشان را بقالبی باز آوریم که از
مادر حجاب باشند و همه کفر و کافری و منکری از وی پدید آید و برابرِ این معترضه در ایستند
که در آن قالبِ اوّلین با وی بوده باشد و بخصمِ او برخیزد و هر روز از نو آزاری و کراهتی باز
بوی رساند تا راست حساب باز ایستد ، پس در هفت اقلیمِ زمین بگردد و هفت کرّت

ورجت بهندی چهره وروسی چهره وترکی چهره وارمنی چهره وروسی چهره وزنگی چهره [400]
بها فروشند وبادی نشانت (؟) کنند، وهفتمین بار بر پیشانی ودیم وی داغ کنند. 400
وهر بار اندامی از قالب این حشیه بازستانیم، قوله تعالی، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
أَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ [XV, 43-44] و
چند انکه در ملکوت الأعلی رنگها بخویشتن دیده اند در این هفت اقالیم برجل وجامهای
ایشان کنیم چون اطلس سرخ وحریر زرد ونفخ (؟) ومزج درخش (؟) وطبقی وجامهای ابریشمی
ونسی (؟) وپوستین در ایشان پوشیم آن وقت [401] ازمیان این خورد وبرد وسنجاب. 401
وسمور وقاقم در پوستهای گوناگون بندیم واین همه رنگها بدیشان پدید کنیم، قوله تعالی،
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ
[IV, 59] پس بطبقهٔ زیرتر افگنیم وهمین رنگها بدیشان پدید کنیم چون قالبهای سوسندگان
وآنانیکه در بیابانها باشند وآنانیکه در سراخها باشند چون مار وگزدم وماهی وخفسا وکرم
وکلوز، پس بطبقهٔ زیرتر افگنیم وهمین بدیشان پدید آوریم به [402] خشاش وازآنجا. 402
بقالبهای مرغان باز آوریم، وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ
[VI, 38] ودر هر پوستی پنجاه هزار سال بگردانیم، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
أَلْفَ سَنَةٍ، فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا [LXX, 4-5] تا هرچه براین قبة البیضا وچتر
غایة الغایات بخویشتن دیده اند بر پر وبال ایشان پدید کنیم، وچون مرغان گوناگون
وطاؤسان رنگین وهرچه بدین ماند چون فاخته وقمری ودراج وهدهد وبلبل بهر رنگ سرخ
وزرد وسفید وسیاه وسبز وازرق ولاجوردی [403] وهمه آنکه بر ملکوت الأعلی. 403
بخویشتن دیده اند وهفت دور جسمانیت که فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ [LXXXII, 8]
پس بقالبهای وحش وطیور کوچک تر باز آوریم چون مور وملخ وقز ومگس وزنبور وگزه
وپشه وهرچه بدین ماند، وهمگی علامتها برایشان گماریم، پس دیگر بسنگ وکلوخ
وآهن وکوه وکر باز آوریم قوله تعالی، قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا
يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ [XVII, 53] دیگر باره بمس وروی وبرنج وسرب وقلعی وزر وسیم

وہفت جوشش باز آوریم وہمان رنگہا [404] بدیشان پدید کنیم، دیگر بار بگوہر و مواد 404.
ولسل وفیروزہ وزمرد وزبرجد وعقیق وبشد باز آوریم واین رنگہا بدیشان بگماریم
از حرست آن رنگہای عزیز وگرامی وقیمتی باشند، پس بگذاریم بقطران جیم وگوگرد و
نفت وقیر وزاک ونمک باز آوریم، پس بہفت گونہ شراب باز آوریم چون روغن
وسفت وشیرہ وشراب وزیبق وزیت، واز آنجا آب عطوسیہ کنیم ودر پشت وبند
مردہ آمیزیم وباز بنطفہ کنیم وزندہ گردانیم، وباز مردم چہرہ [405] کنیم وبیک اندام کاسد 405.
از ما در پدید آوریم ودیگر بار قد وقامت الفی سراپا شگون کنیم تا در این قالبہا کہ
گفتہ آمد بگردد پوست در پوست، وبہر پوستی این رنگہا بروی پیدا کنیم وچون زندہ
باز کنیم واز ما در پدید آوریم وبدو اندام کاسد باشد وسہ بار دیگر در منوخہ افگنیم
تا در این کرب وقالبہا بگردد وبسہ اندام کاسد از ما در پدید آوریم تا ہفت بار دیگر
درہم بگردانیم وہزار مقاتل وقتل شود وہزار بار برگ بمیرد وہزار بار بکشیم وہزار
بار در شکم ما در بمیرد [406] وہزار بار بخورد دندان ودامان باشد وبردم چہرہ برسد 406.
وباندام نقصان از ما در پدید آید تا ہفت بار ہفت اندام از وی باز ستانیم، قولہ تعالی،
وَٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ [XCVIII,5] تا نتوانند دانستن کہ سرش کدام است
وتنش کدام است تا بسوراخ سوزن در شود، حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلْخِيَاطِ
[VII,38] وآن وقت بیکبار نیست شود، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ [XXIII,36]

[سئوال ۳۵] پس جابر گفت سبحة سبوح قدوس قدوس سبوح 407.
محمود علی حقا حقا محمود المصطفی [407] وآلیہ السلسل، ای خداوند افشانندہ
وای خداوند بخشایندہ، توئی خداوند آسمانہا وزمینہا، أَنْتَ خَالِقُ ٱلسَّمَوَاتِ
وَٱلْأَرْضِ، توئی اول توئی آخر، توئی پنہان وآشکارا، گواہی می دہم کہ بعد از تو
خدای دیگر نیست در ہمہ جا، توئی کہ بہ آدم ظہور کردی وبنوح ظہور کردی وبابراہیم ظہور
کردی وباموسی ظہور کردی وباعیسی ظہور کردی، أَنْتَ ٱلْأَوَّلُ وَأَنْتَ ٱلْآخِرُ، أَنْتَ
ٱلظَّاهِرُ وَأَنْتَ ٱلْبَاطِنُ وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ای خداوند ہمہ خداوندان

نه بگران داشتی این خواستگاری که من کردم، پس باقرالعلم گفت یا جابر[408]
من که باقرم بغنیمت دارم ره نمائی مؤمنان کردن، دل گران مباش واز هرچه 408.
ترا مراد است بخواه وباز پرس که نه همه وقت وهمگام چنین باشد که امروز است،
پس جابر عبدالله انصاری گفت که یا خداوند من مرا چنان مراد است که هفت دور جهانی
از آدم تا بقائم باز گوئی چنانکه تو معلوم خویش کرده بگوی آدم یکی بود ندیا بیشتر بود
تا ما بندگان دعاگوی باشیم وخانهٔ بیت المعمور بخویشتن برگیریم، پس باقرالعلم
گفت سه آدم بود ندیکی آدم کافوری که آدم دائم خوانند بدین کوه سرندیب[409]
که مغز مؤمنان است، ویکی آدم معترضه دراین دل که کوه است که آدم عاصی خوانند، 409.
قوله تعالی، وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ [xx,119] ویکی آدم مذموم که گاه گاه براین کوه آید
که نامش ذکر است، ووصی آدم مذموم روح حسیه است، ووصی آدم عاصی روح
حیوانی است، ووصی آدم دائم نطق نور است، آدم دائم محتاج توبه نیست واز آدم مذموم
توبه قبول نیست، وبر آدم معترضه توبه لازم است، وهروقتی که روح ناطقه وحی بدل
فرستد این مطمئنه توبه کند، فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ[410][II,35]

[سئوال ۳۶] جابر گفت یا خداوند من گویند که سر آدم بآسمان رسیدی، 410.
چون شناسیم، باقر گفت سر آدم هدایت الهی است که از مغز بدل پیوسته است به
آدم معترضه که دل آدم جایگاه وی است، چون زمین وقبهٔ سر در گشادگی آسمان
است واین نور روح بر آسمان عالم کوچک رسیده است از معترضه بر ممتحنه واز ممتحنه
برقبهٔ آبگون رسیده است تا بده دیوان برسیده است وتا بدیوان غایة الغایات
جلت عظمته، یا جابر بسیار عالمان باشند [411] که کتابهای نهانی خوانده باشند. 411.
واسنوز ندانند که سر ایشان کدام است وپای ایشان کدام ودست چپ از دست
راست از هم نشناسند،

[سئوال ۳۷] جابر گفت یا خداوند من این معنی چون شناسیم، باقر گفت
در آن درگاه الهیت ستر آسمان که سلمان القدرة است علیه السلام وروح ملک تعالی

است جلّت عظمته وآن پنج که ملکِ تعالی آفریده از هفت چهره پیدا اند پنج
جوارحِ آن روح اند وکُون عزازئیل بود علیه اللعنة، ودست راست این خالصان
412. ومخلصانِ ملکِ تعالی بوده[412] اند ودستِ چپ معترضان وشاکّیان وگمانندان
بوده اند، والّا در این عالمِ کوچک سر این روح است که بر وحانیّت نامش ناطقه
است وکنیتش روح الجلال وروح الأعظم است، وکُون آدمِ مذموم است،
ودستِ راست نطقِ عالمِ ملکوت است، ودستِ چپ نطقِ عالمِ ظاهر است وروحش
روحِ روشن است، وپنج جوارحانِ مزاجِ غایتی محمّد است، وریشِ المعی علی است،
وصورتِ فاطرش فاطمه است، وتابشِ خورشیدیِ حسن است، ووصلتِ [413]
413. ایزدی حسین است، ونامِ ایشان آدم وحوّا وشیث وهابیل وقابیل است، و
در آسمانها وزمینها تسبیحِ این روح باین پنج شخص می کنند ودر محکم الکتاب در پنج
سوره باز آورده است، در سورة الحدید ودر سورة الحشر ودر سورة الصف ودر سورة
الجمعة ودر سورة التغابن، قوله تعالی، سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَ
414. يُسَبِّحُ [414] لِلّٰهِ مَا فِی ٱلسَّمٰوَاتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ، یعنی هرچه در آسمانها وزمینها
اند از فرازِ این روح الحیوة ناطقه وهرچه در زمین اند در این دل تسبیحِ این روح می
کنند که بر مغزِ پیشانی مقام دارد وبالای این هفت روح اند بهفت رنگ طواف وسجودِ
این روح می کنند که خداوندِ عالمِ کوچک وعرشِ خداوندِ عالمِ بزرگ است، واز زیر در
415. زمینِ دل روح الحیوة معترضه وروح الحیوة [415] حبسی است، تسبیح وتهلیلِ این روح
می کند وهمچنانکه در این عالمِ بزرگ این هوای پاک روحِ مالکِ تعالی ست، وهرچه در
آسمان وزمین اند در خدمتِ وی بر پا استاده اند وتسبیح او می کنند چون رعد وبرق وقوسِ
قزح وماه وآفتاب وستارگان ومردم ودد ودام وکوه ودریا از زیرِ وی سجود می
کنند، قوله تعالی، وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا [xvii,46]

[سئوال ۳۸] جابر گفت [416] یا خداوندِ من علّةِ آدم چه بود، باقر گفت

روح الایمان و کوهِ سرندیب سراست چنانکه از پسِ آدم نوح بود و از بالای
این روح الایمان است چنانکه از پسِ نوح ابراهیم آمد، و از بالای این روح روح
الحفظ است تا موسی و عیسی و محمّد و قائم هم چنین روح الفکر و روح العلم و روح العقل
و روح القدس است، و این روحِ ناطقه در این شش دَوْرِ او از این داوران بوده است
که بحجاب ایشان باز آمده است و در شش سوره بقرآن شرحِ این هفت روح باز
آورده است، [416] روحِ ناطقهٔ محمّد است که در سورة الحجر باز آورده است که، الٓر 416.
تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ، [XV,1] و ناطقهٔ عیسی این است که در سورهٔ
ابراهیم گفته است، ٱلٓر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ [XIV,1] و ناطقهٔ موسی این است که در سورهٔ رعد باز گفته است،
ٱلٓر تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ [XIII,1] و ناطقهٔ ابراهیم این است که در سورهٔ یوسف باز
گفته است، ٱلٓر تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُبِينِ [418] إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا 418.
[XII,1-2] و روح الحیوة ناطقهٔ نوح این است که در سورهٔ هود یاد کرده است، ٱلٓر كِتَابٌ
أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ [XI,1] و ناطقهٔ آدم این است که در سورهٔ یونس گفته است،
ٱلٓر تِلْكَ آيَاتُ ٱلْكِتَابِ ٱلْحَكِيمِ، [X,1] الف یکی باشد، لام سی، و ری دو صد بمرتبهٔ
هندسه شش باشد، این شش روح که از بالای ناطقهٔ این پیغمبران ظهور می کنند و می گردند
سوکندِ همه روحان است، و شش دیگر از شش بارشش [419] روحِ این پیغمبران و 419.
صاحب شریعتان اندشش ناطقهٔ ایشان اند بشش هزار سال، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَى
عَلَى ٱلْعَرْشِ [VII,52] تا بدَوْرِ هفتم که قائم ظهور کند و این جهان را راست آورد بعنایتِ خویش،

تمّت الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید العبد الضعیف احقر العباد سیّد الفت شاه
ولد مرحوم مغفور سیّد حکومت شاه، بتاریخ یوم چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاوّل سنه ۱۲۹۶ هجری
شکر که این نسخه بعنوان رسید ✤ اشتر از مرگ بپایان رسید

PRINCIPAL VARIANTS TO THE TEXT.

The Arabic passage on pp. 2—4 is hopelessly perverted:

بسم الله من الله هذا عهد مناجات خانه سر تعلن وحساب الموت والحيوت والدرجات و صفت كل نور النبى و حالاته و علاماته فقال جابر ابن عبد الله النور من المقالات ام الكتاب سراج امام المبين محمد باقر بمعنى و لقد جالست التى قيض فيها دعاى خازنة فقال الاعطى بديوتنا به كتاب كتاب الدقايق اصفاء النور و الانفاس متا حيوت انّا حكيم معطيكم مما اعطانى فلا يكشفه الا الملكة المقربين او نبى مرسل او مؤمن موتحن يا ايها النبى اذا جاءك المؤمنات المهاجرات فلمتحنو هنّ علنا دقيق عميق صعب متصعب لا يحتمله الا الملك او صديق او موحد او ممتحنه او مطمئين فى الملكوت والناسوة و هو آيات مكنون فى صحف مكرمة مرفوعة مطهرت بايدى سفرته كرام بربوبيته و علمه رفيع عظيم فى العالين و منه الا ربّها ناظرت الشيطان قاهرة و تكشف الاسرار الها شمية به قطب الارض الله واسع بغير غلم والله العلى العظيم ،

7. [1]H الدورات

12. [1]L adds يعنى بمكتب, and further on everywhere has *maktab* instead of *kuttāb;* [2]Z and L فرا يزدى, C and H فرايض وى ; [3]C and H consistently give ʿAbdu'l-lāhi Ṣabā.

17. [1]H لا تذرنى

19. [1]C and H از كيد وى ايمنند ; L adds a gloss; يعنى خم بزرگ سفالين شيطانى

20. [1]C and H نقطه

28. [1]C وليه سلسل, H وعلى (in other places H gives in this formula either واليه or وعليه ; C, H, and L often omit the end of it).

26. [1]L adds: زادهء پنجاه پنج باشد وزادهء صد ده باشد وزادهء چهارصد چهار باشد C gives instead: نون سه حرف است نون پنجاه باشد و . . . و قاف صد باشد وتى چهار صد باشد وپنجاه پنج باشد وصد ده وچهار صد چهار باشد ،

32. [1]L علمهاى ناخوانده

46. [1]Z and L صعصعى ابن جرجان ; C and H ضغصع ابن جرهان

47. [1]Z, L and C read here, and further on خلافت, H خليفتى

54. [1]The same as the preceding variant.

58. [1]H كاس

68. [1]So in all copies; [2]This expression is variously corrupted into قبهٔ ازلى ، غاية الازلية L ;غايت الازالى ، غايت الازلى

64. [1]Z adds: بر فراز

84. [1]So in all, except L, which gives بصد

90. [1]Z زوخار ; C وزوخار ; H correctly زخار

98. [1]One word is illegible.

95. [1]L در معدوم ; C که نه ماجای در بمعدوم ; H که نه جای ما در معدوم

97. [1]C and H پنج مکان

116. [1]Z ... در هر ششم اسم ; L adds after this از ; C and H و الا در هزار و ششم اسم ایشان ...

118. [1]C and H چند وحی

121. [1]Z جوار

128. [1]L and H add: این سخن ازملک تعالی بشنید و ...

129. [1]Z خیمه بندی ; C and H خیره بندی

134. [1]H correctly الفلاح

148. [1]Z موجودان ; [2]So in C; in H omitted.

163. [1]*Sic*, probably for الی آخره

169. [1]C and H چهارده ; [2]Z بیآمرزد, C and H بیآفرید ; [3]The last word is omitted in Z, C, and H.

175. [1]L, C, H اولینان

176. [1]Z جزر, C and H جذر ; [2]L ارمن, C and H ارمنیه

177. [1]Z اوحان, C and L اندجان, H ارجان ; [2]C and H مابین ; [3]Z and C ارفیقه ; L واقفیه ; [4]Z بکران ونیان ; H بکران ونسان ; [5]C طرسوس ; H ارقه

179. [1]All give نبات

180. [1]Z ذره ; C ذره ; H زری واق دره ; ری واق دره

181. [1]C نه سیمیا ; H نه بیما ; [2]C مساهه ومجادله ; H مسالح ومجادله ; L مسئله ; Z adds از زیر L and H ; زاری [3]Z ; به مجادله apparently for مجادله

182. [1]Z illegible, L بضراب, C الظاهر, H الطاهر الدهر ; [2]Z بدانکی, L درندکی ; H دریده کی ; [3]C بآواز بشناخت هم باز ره ... H ; بآواز بسا خت باز ره ...

184. [1]Z, C, H آدم

186. [1]L بینجاه دو, C پنجاه و دو, H به نجار

194. [1]So in C and H; in Z and L درگاه و بیگاه

208. [1]In L only the beginning and the end of the quotation are given; [2]Z ارا ظله, in all others اظله (quite consistently further on).

212. [1]Z الواح; C and H الوحی

216. [1]L اسقلانی

226. [1]Z دنیر ; C زور و نیرو ; H درد نیرو

228. [1]Z ثبیر ; C and H again زور و نیرو

234. [1]C and H نفس

235. [1]Z ... صفیر ونیز عرض ; C and H سیقر هزار عرض موسی

240. [1]L and C بأمر; L, C, H بنظر

241. [1]L تا نطق; C and H ناطقه

242. [1]Z زوقاری; L زدفاری; C دزد خاری; H دزد فاری ..

243. [1]Z زو فاری, C ورو فاری, H دزد فاری

257. [1]H نمی بمشتها

258. [1]L simply خالد, C and H ابو الخالد

259. [1]Z وزوقار; L زوفار; C روح لوح وردفار; H دود فاری; [2]Z بدون (probably for بدو).

260. [1]H در دوزخ

265. [1]C and H ابوخالد

267. [1]C نخواندند; H نخوانند; [2]Z and H نهوش

268. [1]Z تهویکه; C and H نهو

269. [1]H لنکر لبها اند; [2]Z and L عکه

271. [1]Z and C الواح

276. [1]Z درزیون; L وزنون; [2]L and C لوح

281. [1]In all MSS پی

286. [1]H مستضعفان

291. [1]Z and L مفضل; C and H محمد ابن جعفی

296. [1]L and C نه بدهد

307. [1]Here and further on in all copies not clear, where really one has to read *habst*, and where *hissī*.

308. [1]So in all copies.

309. [1]Z, L, C — *sic*; H زیستن; [2]L بمعصیت; C به مصیبت; [3]L وبما; C and H بیمار; [4]L, C and H بشارت

310. [1]Z ایمان, L همان

317. [1]L معراج; [2]Z حبسی

318. [1]*Sic*, in all copies, perhaps for ترکانی

320. [1]In C and H parts of the sentence are transposed.

323. [1]L and C آنچنان است; [2]C and H برمزد خواست

324. [1]Z نا بالغ; [2]C an H هرزه کاری; [2]Z and L بداده

329. [1]C and H و الله که آن چنان است

330. [1]L راوده; C and H راوزه; [2]L رابضه

335. [1]C اندامها

341. [1]L, C, H سوای

342. [1]Z برنج, H رنج; [2]Z, C, H عشکوری

347. [1]C درهم; H درهر

360. [1]C رویش (?), H درویش

365. [1]C and H مغز

367. [1]Instead of *zakāt* C and H give after *ḥajj* — عزازئیل; Z وعمره عزازئیل

369. [1]C and H بعلم

371. [1]L دربار; C and H در پا یه بسی گیرد

372. [1]Z and H omitted; C تیرو کمان

378. [1]L غزای بوباید کردن; C and H غزا اینجا باید

374. [1]C and H ... مقام مغز است، مقام

375. [1]C and H حنائی

377. [1]Z بنقل

379. [1]C قیض; H فیض; Z, C, H وآن حیات و ممات

380. [1]Z and L زیور

381. [1]L گوهر; C and H کبل وکویر

382. [1]L محتلم; Z illegible; C بجشم; H بجسم; all copies consistently using one and the same expression in all places in which it appears, further on.

388. [1]C معترضه

390. [1]Z حلة العرشان; C حل العرشیان; H حلیة العرشیان; [2]Z پا یه کان; L and C پایان; H تا پایان; [2]Z adds ومحمد فرموده راجعه; L adds وقال انی; more correctly in C and H: قال النبی صلی الله (علیه) الی الله راجعة ...

397. [1]C and H برظهور هما به برنای

400. [1]L نشا نه; C and H نشاهت; [2]Z and H اقلام; [3]Z نصج; C and H نصیح; [4]C بزج; H منزخ; [5]C شیی، (?)

401. [1]Z شبوشنده کان; C شنونده کان; H ستوده گان

403. [1]C, probably by mistake, quotes VI, 38, which is quoted just above.

404. [1]Z صفت; L جغرات; C روغن میقبه; H روغن مسیقه

405. [1]Z کا سیده

408. [1]C خویشتن; H تو

409. [1]C and H دل

412. [1]L ملکوتی; C and H ملکوتیت; [1]Z فاطر

416. [1]L and C برخوانده است